



# أَسَاوِرُ مِنْ ذَهَبٍ

در

أحوالِ حضرتِ زَيْنَبِ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا

تأليف

آية الله حاج شيخ مهدي نجفي اصفهاني (مسجدشاهي)

- قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ الْعَزِيزِ -

(١٢٩٩ - ١٣٩٣ هـ.ق.)

تحقيق و تحشيه و تعليق

جويا جهانبخش

## أساور من ذهب در احوال حضرت زینب سلام الله علیها

تألیف: آية الله حاج شيخ مهدي نجفی اصفهانی (مسجدشاهی)

تحقیق و تحشیه و تعلیق: جویا جهانبخش

ناشر: ساحت

چاپ اول: ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۲ - ۹ - ۹۴۷۰۴ - ۹۶۴

طرح جلد: علیرضا کاشی

حروفچینی و صفحه آرایی: محمود خانی

لیتوگرافی: طلوع

چاپ و صحافی: مبتکران

---

همه حقوق برای ناشر محفوظ است

نشانی: صندوق پستی شماره ۷۴۵۴ - ۱۹۳۹۵

---

به هزینة سرکار عیلتہ حاجیه خانم رباب (اعظم) صدر زاده - حفظها اللہ  
تعالی - نوادۀ دختری مرحوم آية الله آقای حاج شيخ مهدي نجفی اصفهانی -  
قدس سره - (مؤلف محترم) تجدید طبع گردید.

( کتابخانه عمومی آية الله نجفی )

---

## مقدمه

به قلم:

آية الله الشيخ هادي النجفي - مد ظله -

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على مبلغ رسالاته محمد  
و آله الطيبين الطاهرين المعصومين.

از آنجا که مظلومیت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه صلوات المصلین  
به دختر گرامیش عقیلۀ بنی هاشم صدیقۀ صغری زینب کبری سلام الله علیها  
منتقل گردیده و نگارشهای پارسی در وصف این بزرگ بانوی اسلام و مذهب  
حقّه و قهرمان بی بدیل کربلا محدود و معدود است.

و حقیر همواره درصدد بوده‌ام که عرض‌یرادتی به ساحت قدس عالمه غیر  
معلمه، و دختر ساقی کوثر علیها السلام بنمایم، لذا تصمیم گرفته شد کتاب  
شریف اساور من ذهب در احوال حضرت زینب سلام الله علیها که به قلم عالم  
بزرگ آية الله آقای حاج شیخ مهدی نجفی اصفهانی (۱۲۹۹ - ۱۳۹۳ ق) قدس

سره و به زبان فارسی، در سال ۱۳۵۰ هـ. ق به رشته تحریر درآمده و توسط آن مرحوم در همان سالها نیز در اصفهان به چاپ رسیده است، را تجدید طبع نمایم، و از این راه کتابی شایسته در شرح حال آن شفیعه محشر احیاء گردد و عرض ارادتی نیز به حساب آید. ان شاء الله تعالی.  
مؤلف نامدار «ره» در مورد کتابش گوید:

این کتاب مسمی به اساور من ذهب در احوال حضرت زینب سلام الله عليها است که اسمش را از قرآن کریم آیه مبارکه سوره کهف اقتباس نمودم و فی الجمله به اختصار کوشیدم، زیرا بنده را نشاید و نباید در تاریخ صدیقه راضیه... زینب کبری صلوات الله و سلامه علیها کتابی تحریر و تنسیق نماید که بیشتر آن اخبار مکذوبه یا موهونه بوده باشد، یا سخنی بجزاف و اغراق سُراید تا صفحات را پر نماید. والله المستعان<sup>۱</sup>.  
بنابراین، کتاب حاضر در کمال اختصار و با استفاده از روایات و اخبار معتبره در نزد مؤلف - که عالمی خبیر و محقق بصیر است - تدوین گردیده و توضیح بیشتر پیرامون کتاب را به خود آن وامی گذاریم؛ چه، مُشک آن است که خود ببوید. و از آنجا که می بایست شرح حال مرحوم مؤلف بزرگوار - قدس سره - برای خوانندگان محترم روشن گردد، در چند صفحه و به اختصار تمام به آن می پردازیم، و از وی و خوانندگان هر دو عذر می خواهیم که تفصیل شرح حال مستلزم تدوین کتابی بزرگ می باشد که از حوصله، وقت و دانش حقیر خارج است.

### شرح حال مؤلف

آیه الله آقای حاج شیخ مهدی نجفی اصفهانی مسجد شاهی

نام: مهدی

پدر و نسب: علامه فقیه آیه الله العظمی آقای حاج شیخ محمد علی نجفی

اصفهانی معروف به ثقة الاسلام<sup>۱</sup> (۱۲۷۱ - ۱۳۱۸ ق) فرزند آیه الله العظمی آقای حاج شیخ محمد باقر (۱۲۳۵ - ۱۳۰۱ ق) صاحب شرح هدایةالمسترشدین، فرزند آیه الله العظمی آقای شیخ محمد تقی رازی نجفی اصفهانی (حدود ۱۱۸۵ - ۱۲۴۸ ق) صاحب هدایةالمسترشدین فی شرح اصول معالم الدین<sup>۲</sup>.

مرحوم مؤلف در مورد پدرش در یکی از مؤلفاتش بنام آنهار گوید:

عالمی متبحر و فقیهی متدرب بود، در غایت استقامت سلیقه و جودت استنباط بود و در فقه یدی طولی داشت، مجلس درسش مشحون از فضلاء بود و جمعی درسش را می نوشتند... جماعت نمازش در اواخر عمر در مسجد نو محیرالعقول شد و مجلس درسش تقریباً یکصد و پنجاه طلبه را حاوی بود، و در تمام امور شرعیه مداخلت می فرمود، در اواخر عمر از جمله ارکان دین و زعمای مسلمین گردید، صورتی سفید مشوب بحمرت داشت با فربهی اندام و قامتی متمایل به کوتاهی...<sup>۳</sup>

و همچنین در رساله ای که در ماه شعبان ۱۳۶۲ به خواهش مرحوم معلم حبیب آبادی صاحب مکارم الآثار در طی بیست صفحه در احوال خود و پدرش مرقوم کرده، در مورد وی گوید:

مرحوم والد حاج شیخ محمدعلی عالمی متقی و فقیهی مسلم بود... حدت ذهن و قوت حفظ و استقامت سلیقه و لطف قریحه و حسن خلق و لین عریکه و بشاشت رو، در او مجتمع بود، با سخا و وفا و حلم و حیائی که خرد را خیره نماید.<sup>۴</sup>

۱. شرح حال این عالم بزرگ را می توانید در تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر ۱۰۹/۳ بیابید.

۲. شرح حال دو نفر اخیر را مفصلاً می توانید در کتاب قبیلة عالمان دین / ۱۱ و ۴۱ و رساله صلاتیه / ۲۴ و ۴۴ از همین قلم بیابید.

۳. آنهار / ۳۲.

۴. هدیه نجفیه یا گل محمدی مطبوع ضمن گروهی از دانشمندان شیعه / ۳۹۵.

**مادر:** مخدره بانو فاطمه سلطان مشهوره به میرزا بیگم دختر مرحوم آقا محمد ابراهیم تاجر قزوینی اصفهانی.

مؤلف در همان رساله در مورد مادرش گوید:

مادرم فاطمه ملقبه به میرزا بیگم از مؤمنات قانتات ذاکرات خائفات بوده... مادرش خدیجه سلطان بیگم از اعیان سادات رضویه است. پدر مادر بنده آقا محمد ابراهیم از اعیان تجار قزوین بود.<sup>۱</sup>

**ولادت:** مؤلف در این مورد خود می نویسد:

این بنده مهدی بن الشیخ محمدعلی بن الشیخ محمد باقر بن الشیخ محمدتقی عفی الله عن جرائهم، ولادتم در اصفهان، اواخر شعبان، در وقت فجر یا قریب به آن و الشمس فی سرطان - كما رقمه الوالد العلامة أعلى الله مقامه - سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری بوده.<sup>۲</sup>

آیه الله سید محمد علی روضاتی - مدظله - در ذیل این عبارت مرقوم می فرماید:

مرحوم آقای حاج شیخ مهدی بعداً شفهاً به مرحوم معلم حبیب آبادی گفته است که ۱۲۸۸ سهواً نوشته شده و بدون شک صحیح ۱۲۹۸ یکهزار و دویست و نود و هشت قمری می باشد و مرحوم معلم این توضیح را در آغاز نسخه نوشته است، اگر چه این ضعیف از موثقین شنیدم که باز خود وی تولدش را در ۱۲۹۹ می دانسته.<sup>۳</sup>

صاحب این قلم گوید: بدون تردید ولادت مرحوم آیه الله حاج شیخ مهدی نجفی در سال ۱۲۸۸ نیست، چون اگر چنین بود ایشان از عموی گرامیش آیه الله آقای حاج شیخ اسماعیل نجفی «ره» که در شب ۲۷ ماه رمضان ۱۲۸۸ هـ. ق بدنیا آمده است حدود یک ماه بزرگتر می بود، و در نتیجه تولیت موقوفه عمومی گرامی دیگرش آیه الله شهید آقای حاج شیخ نورالله نجفی - قدس سره - اولاً باید به ایشان (مرحوم آقای شیخ مهدی) می رسید، و بعد به عمویشان (آقای حاج

۲. همان منبع / ۳۹۵.

۱. همان منبع / ۳۹۶.

۳. همان منبع / ۳۹۶.

شیخ اسماعیل) در حالی که، عملاً؛ اولاً عمویشان متصدی شدند و بعد ایشان، پس تاریخ ۱۲۸۸ در ولادت ایشان قطعاً سهو است، همانگونه که خودشان برای مرحوم معلّم تصحیح کرده‌اند.

ولکن صحیح در تولد ایشان سال ۱۲۹۹ است - نه ۱۲۹۸ - همانگونه که آقای روضاتی - دامت برکاته - از برخی از موثّقین نقل می‌کنند.

خواهرزاده ایشان آقای دکتر محمد باقر کتابی - حفظه الله تعالی - نیز در این مورد می‌نویسد:

خود معظم له شفاهاً به من فرمود: پدرم به من گفت سال تولد شما را که ۱۲۹۸ ه. ق در پشت قرآن نوشته‌ام، یکسال اشتباه کرده‌ام و تاریخ تولدت ۱۲۹۹ ق می‌باشد<sup>۱</sup>.

پس ولادت ایشان در اواخر ماه شعبان ۱۲۹۹ ه. ق در وقت طلوع فجر یا قریب به آن است. والله العالم.

**تحصیلات و اساتید:** مقدمات علوم عربیه، صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع و منطق و علم کلام و سطوح را در اصفهان در نزد اساتید حوزه علمیه فراگرفت. از اساتید این دوره وی کسی را نمی‌شناسیم جز مرحوم آیةالله آقای حاج شیخ ملاً اسماعیل مجتهد نقنه‌ای<sup>۲</sup> قدس سره، متوفی ۱۳۵۰ ق.

در پانزده سالگی از سطوح فراغت یافت و در سال ۱۳۱۴ به درس خارج مرحوم پدرش آیةالله حاج شیخ محمدعلی نجفی حاضر گردید و تا پایان عمر پدر در سال ۱۳۱۸ به مدت چهار سال از این درس پرفایده، بهره‌برداری نمود. بعد از فوت پدرشان مدتی در تحصیل ایشان خلل پیش آمد تا اینکه در سال ۱۳۲۵ به نجف اشرف مشرف می‌شوند و به مدت چهار سال در درس آیتین:

۱. رجال اصفهان / ۵۲۳.

۲. آقای محمدعلی آقائی خادم آیةالله حاج شیخ مهدی نقل می‌کند که: به همراه ایشان بر سر مزار مرحوم نقنه‌ای واقع در تکیه حاج محمد جعفرآبادی داخل بقعه می‌رفتیم و ایشان می‌فرمود استاد من بوده است.



سید محمد کاظم طباطبائی یزدی صاحب عروة الوثقی و آخوند محمد کاظم خراسانی صاحب کفایة الاصول حاضر می‌شوند.  
مؤلف خود در مورد تحصیلاتش چنین می‌نویسد:

این بنده مقدمات و سطوح و حساب و هیئت را در اصفهان دیدم و شروع بنده در درس خارج خدمت والد علامه اعلی الله مقامه در سنه هزار و سیصد و چهارده - ۱۳۱۴ - بود و تا شعبان هزار و سیصد و هیجده - ۱۳۱۸ - که والد وفات نمود به درسش می‌رفتم و مفصلاً می‌نوشتیم و آن درس از انفع دروس بود و جمعی از فضلاء می‌نوشتند، و پس از وفات والد اشتغالات و افره چندی، بنده را از تحصیل عائق شد تا آنکه خداوند عزوجل منت نهاد و در اوائل سال هزار و سیصد و بیست و پنج - ۱۳۲۵ - به عتبات عالیات تشرّف جستیم و چهار سال در نجف اقامت کردم و درس محقق جلیل آخوند ملا محمد کاظم خراسانی علیه الرحمة را مواظبت داشتیم فقهاً و اصولاً و می‌نوشتیم، و با ترقیم نظریات خود این بنده، و هم نزد سید علامه نبیل سید محمد کاظم یزدی المنتهی الیه رئاسة الامامية في ذلك الأوان تلمذ می‌نمودم، وی دریائی متدقق بود در فقه و در آن زمان عدیل نداشت، در حُسن بیان و جودت تحقیق أعجوبه بود<sup>۱</sup>.

مرحوم علامه الفت که عموزاده و برادر همسر مؤلف است در مورد تحصیلات ایشان گوید:

از عهد کودکی به حُسن تربیت و کمال مراقبه پدرش مشغول به تحصیل علوم شریعت بود و پس از او نیز چند سال در نجف اشرف به ادامه تحصیلات خود پرداخت و در سال ۱۳۲۹ ق به اصفهان بازگشت. معلوماتش (بر طبق اصول مدرسه) قابل تقدیر می‌باشد، همیشه به ادامه تحصیل مشغول است...<sup>۲</sup>.

۱. هدیه نجفیه، مطبوع ضمن گروهی از دانشمندان شیعه / ۳۹۶.

۲. نسنامه الفت / مخطوط.

مرحوم مهدوی اضافه می‌کند:

دیگر از اساتید او در نجف اشرف مرحوم حاج میرزا فتح‌الله شیخ الشریعة اصفهانی می‌باشد<sup>۱</sup>.

در المسلسلات گوید:

قرأ المقدمات و السطوح و العلوم الرياضية و الفلك على بعض أساتذہ اصبهان، ثم تتلمذ على والده خارجاً من سنة ۱۳۱۴ و هو في نحو السادس عشرة<sup>۲</sup> من عمره و استمر على الحضور على والده الى حين وفاته سنة ۱۳۱۸ و كتب تقريرات درسه كلها. و بعد وفاة والده إلى سنة ۱۳۲۵ اشتغل بأمور عائلية و اجتماعية عاقته عن الدراسة و التحصيل. و في هذه السنة هاجر إلى النجف الأشرف و مكث بها أربع سنوات متتمداً في الفقه و الاصول على المولى محمد كاظم الآخوند الخراساني و في الفقه على السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي. و كان يتمتع بذكاء و حدة ذهن مع جد في التحصيل و مواصلة للدراسة، و من هذا نجده أحرز مقاماً علمياً مرموقاً اعترف بفضلہ معاصروه مع قصر أيام دراسته، فهو في السادس عشرة من عمره يحضر درس والده خارجاً ولا يدوم ذلك إلا أربع سنوات حيث يتوفى والده ثم يذهب إلى النجف ولا يبقى بها إلا أربع سنوات، فيكون مجموع تتلمذه في الدروس العالية نحو من ثمان سنين، بصرح الميرزا محمد حسين النائيني في اجازته له باجتهاده و بلوغه مرتبة الاستنباط، و هذا يدل على ذكاء و جد كما قلنا<sup>۳</sup>.

**مشايخ اجازة:** مؤلف علامه خود در اين مورد می‌نويسد:

و این بنده را اجازاتی است از علماء، مشافهت و مکاتبت، اول کسی که بنده را اجازة داد سيد علامه مزبور است [مراد ایشان استادش سيد محمد كاظم يزدي صاحب عروة الوثقى است].  
دیگر سيد فقيه نبیه مستحسن سيد حسن صدر [بن السيد هادی

۱. تاريخ علمي و اجتماعي اصفهان در دو قرن اخير ۱۷۲/۳.

۲. بل الخامس عشرة من عمره هو الصحيح كما مر في تاريخ ولادته.

۳. المسلسلات في الاجازات ۲۵۳/۲.

العاملي صاحب التصانيف الكثيرة رضوان الله عليه بود و اجازه نامه او به قطر كتابي مي شود. و مشايخ خود را تا ثقة الاسلام كليني قدس الله روحه بيان نموده، و از مصنفات بديعه سيد مزبور رساله بزرگ در درايه، شرح وجيزة علامه بهائي اعلى الله مقامه مي باشد<sup>۱</sup>. و رساله كوچكي در حرمت ريش تراشي كه به جميع ادله تمسك جسته است. و از مشايخ اجازه اين بنده شيخ الفقهاء ملا محمد حسين فشاركي اصفهاني قدس الله نفسه مي باشد، وي مشافهة اجازه به بنده در نقل حديث از مشايخش داد و بنده صورت سلسله اجازه را خواستم و او مكتوباً اجازه برادر فقيه خود ملا محمد باقر را فرستاد. و آخر فقيهي كه به بنده اجازه داد علامه نحرير ميرزا محمد حسين نائيني متوفى در سنه هزار و سيصد و پنجاه و پنج بود، قدس الله روحه الزكيته، مكاتبة اجازه داد<sup>۲</sup>.

علامه روضاتي در متن هديّة نجفيه مي فرمايند:

مرحوم ميرزاي نائيني در اين اجازه از مجاز مدح و تعريف بسيار نموده و صريحاً او را مجتهد مستنبط دانسته است<sup>۳</sup>.

و در پاورقي اضافه مي كنند:

در مكارم الآثار است كه آن مرحوم از آية الله ميرزا محمد عسگري طهراني نيز روايت مي كند<sup>۴</sup>.

آية الله مرعشي كه خود از مجازين از مؤلف علامه مي باشند و صورت اجازه ايشان از مؤلف در دو كتاب تاريخ علمي و اجتماعي اصفهان در دو قرن اخير ۱۷۹/۳ و المسلسلات في الاجازات ۱۷۰/۱ به طبع رسیده است در الاجازة الكبيرة<sup>۵</sup> چند

۱. نهاية الدراية في شرح الرسالة الموسومة بالوجيزة للبهائي، با تحقيق ارزنده آقاي شيخ ماجد الغرباوي توسط نشر مشعر منتشر شده است.

۲. هديّة نجفيه - مطبوع ضمن گروهی از دانشمندان شيعه / ۳۹۷.

۳. همان منبع / ۳۹۷.

۴. همان منبع / ۳۹۷.

۵. الاجازة الكبيرة / ۲۲۸.

نفر دیگر را از مشایخ مؤلف می‌شمارند، از آن جمله: «آیات سید اسماعیل صدر و میرزا فتح‌الله شیخ الشریعة اصفهانی و محدث نوری! و سید محمد بحر العلوم صاحب کتاب بُلُغَةُ الفقیه.

در ضمن نام اجازة مرحوم سید حسن صدر کاظمینی به ایشان «اللمعة المهدية الى الطرق العلیة»<sup>۱</sup> است و در روز شنبه هیجدهم ماه صفر ۱۳۲۹ مجیز از کتابت آن فارغ شده است.

### بازگشت از نجف اشرف و اقامت در اصفهان

آیه‌الله آقای حاج شیخ مهدی نجفی قدس سره بعد از چهار سال اقامت در نجف اشرف در سال ۱۳۲۹ هـ. ق به ایران و موطن اجدادیش اصفهان مراجعت می‌نماید، و در مدرسه علمیه پدرش مرحوم آیه‌الله العظمی آقای حاج شیخ محمد علی نجفی طاب ثراه واقع در دروازه حسن آباد اصفهان اشتغال به تدریس فقه و اصول پیدا می‌کند و ابتداءً نیز در مسجد سارو تقی واقع در نزدیکی همان مدرسه به اقامه جماعت می‌پردازد.

بعد از مدتی از آن مسجد منتقل به مسجد جامع عباسی (مسجد امام) می‌شود و در آنجا که مسجد آباء و اجدادیش می‌باشد به امامت جماعت مشغول می‌شود.

این درس در مدرسه والدش و امامت مسجد جامع عباسی (امام) تا آخرین سالهای حیات پربرکت ایشان ادامه داشت.

مرحوم علامه الفت در این مورد می‌نویسد:

در مسجد شاه [امام] به اقامه جماعت و اغلب در مدرسه مخصوص (که مرحوم پدرش در جنب مسجد ساروتقی بنا نموده است) به تدریس فقه و اصول می‌پردازد، مورد اعتماد و محل ارادت عموم طبقات... اصفهان است... و به هر حال امروزه نیک‌تر و خوشنام‌ترین افراد خانواده

مسجد شاهیان شمرده می شود.<sup>۱</sup>

آیه الله مرعشی مرقوم می فرماید:

... ثم رجع إلى اصفهان و اشتغل بإمامة الجماعة في مسجد شاه و

التدريس و التأليف و كان من المؤجّهين و الموثّقين في اصفهان.<sup>۲</sup>

و همچنین در جای دیگری در مورد ایشان می نویسند:

و هو اليوم حيّ باصفهان من أشخص مراجعها، يصلي في الجامع

السلطاني و يأتّم به المآت من المؤمنين و يستفيد من افاداته جم غفير

من طلبة العلوم الدينيه أدام الله بركته، و أخوه الفاضل الوجيه

حجة الاسلام الحاج الشيخ ابوالفضل نزيل اصفهان ادام الله أيامه.<sup>۳</sup>

آقای دکتر کتابی در این مورد می نویسند:

ظہرها در مسجد شاه (امام) به امامت می پردازند و گاهی هم بر

سبیل ارشاد در همان مسجد به منبر می روند و تا چندی قبل در

مدرسه پدرشان (مرحوم ثقة الإسلام) جنب مسجد ساروتقی به تدریس

فقه و اصول می پرداختند.<sup>۴</sup>

و همچنین گوید:

نماز جماعت ایشان مشحون است از خواص و مردمان مقید، و در

کمیت و کیفیت در اصفهان معروف و مشهور می باشد.<sup>۵</sup>

لازم به ذکر است این جلسه تدریس در مدرسه علمیه پدرشان و امامت در

مسجد شاه بعد از معظم له به آیت الله مجدالعلماء نجفی<sup>۶</sup> (۱۳۲۶ - ۱۴۰۳ ق)

منتقل گردید و ایشان تا آخرین روزهای حیات دنیوی آن را امتداد بخشیدند.

رحمة الله عليهما رحمة واسعة.

۱. نسینامه الفت / مخطوط.

۲. الاجازة الكبيرة / ۲۲۸.

۳. المسلسلات في الاجازات ۲/۲۵۴.

۴. رجال اصفهان / ۲۳۰.

۵. رجال اصفهان / ۲۳۰.

۶. شرح حال معظم له را در کتاب قبيله عالمان دين / ۱۵۱ - ۱۱۷ از صاحب این قلم

بینید.

**برخی از شاگردان:** از آنجا که سالهای مدیدی مؤلف محترم به تدریس فقه و اصول در مدرسه والدشان اشتغال داشته‌اند، جمع کثیری از طلاب محترم و دانشجویان علوم دینی و فضلاء و علماء از ایشان بهره علمی برده‌اند؛ از آن جمله آیات الله:

- حاج شیخ احمد مهدیان
- حاج شیخ اسدالله ربانی خوراسگانی
- حاج شیخ اسماعیل غروی معروف به شیخ رئیس
- حاج سید اسماعیل هاشمی طالخونچه‌ای (متوفی ۱۳۷۸ ه. ش)
- حاج سید محمد باقر احمدی
- حاج شیخ محمد تقی صدیقین اصفهانی (۱۳۴۲ - ۱۴۲۶ ق)
- حاج سید حسن موسوی کوشکی
- حاج شیخ محمد حسن نجفی‌زاده فرزند مؤلف محترم.
- حاج شیخ محمد حسن نورائی
- حاج شیخ محمد حسین فقیه نطنزی
- حاج شیخ حیدر علی جبل عاملی
- حاج شیخ محمدرضا مداح الحسینی
- حاج شیخ عبدالرحیم فضیلتی
- حاج شیخ علی قدیری کفرانی (متوفی ۱۴۰۷ ق)
- حاج شیخ فخرالدین انصاری نطنزی
- حاج شیخ قاسم کاظمینی
- حاج شیخ محمد شریعتی سدهی
- حاج سید محمود امام جمعه‌زاده خوراسگانی
- حاج شیخ مرتضی تمنائی (متوفی ۱۴۲۲ ق)
- حاج شیخ مرتضی شفیعی
- حاج شیخ مظفر کاظمینی

– حاج شيخ مهدي فقيهي شهرضائي  
أدام الله ظل الأحياء منهم ورحمة الله على ماضيهم.  
در ضمن شيخنا في الرواية آية الله العظمى آقاي سيد شهاب الدين مرعشي  
نجفي – قدس سره – نیز از معظم له مجاز در نقل روایت می باشند و صاحب این  
قلم با واسطه آقاي مرعشي از مؤلف نقل روایت می نماید.

### اقوال بزرگان در مورد مؤلف

آية الله مرعشي نجفي – قدس سره – در الاجازة الكبيرة در مورد ایشان  
می فرماید:

ممن أروى عنه: الورع التقي الصفي الوفي حجة الاسلام آية الله  
الحاج الشيخ مهدي ابن الشيخ محمد علي ثقة الإسلام ابن العلامة الحاج  
الشيخ محمد باقر ابن العلامة الشيخ محمد تقى الاصفهاني المسجد  
شاهي<sup>١</sup>.

علامه سيد مصلح الدين مهدي گوید:  
از رؤساء و معاريف علماء و مدرسین اصفهان و مورد وثوق و اعتماد  
عموم طبقات اهالی اصفهان است، و در بين علماء معاصر اصفهان از  
حيث زهد و تقوى، علم و فضل بر أغلب مزيت و برتری دارد. به فارسی و  
عربی شعر می گوید و دارای تألیفات زیادی است<sup>٢</sup>.

آية الله روضاتي مرقوم می فرمایند:  
مرحوم حاج شيخ مهدي، شخصی بلکه شخصیتی بود که همه  
طبقات مردم به او احترام زاید می گذارند و حالاتش را تحسین  
می نمودند و منکر نداشت و مدّة العمر به کسی آزاری نرسانید، و اگر چه  
در مقام ریاست مداری و بلند پروازی نبود، أمّا خواه ناخواه رئیس بود،  
رئيس العلماء و مرجع الفضلاء و مقتدى الأنام و مطاع الخاص و العام<sup>٣</sup>.

١. الاجازة الكبيرة / ٢٢٨ الرقم ٢٧٨. ٢. تذكرة شعراى معاصر اصفهان / ٤٧٨.

٣. هدیة نجفيه، مطبوع ضمن گروهی از دانشمندان شیعه / ٣٩٢.

همچنین معظم له در رساله‌ای که پیرامون کتاب صفات مؤمن و شرایط ایمان اعتقادی و عملی یا أصول الدین از تألیفات آیه‌الله العظمی آقای حاج شیخ محمد علی نجفی قدس سره والد ارجمند مؤلف تألیف فرموده‌اند چنین قلم می‌زنند: درباره فرزند ذکور اکبر ایشان مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ مهدی نجفی مسجد شاهی اشاره کنیم که آن مرحوم از أروع و أتقى و أفضل علماء عصر ما در اصفهان بودند و مشارالینان و مرجع مردم این سامان در آن برهه از زمان قرار داشتند و تألیفات نافعه به عربی و فارسی از ایشان بطبع رسیده است.<sup>۱</sup>

خواهرزاده ایشان آقای دکتر سید محمد باقر کتابی می‌نویسد:

شخصیت ایشان از لحاظ زهد و تقوی و علم و فضل مورد اذعان و اقرار تمام مردم اصفهان از خواص و عوام می‌باشد و از جهت ارادت عمومی مردم نسبت به او در میان علمای اصفهان بی‌نظیر است... در فقه و اصول و حدیث و ادب تبحر دارند ولی مع ذلك از شدت تقوی معمولاً از افتاء خودداری می‌نمایند... زندگی ایشان در کمال سادگی برگزار می‌گردد، بی‌اعتنائی به دنیا و زهد و تقوی و سجایای انسانی و سخاوت و خیرخواهی و مخصوصاً علاقه و توجه به امور شرعی و دوری از ریاست و جاه و مقام و تمول در تمام مظاهر زندگی ایشان دیده می‌شود و امروز از نیکنام‌ترین علمای اصفهان محسوب می‌گردند.<sup>۲</sup>

علامه محقق سید محمد حسین جلالی - دام ظلّه - در مورد ملاقاتشان با مؤلف مرقوم می‌فرمایند:

اجتمعتُ به في زیارتي إلى إصفهان فكان علی جانب عظیم من الخلق والأدب و مشارك في العلوم و منقطع إلى خدمة العلم و الدین، ...

---

۱. نسخه اصل این رساله مخطوطه همراه با طبع حجری کتاب مذکور توسط آیه‌الله آقای حاج شیخ حسین یزدی اصفهانی - مد ظلّه العالی - جهت حقیر ارسال گردید. بدین وسیله از معظم له تشکر و قدردانی می‌شود.

۲. رجال اصفهان / ۲۳۰.



وأنشدني منه (أى من ديوان اشعاره) قوله فى عليّ (ع):  
و ولدت فى البيت العتيق فرذتته  
شرفاً على شرف بمولدك السننى<sup>١</sup>

در المسلسلات مى نويسند:

كان فقيهاً متوغلاً فى الفقه و العلوم الشرعية ممحضاً فيها دراسة و تدريساً، لا يشتغل بغيرها من العلوم و المعارف عقلية! أو نقلية... و قد كان من مشاهير المدرسين باصيهان حضر عليه جماعة كبيرة من الأفاضل و الأعلام فى الفقه و الاصول، كما استفاد من منابره و مواعظه بقية الناس فى المعارف الدينية و التعاليم الإسلامية، كان معتمداً عند الناس و جيبهاً متقدماً على أقرانه، تجبى إليه كثير من الحقوق الشرعية و كان يصرفها فى مصارفها الخاصة و يعيش هو قانعاً باليسير من العيش متجنباً عن الزخارف الزائدة على الضرورة، وله فى ذلك حكايات تؤثر عنه على ألسنة الثقات من عارفيه<sup>١</sup>.

در كتاب ریشهها و جلوههای تشیع و حوزه علمیه اصفهان در ضمن مدرسین مدرسه حاج شیخ محمد علی مى نويسند:

مجتهد و زاهد بزرگوار، مرحوم حاج شیخ مهدى نجفى که از علماء بزرگ اصفهان و از چهره‌های نامدار حوزه علمیه بود و در سال ۱۲۹۳ قمرى وفات یافته‌اند<sup>٣</sup>.

در کتاب مشاهیر مدفون در حرم رضوی مى نويسد:

آيت الله حاج شيخ مهدى نجفى مسجد شاهی از علماء و فقهای اصفهان بود که پس از سالها تحصیل علوم اسلامى در این شهر و عتبات عالیات به درجه اجتهاد رسید و در اصفهان به ترویج و نشر احکام اسلامى پرداخت<sup>٤</sup>.

١. فهرس التراث ٥٣٤/٢. ٢. المسلسلات ٢٥٣/٢.

٣. ریشهها و جلوههای تشیع و حوزه علمیه اصفهان ١٥١/٢.

٤. مشاهیر مدفون در حرم رضوی / ٣٣٣.

**تألیفات:** آیه‌الله حاج شیخ مهدی نجفی - قدس سره - در تمام مدت عمر به تحصیل و تدریس و تألیف اشتغال داشت و لذا از وی مصنفات و تألیفات متعددی به جای مانده است؛ از آن جمله:

۱. کتاب آگهی‌های علمی

در آیات و اخبار متضمن کشفیات جدیده و تطبیق برخی از آیات و احادیث شریفه بر آن در سال ۱۳۶۰ ق به طبع رسیده است.

۲. الأرائك

در اصول فقه، یک دوره کامل که در شب جمعه ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۴۴ از آن فارغ شده و در همان حدود نیز در اصفهان به طبع رسیده است. و در سال ۱۴۲۳ ق نیز از روی نسخه‌ای از این کتاب که حقیر برای علامه سخت‌کوش و محقق توانا آقای حاج سید محمد حسین جلالی - دامت برکاته - فرستادم در آمریکا ضمن منشورات The open School مجدداً به چاپ رسید. و اکنون نیز توسط محقق فاضل همین کتاب، آقای جويا جهانبخش - حفظه الله - در دست تحقیق است و انشاءالله تعالی بزودی، با تحقیق ارزنده‌ای عرضه می‌گردد.

۳. أساور من ذهب در احوال حضرت زینب سلام الله علیها

کتاب حاضر، نگارش آن در ماه ربیع‌الاول سال ۱۳۵۰ هـ. ق به انجام رسیده است و بحث پیرامون آن گذشت.

۴. اصول الدین

تألیف آن در پنج‌شنبه ۸ صفر سال ۱۳۴۷ به پایان رسیده است.

۵. اندرزنامه

در نصایح و پند به دانش‌آموزان مدارس جدیده که در محرم سال ۱۳۴۶ از تألیف آن فارغ شده است.

#### ۶. الأناهار

در کرامات و شرح حال پدرش به زبان عربی و اشعار و مدائح و مصائب و ظاهراً نگارش قسمتی از آن قبل از وفات عمویش آیه الله آقای حاج شیخ محمدتقی آقا نجفی اصفهانی متوفی ۱۳۳۲ ق به انجام رسیده است چون در صفحه ۳۴ آن چنین می نویسد: «حکئی عمی العلامة الشیخ محمد تقی خلدالله تعالی ظلّه».

#### ۷. أنهار

پیرامون برخی از کرامات و احوالات علماء و اشعار و مدائح، که از تألیف آن در ماه رجب ۱۳۴۳ فراغت یافته است؛ چنانچه از صفحه ۲۲ این کتاب استفاده می شود. لازم به تذکر است این اولین اثر چاپ شده توسط آن مرحوم است. تنبیه: بین مطالب و محتویات این دو کتاب اخیر عموم و خصوص من وجه است.

#### ۸. رساله‌ای در ترجمه و شرح احوال خودش و پدرش

مؤلف گرامی رساله‌ای در بیست صفحه در ماه شعبان ۱۳۶۲ به خواهش مرحوم معلم حبیب‌آبادی «ره» صاحب مکارم الآثار در احوالات خود و پدرش به زبان فارسی می‌نگارد، هفت صفحه اول این رساله شرح حال پدر و سیزده صفحه دیگر شرح حال خود مؤلف است.

نسخه این رساله اکنون در نزد علامه محقق آیه الله آقای سید محمد علی روضاتی نگهداری می‌شود. و از آن در هدیه نجفیه نقل کرده‌اند. اصل رساله منخطوط و به طبع نرسیده است.

#### ۹. ترجمه ارشاد الاذهان

ارشاد الاذهان یکی از کتب فقهی، فتوایی حسن بن یوسف بن مطهر معروف به علامه حلی قدس سره (متوفی ۷۲۶ ق) است. که اخیراً با تحقیق ارزنده محقق توانا آقای شیخ فارس الحسون «ره» توسط انتشارات جامعه مدرسین قم در سال

۱۴۱۰ ق به زبان عربی در دو مجلد به طبع رسیده است. مؤلف محترم، این کتاب را به درخواست والدش آیه‌الله آقای حاج شیخ محمد علی نجفی - طاب ثراه - به زبان فارسی ترجمه می‌کند و پدر نیز بر قسمتی از آن تعلیقه فتوائی دارد، ولی اجل مهلت نداد و تعلیقه فتوائی به پایان نرسید. ولکن ترجمه به پایان رسیده و مترجم در شب هیجدهم ماه رجب المرجب ۱۳۱۸ ق از آن فراغت یافته است. صورت خط مترجم و نسخه دیگری از این کتاب در نزد حقیر موجود است و نسخه اصل آن در نزد خواهرزاده ایشان آقای دکتر سید محمد باقر کتابی نگهداری می‌شود و هنوز به طبع نرسیده است.

#### ۱۰. تقریرات درس آخوند خراسانی

ثقه‌ای برای حقیر نقل کرد که تقریرات درس آخوند خراسانی صاحب کفایه را به قلم آقای حاج شیخ مهدی، در نزد مرحوم آیه‌الله حاج شیخ حیدر علی محقق (ره) دیده است. و از مؤلف نیز گذشت که می‌نویسد:  
درس محقق جلیل آخوند ملاً محمد کاظم خراسانی علیه الرحمة را مواظبت داشتیم فقهاً و اصولاً، و می‌نوشتیم و با ترقیم نظریات خود این بنده.

این عنوان مخطوط است.

#### ۱۱. الجنات

در فقه استدلالی که تمام نشده و مخطوط است.

#### ۱۲. جنات عدن یا مفتاح الجنان

در ادعیه و زیارات و اذکار منتخب از کتب اربعه که در سال ۱۳۳۸ ق به چاپ رسیده است.

#### ۱۳. دیوان اشعار

مرحوم حاج شیخ مهدی نجفی طاب ثراه به دو زبان فارسی و عربی شعر نیکو می‌سراید، اگر اشعار ایشان جمع گردد خود مجموعه‌ای قابل توجه می‌شود

و صلاحیت دارد که تحت عنوان دیوان منتشر گردد، همانگونه که برخی از این اشعار در کتب مختلف مؤلف نشر شده است مانند: أنهار و الأنهار و أساور من ذهب (همین کتاب).

۱۴. ردّ وهابیه

این رساله به زبان عربی در سال ۱۳۴۵ به طبع رسیده و مؤلف خود را در پایان چنین معرفی می‌کند:  
قد حصل الفراغ منه بید مؤلفه الفقیر إلى الله عبدالله أحد طلبة العراق.

۱۵. سندس و استبرق

این کتاب ترجمه منتخبی از وقعة صفین نصرین مزاحم منقروی است که در سال ۱۳۴۵ به طبع رسیده است.

۱۶. شهاب ثاقب

در تفسیر آیه شریفه ﴿إِنَّا زَيْنَبُ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾<sup>۱</sup> می‌باشد و در سال ۱۳۳۵ به زیور طبع آراسته گردیده است.

۱۷. صفت حکمت

رساله‌ای است به زبان فارسی در اثبات خداوند تبارک و تعالی و توحید و صفات الهی. این رساله مختصر آخرین اثر چاپ شده مؤلف در زمان حیات وی است.

۱۸. عدن

نام کشکول معظم له است، شبیه کشکول شیخ بهائی «ره». در الذریعة ۸۰/۱۸ از قول مؤلف نقل می‌کند که به نوشتن آن اشتغال دارد. این کتاب مخطوط است.

۱۹. المرتفق

این کتاب به زبان فارسی در ردّ فلسفه داروین و مادیون و طبیعیون نگارش شده و در سال ۱۳۴۸ به چاپ رسیده است.

۲۰. نعم الثواب

در سیر و سلوک و اخلاق و عرفان نظری. تاریخ فراغت از تألیف آن اواسط ماه رجب سال ۱۳۲۷ و بچاپ رسیده است.

**تذکر:** اکثر تألیفات فوق - به جز آنچه به مخطوط بودن آن تصریح کردیم - به همت مؤلف و در زمان حیات طیبه ایشان به زیور طبع آراسته گردیده است. و مؤلف گرامی نام بسیاری از آنها را از آیه شریفه ﴿اولئك لهم جنّات عدن تجري من تحتهم الأنهار يُجْلون فيها من أساور من ذهب و يلبسون ثياباً خضراً من سندس و استبرق متکئين فيها على الارائك، نعم الثواب و حسنات مرتفقاً﴾<sup>۱</sup> اقتباس نموده است.

### برخی از آثار اجتماعی

#### الف: هیئت علمیه اصفهان

در اصفهان توسط عمومی بزرگوار مرحوم مؤلف، یعنی مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج شیخ نورالله نجفی اصفهانی (شهید به سال ۱۳۴۶ ه. ق)، یک هیئت جهت رسیدگی به امور حوزه علمیه و مدارس دینی و طلاب و نظارت بر اجرای صحیح احکام و مقررات اسلامی تأسیس، و بنام هیئت علمیه اصفهان نامیده شد.

این هیئت علمیه در سال ۱۳۴۲ ه. ق برای اولین بار و به ریاست آیه الله شهید حاج آقا نورالله نجفی و با عضویت جمعی از آیات و علماء اصفهان تشکیل گردید از آن جمله حضرات آیات:

- آقا میرزا ابراهیم شمس‌آبادی آل رسول (متوفی ۱۳۵۶ ق)
- سید ابوالقاسم دهکردی (متوفی ۱۳۵۳ ق)
- آخوند ملا محمد حسین فشارکی (متوفی ۱۳۵۳ ق)
- آقا شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی (متوفی ۱۳۶۲ ق)
- حاج میر محمد صادق خاتون آبادی (متوفی ۱۳۴۸ ق)
- حاج میرزا عبدالحسین سید العراقین (متوفی ۱۳۵۰ ق)
- حاج میرزا علی هسته‌ای (متوفی ۱۳۸۷ ق)

جلسات هیئت علمیه اصفهان صبح روز پنج‌شنبه در منزل یکی از اعضاء و زیر نظر مستقیم ریاست حوزه و هیئت، یعنی آیه‌الله حاج آقا نورالله نجفی، اداره می‌شد.

بعد از شهادت ایشان در سال ۱۳۴۶ ق برابر ۱۳۰۶ ش، قدری در جلسات این هیئت اختلال پیش آمد و لکن مجدداً توسط اعضاء احیاء گردید، و چون برخی از اعضاء اولیه از دنیا رفته بودند، عده‌ای دیگر به جای آنها جایگزین گردیدند. برخی از اعضاء هیئت علمیه ثانیه به قرار ذیل هستند.

آیات الله:

- حاج شیخ اسماعیل نجفی اصفهانی (متوفی ۱۳۷۰ ق)
  - حاج شیخ مهدی نجفی اصفهانی (متوفی ۱۳۹۳ ق)
  - حاج شیخ مجدالدین (مجدالعلماء) نجفی اصفهانی (متوفی ۱۴۰۳ ق)
  - حاج سید حسن چهار سوقی (متوفی ۱۳۷۷ ق)
  - حاج سید عبدالله ثقة‌الاسلام (متوفی ۱۳۸۲ ق)
  - حاج آقا حسین خادمی متوفی (۱۳۶۳ ش)
  - حاج سید عبدالحسین طیب (۱۳۱۲ - ۱۴۱۲ ق)
  - حاج شیخ مرتضی اردکانی (۱۲۸۶ - ۱۳۷۵ ش)
  - حاج سید ابولحسن شمس‌آبادی (شهید به سال ۱۳۹۶ ق)
- و برخی دیگر از علماء و مدرسین حوزه علمیه اصفهان،

جلسات این هیئت تاپیروزی انقلاب اسلامی و حدود سال ۱۳۵۷ ه. ش ادامه داشت، ولیکن متأسفانه بعد از آن عملاً تداومی نیافت، در حالیکه امروزه در اصفهان جای خالی چنین هیئتی بالعیان محسوس است.<sup>۱</sup>

#### ب: تأسیس حسینیه اصفهانیه در کربلا و مشهد

یکی از کارهای ارزنده مرحوم آیه‌الله حاج شیخ مهدی نجفی «ره» شرکت در تأسیس ساختمان دو حسینیه معظم اصفهانیه در کربلا و مشهد مقدس رضوی است.

#### ج: مدیریت مدرسه آیه‌الله حاج شیخ محمدعلی نجفی

از کارهای شایسته آن مرحوم تعمیرات و اداره و رسیدگی به امور طلاب و تدریس در مدرسه والدشان بود، و همچنین نوشتن وقف نامه‌ای جهت این مدرسه که در سال ۱۳۱۹ ق توسط ایشان انجام گرفته و قرار دادن موقوفه‌ای برای آن. تفصیل مدرسه و موقوفه آن را می‌توانید در کتاب تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر ۲۹۲/۳ و ۳۲۷/۳ تألیف مرحوم سید مصلح‌الدین مهدوی «ره» بیابید.

#### د: نشر ترجمه انگلیسی توحید مفضل

به اهتمام آن مرحوم، توحید مفضل به انگلیسی ترجمه شد و در تهران منتشر گردید.

اخیراً حقیر نسخه‌ای از همین ترجمه را جهت علامه جلالی در شیکاگو آمریکا فرستادم و ایشان نیز عیناً با افزودن مقدمه‌ای بر آن، کتاب را در آنجا افست نموده و منتشر کردند.

---

۱. توضیح بیشتر در مورد هیئت علمیه اصفهان را در دو کتاب: تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر ۱۴۴/۲ و زندگی آیه‌الله چهارسوقی / ۳۰ می‌توانید ببینید.



بعد از آن نیز نسخه را در اختیار انتشارات انصاریان در قم مقدسه نهادم، و توسط این انتشارات نیز با اصلاحاتی در سال ۱۴۲۵ ق برابر با ۱۳۸۳ ش برای بار سوم به طبع رسید. والحمدلله رب العالمین.

**همسر و فرزندان:** آیه‌الله حاج شیخ مهدی نجفی، داماد عموی خود یعنی آیه‌الله العظمی آقای حاج شیخ محمد تقی آقا نجفی اصفهانی - قدس سره - (متوفی ۱۳۳۲) بودند.

زوجه ایشان مرحومه حاجیه خانم خدیجه مشهوره به نصرت خانم (مولود ۱۳۰۴ ق)، خواهر اعیانی مرحوم علامه محمد باقر الفت (متوفی ۱۳۸۴ ق) بودند.

ثمره این ازدواج چهار فرزند است:

#### ۱. مرحوم حجة الاسلام شیخ محمد علی نجفی

در زمان حیات پدر، در نیمه رمضان سال ۱۳۹۲ وفات نمود و پس از اقامه نماز بر ایشان توسط آیه‌الله میر سید علی بهبهانی (متوفی ۱۳۹۵ ق) در مسجد جامع عباسی (امام)، در مقبره جد امیش آیه‌الله آقا نجفی مدفون گردید.

#### ۲. مرحوم آیه‌الله آقای حاج شیخ محمد حسن نجفی زاده

وی تحصیلات علوم دینیّه را در نزد اساتید حوزه علمیه اصفهان شروع نمود، پس از آن دروس خود را در نزد علماء این شهر ادامه داد. از جمله اساتید وی عبارتند از آیات الله:

- حاج ملا فرج الله دُری (متوفی ۱۳۸۲ ق)

- حاج شیخ فضل الله خوانساری (متوفی ۱۳۶۵ ق)

- حاج سید محمد مدرس نجف آبادی (متوفی ۱۳۵۸ ق)

- پدرش حاج شیخ مهدی نجفی (متوفی ۱۳۹۳ ق)

- ابوالزوجه اش شیخ محمدرضا ابی‌المجد نجفی اصفهانی (متوفی ۱۳۶۲ ق)

آیه‌الله آقای شیخ محمدرضا نجفی که پدر همسر آقای شیخ محمد حسن نجفی‌زاده نیز می‌باشند در اجازه اجتهادی که برای وی مرقوم فرموده‌اند چنین می‌نویسند:

... فوجدته ذا قوة يتمكن بها من استنباط الأحكام الشرعية، فله دام توفيقه الاجتهاد و استنباط ما قدر عليه من الأدلة الشرعية، مراعيًا للاحتياط<sup>۱</sup>.

آیه‌الله سید محمد مدرس نجف آبادی در مورد وی می‌نویسد:  
ففاز بحسن توفيقه بالقوة القدسية التي يتمكن بها من استنباط الأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصيلية<sup>۲</sup>.  
و مرحوم آیه‌الله شیخ ضیاء‌الدین عراقی (متوفی ۱۳۶۱ ق) نیز می‌نویسد:  
و أنا مصدق لإجتهاده و ديانتته<sup>۳</sup>.

ایشان پس از فراغت از تحصیل سالها در محله جلفای اصفهان دفتر اسناد رسمی داشت و به امور اجتماعی آن منطقه رسیدگی می‌کرد و در آموزش و پرورش نیز اشتغال به شغل شریف معلمی داشت و به نوجوانان تعلیم می‌داد. مدتی نیز روزنامه‌ای را به نام «اسلام در شرق» در اصفهان منتشر می‌نمود. و صاحب امتیاز آن بود.

مرحوم سید مصلح‌الدین مهدوی در موردش می‌نویسد:  
مرحوم نجفی‌زاده در اصفهان در خاندان علم و روحانیت دنیا آمد و در نزد اساتید و بزرگان علماء این شهر همچون پدر و مرحوم حاج ملا فرج‌الله دُری و جمعی دیگر تلمذ نمود، فاضلی ارجمند و عالمی جامع گردید<sup>۴</sup>.

و در کتاب دیگرش مزارات اصفهان می‌نویسد:  
میرزا محمد حسن نجفی‌زاده فرزند مرحوم آیت‌الله حاج شیخ

---

۱. کتاب علوم و عقائد / ۱۱۰. تألیف آقای ابراهیم جواهری.

۲. کتاب علوم و عقائد / ۱۱۰. تألیف آقای ابراهیم جواهری.

۳. همان.

۴. تاریخ علمی و اجتماعی در دو قرن اخیر ۸۷/۳.

مهدی ابن حاج شیخ محمدعلی ثقة الاسلام نجفی مسجد شاهی، فاضل  
ارجمند، صاحب امتیاز روزنامه هفتگی «اسلام در شرق» که در اصفهان  
چند شماره آن منتشر گردیده است.<sup>۱</sup>

چنانچه گذشت وی داماد آیه الله شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی است و  
تنها فرزندش آقای حاج محمد جواد نجفی زاده - حفظه الله - که از معلمین  
خوشنام اصفهان است یادگار این ازدواج می باشد.  
آقای حاج شیخ محمد حسن نجفی زاده در ماه ذی القعدة الحرام سال ۱۴۰۷ ه  
ق در اصفهان وفات یافت و در قبرستان جدید یعنی «باغ رضوان» دفن شد.  
رحمة الله علیه.

### ۳. حاجیه طلعت خانم (۱۲۸۴ - ۱۳۶۶ ش)

زوجه مرحوم حجة الاسلام آقارضا صدرزاده<sup>۲</sup> (متوفی آذرماه ۱۳۳۴ ش)  
فرزند آیه الله سید محمد هادی صدرالعلماء<sup>۳</sup> (متوفی ۱۳۶۱ ق).

### ۴. حاجیه خانم زهرا (متوفاة ۱۶ آبان ماه ۱۳۷۷ ش)

زوجه مرحوم آقای حاج شیخ محمد باقر فشارکی<sup>۴</sup> (۱۲۸۴ - ۱۳۳۴ ش)  
فرزند آیه الله حاج شیخ محمد حسین مجتهد فشارکی (متوفی ۱۳۵۳ ق).  
فرزندش آقای دکتر محمد فشارکی (مولود ۱۳۱۹ ش) استاد دانشمند  
دانشگاه اصفهان مرثیه و ماده تاریخی برای مادرشان گفته اند که سه بیت از آن بر

۱. مزارات اصفهان / ۱۲۲.

۲. شرح حال ایشان را می توانید در تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر ۲۲۷/۳  
ببینید.

۳. جهت شرح حال صدرالعلماء رجوع کنید به: تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن  
اخیر ۲۷۶/۳ و قبیله عالمان دین / ۱۴۲.

۴. شرح حال ایشان را در کتاب تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر ۲۰۱/۳  
ببینید.

روی سنگ قبر آن مرحومه در باغ رضوان اصفهان منقور است:  
مادرم، مادرم کجا رفتی      آخر از پیش ما چرا رفتی  
زیستی دلنشین و آخر کار      رفتی اما چه دل‌رُبا رفتی  
سال تاریخ گفتمت: «جانم      مادرم، مادرم کجا رفتی»  
ش ۱۳۷۷

### داستانهای اخلاقی و کرامات

از مرحوم آیه‌الله آقای حاج شیخ مهدی نجفی طاب‌شاه داستانهای اخلاقی و در مواردی کراماتی نقل می‌شود، حقیر با توجه به اینکه برخی از آنها را مطلع هستم ولیکن از ذکر آن بدلائلی خودداری می‌نمایم.  
طالب می‌تواند بدانچه که مرحوم مهدوی<sup>۱</sup> و علامه روضاتی<sup>۲</sup> در این مقام ذکر می‌کنند مراجعه فرماید.

### وفات و مدفن

آیه‌الله حاج شیخ مهدی نجفی «ره» بعد از حدود یک قرن خدمت به اسلام و مذهب حقّه و مؤمنین در شب یکشنبه پنجم ماه صفر ۱۳۹۳ هـ. ق برابر با ۲۰ اسفندماه سال ۱۳۵۱ هـ. ش در منزل مسکونی واقع در محله پشت مسجد شاه (امام) اصفهان وفات یافت.  
صبح روز دوشنبه ۶ ماه صفر بعد از اقامه نماز باشکوهی بر ایشان به امامت آیه‌الله مجدهالعلماء نجفی «ره» در مسجد شاه (امام)<sup>۳</sup>، از جنازه مطهر تشییع کم نظیری از مسجد شاه تا فرودگاه سابق اصفهان می‌شود. و از فرودگاه با هواپیما به تهران و از تهران به مشهد مقدس رضوی منتقل می‌گردد و در حرم مقدس امام

---

۱. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر ۱۸۰/۳.

۲. هدیه نجفیه مطبوع ضمن گروهی از دانشمندان شیعه / ۳۹۱.

۳. تصویر این نماز را می‌توانید در کتاب قبیله عالمان دین / ۱۳۸ ببینید.

رضا - علیه السلام - در حجره مقبره العلماء، قرب دارالسیاده، به امر تولیت وقت دفن می‌گردد.

البته این حجره در تعمیرات اخیر حرم مطهر بازگشائی شده و در راه ورودی به حرم واقع گردیده است.  
مرحوم مهدوی اسامی برخی از علماء که در این حجره مدفون هستند را یاد می‌کند<sup>۱</sup>.

### مراثی و ماده تاریخ وفات

جمعی از علماء و شعراء در رثاء ایشان و ماده تاریخ وفات، ابیاتی را سروده‌اند از آن جمله:

۱. آیه‌الله حاج سید اسماعیل هاشمی طالخونچه‌ای (متوفی ۱۳۷۸ ش) که خود از تلامیذ مؤلف است در ابیاتی به عربی چنین سروده‌اند:

لهف قلبی علی حلیف اشتیاق	رحمه الله ربُّه یوم التَّلَاق
غاب عن عیننا الحیب ولکن	لم یغب عن قلوبنا بافتراق
غصص الموت ساعة ثم تفنی	و فراق الحیب فی الصدر باق
و هو العالم الفقیه حلیف الز	هد و التقوی مع الإشفاق
عالمٌ زاهدٌ سخیٌّ وفی	عارف، ناسک و ذواخلاق
مَنْ هداه الله فهو المهدي	لسنم الکمال فهو الرّاق
راح عتّنا إلى جوار إمام	هو شمس الشمس فی الآفاق
فحباه إلا له نعم الثواب	من الأنهار کم له من خلاق
واکتسی سُندساً من الثوب خضراً	و من استبرق من الخلاق
متکاه علی الأرائک حقاً	فبفضل الإله أم باستحقاق
حسن المرتفق بجنّات عدن	لفقید الفقیه بالإطلاق
أرّخ الهاشمی عام وفاته	هو فی مصرع مع الإدّاق

۱. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر ۱۸۶۳.

قل لتاریخ بعد خمس و عشرون «بقی العالم ما إذ الدهر باق»<sup>۱</sup>  
۱۳۶۸+۲۵=۱۳۹۳

لازم به تذکر است اسامی برخی از تألیفات مؤلف در این ابیات ذکر شده است و ماده تاریخ «ما إذ» را «مُتذ» باید نوشت، تا صحیح شود.<sup>۲</sup>

۲. مرحوم معلّم حبیب‌آبادی صاحب مکارم الآثار نیز در تاریخ فوت مؤلف چنین سروده است:

شد در آن جمع یکی ناگه و گفت «شیخ مهدی به جنان برد مکان»<sup>۳</sup>  
۱۳۹۲ + ۱ = ۱۳۹۳

۳. ادیب فرزانه مرحوم آقای منوچهر قدسی رثاء و ماده تاریخ وی را در ابیاتی چنین گفته‌اند:

بزرگوار فقیهی که جلوه‌های کمال  
به سان آیت صبح از رخس هویدا بود  
ستوده طبع، ادیبی که در بهار ادب  
شمیم خُلق خوشش آبروی گُلها بود  
همه وقار و سکون گشته از حقیقت زهد  
چنانکه گوئی، او کوه پای برجا بود  
جهان و هرچه در او هست نزد همّت او  
چنان خسیس که یک قطره پیش دریا بود  
پی حیات ابد آنچنان به عالم زیست  
که هر نفس رقم مرگ را مهیا بود  
همان به قوّت پرهیز و علم زهدآمیز  
مدام غرقهٔ أنوار حق تعالی بود

۱. گنجینهٔ دانشمندان ۱۱۱/۳ و تاریخ علمی و اجتماعی در دو قرن اخیر ۱۸۷/۳.

۲. از افادات استاد آقای فضل‌الله خان اعتمادی خوئی متخلص به برنا - ادام‌الله تعالی ایامه - .

۳. هدیهٔ نجفیه مطبوع ضمن گروهی از دانشمندان شیعه ۴۰۱/ و رجال اصفهان ۲۳۳/.

در این زمانهٔ دون‌پرور خسیس نواز  
قسم به ذات یگانه که فرد یکتا بود  
غرض که در همه عالم به صدق و علم و ادب  
صدوق و صاحب و صابی و سهل و اعشی بود  
پس از حدود نود رفت و اصفهان به عزاش  
گرفته ماتم و بنشسته بر معزی بود  
که او به مردم این مُلک از خدای قدیر  
به فیض بخشی خورشید عالم آرا بود  
نشست در غم وی هر که جان صافی داشت  
گرفت ماتم او هر دلی که دانا بود  
دریغ و درد که رفت از کف و دگر ناید  
قرین او که در این قرن، حجت ما بود  
به مرگ حجة‌الاسلام، مهدی نجفی  
دل آتشین صفت و هر دو دیده دریا بود  
به مشهد رضوی تا ابد گرفت آرام  
چرا که از ازلش در دل این تمنا بود  
پناه برد به نزهتگه بهشت رضا  
که در مقام رضاش از نخست مأوی بود  
اگرچه طبع به فقدان آن وجود شریف  
فسرده بود و غمین بود و ناشکیبا بود  
نوشت از پی تاریخ رحلتش قدسی  
«مقیم کوی رضا، جان مهدی ما بود»<sup>۱</sup>

۱۳۹۳

۴. همچنین ادیب و شاعر توانا مرحوم آقای مجتبی کیوان چنین سرایید:

کمال قدس و حیا شیخ مهدی نجفی  
سپهر صدق و صفا شیخ مهدی نجفی  
مثل به زهد و ورع بود و داشت در همه حال  
زبان به ذکر و دعا شیخ مهدی نجفی  
تمام عمر دلی داشت روشن و لبریز  
ز مهر آل کسا، شیخ مهدی نجفی  
قرین ماتم و غم گشت اصفهان چو برفت  
از این سپنج سرا شیخ مهدی نجفی  
رضای حق طلبید و از این سبب بغنود  
به بارگاه رضا شیخ مهدی نجفی  
چو روح طاهر خود را به شوق وافر کرد  
ز پای دوست فدا شیخ مهدی نجفی  
یکی به جمع شد و گفت سال رحلت او  
«کمال قدس و حیا شیخ مهدی نجفی»<sup>۱</sup>

$$۱۳۹۳ = ۱ + ۱۳۹۲$$

۵. ادیب فرزانه استاد فضل الله خان اعتمادی خوئی متخلص به برنا<sup>۲</sup> در

---

۱. رجال اصفهان / ۵۲۵.

۲. ایشان چکامه ای نیز در وصف حضرت زینب - سلام الله علیها - سروده اند به جهت نوشته شدن بر روی پوشی که آقای حاج سید جعفر امامی برای زینبیه ای در تهران تهیه نمود، که به مناسبت موضوع کتاب ثبت و ضبط می گردد تا خوانندگان از آن بهره برند:

این خیمه کز سُرادق افلاک برتر است	وقف عزای زینب کسبرای اطهر است
این خیمه وقف حضرت زینب شد و رواست	گویم ز پرده حرم کعبه برتر است
آن بانویی که خصم زد آتش به خرگش	زین غم هنوز قلب جهان پر ز آذر است



مرثیه و ماده تاریخ گوید:

آن عالم زاهد که به چوگان وَرَع زد      تا حدّ توانائی به میدان عمل گو  
گردید ز سکنائی این سُقْلِه سرا، سیر      بنمود سوی سِدْرَه سَرْمَد ز جهان رو  
بُرنا بنوشت از پی تاریخ وفاتش      «شیخ نجفی مهدی امام العلماء کو»  
۱۳۹۳  
«مهدی نجفی، شیخ امام العلماء کو»  
۱۳۹۳

۶. همچنین استاد اعتمادی متخلص به برنا فرماید:

نوشت از پی تاریخ رحلتش برنا

بود جوارِ رضا، جای مهدی، زاهد نیک

(۱۳۹۳)

←

مظلومیش مُعَرَّفُ او تا بمحشر است  
قلب حزین او زغم شش (نه) برادر است  
او را ندیمه، مریم و حوا و هاجر است  
برخاک آستانه‌اش از سروران سر است  
با نطق روح پرور، بایش برابری است  
هر کس شنید گفت که این نطق حیدر است  
بایش قسیم جنت و ساقی کدوثر است  
بایش علی و جد گرامش پیمبر است  
چشم ملایک از غم مظلومیش تر است  
از شیعیان روان بسوی چرخ اخضر است  
صد ره فزون ز دانه یاقوت احمر است  
ششادی روز حشر برایش مقرر است  
یعنی امامی آنکه مسمی به جعفر است  
از بهر وی نجات دو گیتی میسر است  
منظور آن حبیبه والای داور است

آن بانوئی که بس ستم از ظالمان کشید  
آن بانوئی صبور که چون لاله، داغدار  
آن بانوئی جلیله که در کاخ افتخار  
آن بانوئی اسیر که اندر جهان کنون  
آن بانوئی که قول و بیان فصیح او  
یکتا خطیبه‌ای که چو در کوفه نطق کرد  
زینب که خواهرِ شَه لب تشنگان بود  
زینب که هست دختر مظلومه بتول  
تنها نه خاکیمان به غمش گریه می‌کنند  
از بهر ماتمش همه جا، ناله و فغان  
اشکی که در مصیبت او ریزد از بصر  
هر دل که می‌شود به غم و حزن او شریک  
این خیمه وقف کرد بر او سیدی جلیل  
برناکه مدح گسوی نسبی است و آل او  
دارد امید از ره الطاف این اثر

۷. استاد اعتمادی در مرثیه و ماده تاریخ دیگری برای ایشان چنین سروده‌اند:

به ره هشت و چار راه‌نما  
مسلكش پیروی آل عبا  
ناشر شرع دوده طاهها  
هم طرفدار و حامی فقرا  
گه ز صدها هزار بود فرا  
چون دل و همگان او اعضا  
خالق او را نموده بود عطا  
بود و عنوان او نشان خدا  
زائر قبر اولیا و بقا  
اکبر قوم و ارجح آبا  
نه در اعقاب کس شد او راتا  
بر حذر از علایق دنیا  
در صنادید اتقیا اتقا  
بلکه از آن نهاد بیرون پا  
که نهان بودش التجا و رجا  
در طریق امور راه سوا  
که نشد خارج از طریق خفا  
اوفتادش به ذهن فکر ریا  
کس به نیرنگ بهر رنگ اغوا  
ساده در ذهن عده‌ای بخطا  
ساخت از بهر شهرش بُتها  
بُرد دست او بخامه فتوا  
در سراپرده سرای بقا  
دعوت ارجعیش کرد ندا

جعفری عالم اصولی رای  
کیش او مهر دودمان علی  
حاکم حکم عترت یاسین  
هم ز جمع اکابر و اشراف  
مقتدائی که جمع مقتدیش  
بود در پیکر جماعت شهر  
آن زعیمی که عزت وافر  
نام او شهرت امام زمان  
حجر و بیت و کعبه را طائف  
آقای شیخ مهدی نجفی  
نه در اسلاف بود مانندش  
دهر کم آورد چو او فرزند  
می‌توان مثل او بئدرت دید  
تا بمرز کمال رهروی زهد  
بر حذر آنقدر شد از تدلیس  
بود با دیگران ره و روشش  
بود در بندگی چنان محتاط  
بود برتر از آنکه بتوان گفت  
بود یک رنگ‌تر از آنکه گُند  
بود از کثرت عدالت و صدق  
نه بتعذیر و تهمت و تکفیر  
نه به تحریک کس پی تخریب  
شد ز مهمان‌پذیر دهر برون  
یا که شد از جهان سوی جانان

خواست از طبع خویش مصراعی  
تا برای وفات و مدفن او  
هم کند مدفن ورا معلوم  
کرد دریافت این چنین از طبع

از پی ختم این رثا (برنا)  
باشد آن واضح و فصیح و رسا  
هم بود بر وفات او گویا  
(جای مهدی بود رواق رضا)

۱۳۹۳

### مصادر شرح حال مؤلف

- شرح حال آية الله آقای حاج شيخ مهدي نجفی اصفهانی مسجد شاهی را می‌توانید در کتب ذیل بیابید:
- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر ۱۷۰/۳
  - تذکرة شعراى معاصر اصفهان ۴۷۸/
  - نسبنامه الفت، مخطوط
  - أعلاط در انساب / ۳۶
  - فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ۱۰۰/۶
  - الذریعة، در مجلدات مختلف
  - رجال اصفهان / ۲۳۰
  - گنجینه دانشمندان ۱۱۰/۳
  - گروهی از دانشمندان شیعه / ۳۹۱
  - قبيلة عالمان دين / ۱۳۸ و ۱۳۷
  - شرح حال خودنوشت مؤلف، قسمتهائی از آن در هدیه نجفیه نقل شده است
  - هدیه نجفیه از علامه سيد محمدعلی روضاتی
  - فهرس التراث ۵۳۴/۲
  - المسلسلات فى الاجازات ۲۵۳/۲
  - الاجازة الكبيرة / ۲۲۸ الرقم ۲۷۸
  - تذکرة شعراى استان اصفهان / ۷۰۶
  - مشاهير مدفون در حرم رضوی / ۳۳۳
  - زندگانی آية الله چهار سوقی / ۳۰
  - طبقات مفسران شیعه / ۹۰۵ رقم ۹۰۶
  - ریشه‌ها و جلوه‌های تشیع و حوزه علمی اصفهان ۵۱۰/۱

### تشکر و قدردانی

ختم این مقال را ادای شکر واجبی قرار می‌دهم نسبت به کسانی که در احیاء این اثر شریک بوده‌اند:

۱. عموی بزرگ صاحب این قلم آقای حاج آقا تقی نجفی - حفظه الله تعالی - فرزند آیه الله العظمی علامه ابوالمجد شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی - قدس سره - که امر به احیاء و طبع و نشر این کتاب کردند و هزینه‌های آن را همسرشان حاجیه خانم ریاب (اعظم) صدرزاده - دامت عفتها - که خود نواده دختری مؤلف محترم می‌باشند متقرباً الی الله تعالی به عهده گرفتند.

لازم به یادآوری است آقای حاج آقا تقی نجفی، داماد مرحوم آقای سیدرضا صدرزاده، داماد آیه الله حاج شیخ مهدی نجفی مؤلف کتاب می‌باشند.

۲. محقق سخت‌کوش و فاضل گرانمایه و دانشمند ارجمند جناب آقای جویا جهانبخش - دامت برکاته - که زحمت تصحیح و تحقیق کتاب را برعهده گرفتند و با نشر زیبای فارسی خود کتاب را معرفی کرده، بر آن تحشیه و تعلیق زده‌اند.

۳. محقق توانا و فاضل جناب حجة الاسلام آقای حاج شیخ مهدی باقری - دامت برکاته - که زحمت پیاده کردن یکی از منبرهای مؤلف را از روی نوار صوتی موجود برعهده گرفته و مصادر آن را نیز استخراج نمودند. این منبر که «ارکان ایمان» نامیده شد بعد از این مقدمه و قبل از شروع در متن کتاب خواهد آمد.

۴. جناب آقای مهندس محمود ارژمند - حفظه الله تعالی - صاحب انتشارات ساحت که زحمت طبع و نشر کتاب برعهده این عزیز بوده است. از همه اعلام فوق تشکر و قدردانی می‌نمایم و دوام توفیقاتشان را از ذات باری مسألت می‌نمایم.

تحریر این مقدمه به خامه این حقیر - هادی النجفی - در پیش از ظهر روز پنجشنبه ۱۰ شعبان المعظم ۱۴۲۶ برابر با ۲۴ شهریور ماه ۱۳۸۴ در شهر اصفهان به پایان رسید.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا

محمد و آله الطیبین الطاهرین.

## ارکان ایمان\*

اعوذ باللّه السميع العليم من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

والصلاة والسلام على محمد وآله اجمعين

قال الله عز وجل في كتابه الكريم ﴿و من يتوكل على الله فهو حسبه إن الله بالغ أمره قد جعل الله لكل شئ قدراً﴾<sup>۱</sup>.

خداوند عزوجل در این آیه مبارکه وعده و نوید می دهد، بندگان خود را، به این که در دنیا از کارهای دنیا راحت باشند، آسوده باشند، متوجه آخرت باشند، اعتماد و توکل بر خداوند کنند تا قلب آنها راحت باشد، وعده می فرماید که هر که توکل کند بر من، من کفایت می کنم کار او را و به نحو بسیار بهتر و بالاتر کار او را اصلاح می کنم.

---

\* متن سخنرانی آیه الله آقای حاج شیخ مهدی نجفی که در حدود دهه چهل شمسی ایراد گردیده و از نوار، صدای ایشان پیاده شده است.

۱. سوره طلاق / ۳ - ۲.

این وعده‌ای که خداوند می‌فرماید عموم دارد، اختصاص به صنفی ندارد. در قرآن مجید وعده می‌فرماید بهشت را از برای اهل تقوی ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾<sup>۱</sup> ﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾<sup>۲</sup> ﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذِرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا﴾<sup>۳</sup> ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ﴾<sup>۴</sup> و آیات دیگر، در این آیه می‌فرماید بدرستی که اهل تقوی در باغ‌ها و نه‌های بهشت متنعمند، اما در این جا وعده کفایت امر را از برای متقین تخصیص نمی‌فرماید [بلکه] کلیه می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ می‌فرماید: هر که توکل بر من کند، اعتماد بر من کند، کارش را اصلاح می‌کنم به طریق بهتر [و] بالاتر ﴿إِنَّ اللَّهَ بِالْبَالِغِ أَمْرِهِ﴾.

این وعده‌ای که خداوند عزوجل از برای عموم بندگان می‌دهد، یکی از فوائد او این است که قلبش مطمئن شود، انسان راحت شود، از تزلزل خارج شود، این‌ها فکر می‌خواهد. حضرت امیر صلوات الله علیه فرمود - چنان چه مروی است - «الإيمان له أركان أربعة: التوكل على الله، و تفويض الأمر إلى الله، و الرضا بقضاء الله، و التسليم لأمر الله تعالى»<sup>۵</sup>

می‌فرماید: ایمان چهار رکن دارد که اگر این ارکان در بنده‌ای نباشد ایمانش صحیح نیست، ایمانش درست نیست توکل و تفویض، رضا و تسلیم. توکل بر خداوند عزوجل [را] اول می‌فرماید اعتماد، پشت‌گرمی به عنایات خداوند در کارهایش. او باید به فکر این مقام را تحصیل کند. تمام این چهار مقام را: توکل، تفویض، رضا، تسلیم.

اول توکل است، وقتی توکل او کامل شد کارهایش را به خداوند عزوجل مفوض می‌کند، مفوض به او هست، ولی او وقتی که مفوض کرد به خداوند راحت می‌شود. دیگر رضا و تسلیم، وقتی کارهایش را به خداوند مفوض کرد و

۱. سوره طه / ۱۳۲.

۲. سوره مریم / ۶۳.

۳. سوره مریم / ۷۲.

۴. سوره قمر / ۵۴.

۵. معتبره سکونی: الکافی ۴۷/۲ حدیث ۲.

اعتماد او بر لطف و عنایت خداوند بود تحصیل مرتبه رضا آسان است، که راضی شود به قضای خدا در هر چه دوست دارد و هرچه مکروه دارد و هم چنین تسلیم [شدن] از برای امر خدا [و] سرپیچی نکردن از قضای خداوند عزوجل. توکل اول است، اول این چهار مقام است و به واسطه توکل ممکن است آن سه مقام را هم تحصیل کرد. باید که به فکر و اندیشه و تدبیر تحصیل کند هر که ندارد، هم او در حال خودش فکر کند، وقتی که جنین بود، در رحم مادر بود، چگونه خداوند عزوجل دفع بلاها از او می نمود، جلب فوائد به او می داد، نقش و خطوط بر او ظاهر می شد، دست او از همه عالم کوتاه بود (همه عالم از او کوتاه بودند) این جنین در رحم مادر زانوها را بلند کرده [و] سر به زانو نهاده مثل آدمی که فکر کند کأنه باحضرت ذوالجلال به زبان حال عرض می کند:

بالتر از آنی که بگویم چون کن خواهی جگرم بسوز و خواهی خون کن  
من صورتم و ز خود ندارم خبری نقاش توئی عیب مرا بیرون کن  
در آن جا ظاهر می شود چشم و گوش و بینی، أحشاء و أمعاء، دست و پا و  
أعضاء او، قوای او، تمام آنها را خداوند عطا می کند بی این که کسی دخیل  
باشد در آنها. روزی او را مقدر می فرماید از خون حیض، چون با او این مناسب  
است در وقتی که در رحم مادر است [و] وقتی که بیرون می آید همان خون  
حیض که غذای او بود صورت دیگر پیدا می کند، معطر و شیرین می شود. دو  
پستان مادر یکی عوض آب است و یکی عوض نان. پیش از آن که به دنیا بیاید  
خداوند برای او مهیا کرده، مثل مسافری که در منزلی وارد شود؛ پیش از آن که  
وارد شود غذای او مهیاست، آب او مهیا است. حضرت امیر - علیه السلام -  
می فرماید: «أيتها المخلوق السوي [و المنشأ المرعي]... ثم أخرجت من مفرک إلی  
دار لم تشهدا، و لم تعرف سبل منافعها [فمن هداك لاجترار الغذاء من ثدي  
أمك و عرفك عند الحاجة مواضع طلبك وإرادتك؟]»<sup>۱</sup>

ای انسان چه کسی تو را یاد داد که غذا را، شیر را، از پستان مادرت بگیری،



بمکی؟ تو که عقل نداشتی، تو که معلّم نداشتی، تو که تعلیم نگرفته بودی. این الهامات خداوندی است، این عنایات خداوند است. همین قسم حساب بکند از آن وقت تا حالا چقدر بلاها از او دور شده؟ چقدر مراحم خداوندی بر او شامل شده؟ هر چشمی که می‌بیند نعمتی است، هر گوشی که می‌شنود نعمتی است. هر نفسی که می‌آید نعمتی است، هر نفسی که بیرون می‌رود نعمتی است ﴿وإن تعدوا نعمة الله لا تحصوها﴾<sup>۱</sup> می‌فرماید خداوند عزوجل: اگر بنخواهید نعمت‌های من را بشمارید نمی‌توانید؛ از بس که زیاد است، از حدّ إحصاء شما بیرون است ﴿ما بكم من نعمة فمن الله﴾<sup>۲</sup> در جای دیگر می‌فرماید: هر نعمتی که دارید از جانب من است. خدا شریک ندارد، وزیر ندارد، معین ندارد. [به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را] اگر نازی کند آنی فرو ریزند قالب‌ها خدایا عظیم است ملکوت تو، شریف است جبروت تو، مقدّس است ذات تو، و نهایتی نیست از برای صفات تو.

«عزّ سلطانك عزّاً لا حدّ له بأولیة ولا منتهی له بأخریة و استعلی مُلكك علوّاً سقطت الأشياء دون بلوغ آمده و لا يبلغ أدنی ما استأثرت به من ذلك أقصى نعت الناعتین ضلّت فيك الصفات و تفسّخت دونك النعوت و حارت في كبريائك لطائف الأوهام»<sup>۳</sup>

ای نام تو سر دفتر مجموع ورقها	از حکم تو آمیخته شب‌ها به فلک‌ها
از حکم تو سرگشته کواکب به فلک‌ها	از مهر تو انگیخته أشجار ورق‌ها
خو کرده ز مهر تو روان‌ها به بدن‌ها	خون ریخته از قهر تو شب‌ها به شفق‌ها
از جود تو بر پا شده در چنبر عالم	أجرام سماوات طبق‌ها به طبق‌ها
نزدیکتر از من به منی و اعجبا من	دورم ز تو زین روی قرینم به قلق‌ها

۱. سوره ابراهیم / ۳۴ و سوره نحل / ۱۸.

۲. سوره نحل / ۵۳.

۳. صحیفه سجادیّه (ترجمه جواد فاضل) / ۲۹۵ دعای ۳۲ - مصباح المتهجّد / ۱۸۸ - مفتاح الفلاح / ۲۷۰ - ۲۶۹.

وقتی که فکر در نعمت‌های خداوند بر خودش، بر دیگران [نمود]:

ابر و باد و مه و خورشید فلک درکارند

تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

خداوند عزوجل می‌فرماید: من هر چه در زمین است برای شما ای بنی آدم خلق کردم<sup>۱</sup> [پیوسته] فکر کند در این مقوله‌ها، در این چیزها، در نعمت‌های خداوند، در بلاهائی که از او دفع فرموده، طرح فرموده، آن وقت توکلش زیاد می‌شود، آن وقت ممکن است تحصیل مقام تفویض [نماید] که مرتبه دوم است و وقتی که فهمید، اعتمادش به خدا شد، وقتی پشت گرمی او به خدا شد گفت همین طور در این مدت [خداوند] کارهای مرا اصلاح کرده، روزی مرا داده، بلا [را] از من دفع کرده، بعد از این هم مرا رها نمی‌کند، مرا به خود واگذار نمی‌کند؛ آن وقت مقام تفویض آسان است تحصیلش، کارهای خود را به خدا واگذار می‌کند [و می‌گوید] هر چه خدا بخواهد برای من، من واگذارم [کارم را به او] کارم واگذار به خداست، هر چه برای من می‌خواهد من همان را می‌خواهم. چون که از امام محمد باقر - علیه السلام - مروی است که فرمود: «ما أبالي أصبحت فقيراً أو مريضاً أو غنياً، لأن الله يقول: لا أفعال بالمؤمن إلا ما هو خير له»<sup>۲</sup> فرمود: من باک ندارم که صبح کنم فقیر یا غنی، مریض یا صحیح، برای این که خداوند می‌فرماید: من با مؤمن نمی‌کنم مگر آنچه خیر او در اوست، هر چه کرد خیر است، هر چه از جانب خداوند به مؤمن رسید خیر او در اوست، پس تفویض که محکم شد، رضای به قضا هم حاصل می‌شود قهراً؛ رضای به قضا‌های خداوند عزوجل در آن چه دوست دارد یا آن چه مکروه دارد. چه آن قضا‌هایی که موافق

۱. اشاره به حدیث مشهور و قدسی «خلقت الأشياء لأجلك و خلقتك لأجلي» ن.گ: علم الیقین (فیض کاشانی) ۳۸۱/۱ - کلمات مکنونه (فیض کاشانی) ۱۲۷ - الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیة / ۱۳۱.

۲. کتاب التمیص / ۵۷، حدیث ۱۱۴ - بحار الأنوار ۱۵۱/۶۸، حدیث ۵۲ - ألف حدیث فی المؤمن / ۱۷۱، حدیث ۴۹۴.

میل او باشد، چه آن چه مخالف میل او باشد [آن وقت] به مقام رضا، ممکن است برسد که بالاترین مقامات است و این رضا مقول به تشکک است، یعنی درجاتی دارد و درجه آخر آن که [رسیدن به آن] ممکن نیست از برای مردمان عادی [بلکه] مختص به انبیاء - علیهم السلام - است، مختص به ائمه - علیهم السلام - است، چنانچه دارد که «حضرت امیر - علیه السلام - فرمود: وقتی پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - به من وعده شهادت داد که من کشته می شوم در راه خدا، فرمود که یا علی آن وقت صبر تو چگونه است؟ وقتی این بلا بر تو نازل شد صبر تو چیست؟

حضرت امیر - علیه السلام - فرمود: من عرض کردم یا رسول الله این [جا] که موقع صبر نیست، این جا موقع شکر است، من باید به این بلا شکر کنم، بلائی نیست، این نعمت است، این مواظن از مواظن صبر نیست از مواظن شکر است»<sup>۱</sup>.

آن مقام که از برای مردمان عادی ممکن نیست، حالا همین اندازه که مکروه نداند قضای خدا را، بدش نیاید، [نگوید] چرا من ناخوش شدم؟ چرا من فقیر شدم؟ چرا آن ضرر به من خورد؟ چرا آن شد؟ کارهایش را وقتی تفویض کرد به خداوند عزوجل و رضا حاصل کرد، آسوده می شود. علاوه بر آن که - چنان چه در حدیث است - خداوند هر چه بر او فرستاد خیر او در آن است، صلاح او در آن است، مصلحت او در آن است. بله مقام اعلای رضا - که بالاترین مقامات است - مختص به پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و آل پیغمبر - علیهم السلام - بود چنانچه حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - وقتی خواست از مکه حرکت کند به عراق برای شهادت، برای یاری دین خداوند عزوجل خطبه خواند [و فرمود: «حُطَّ الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة و ما أولهنی إلی أسلافی اشتیاق یعقوب إلی یوسف و خیر لی مصرعاً أنا لاقیه»<sup>۲</sup>

۱. المعجم الكبير ۲۹۵/۱۱ - بشارة المصطفى ۳۴۳، حدیث ۳۸ - النور المبين ۳۹۶.

۲. لهوف / ۵۳، مثيرالأخزان / ۲۱.

می‌فرماید: ای اصحاب من بدانید که برای من از جانب خداوند عزّوجلّ اختیار شده است مَصْرَعی، محلی که در آن جا بخوابم، شهید شوم، کشته شوم «أنا لاقیه» من ملاقات خواهم کرد، من به آن‌جا خواهم رسید، من شربت شهادت خواهم نوشید؛ تا این که می‌فرماید: «رضا الله رضانا أهل البيت، نصبر على بلائه و یوفینا أجر الصابین»<sup>۱</sup> می‌فرماید: رضای ما در رضای خداست، هر چه خدا راضی است از برای ما، ما همان را راضی هستیم «نصبر على بلائه» صبر می‌کنیم بر بلائی خدا و اجر صابین را به ما مرحمت می‌فرماید.

در این حرکت سیدالشهداء از مکه به کربلا بنده چند [بیت] شعری به طریق عرفانی سالها پیش گفته بودم که به یادگار عرض می‌کنم:

شه کشور شهادت به هوای عشق بازی

چو شد از مدینه بیرون پی دفع ترک‌تازی

همه عاشقان صافی بر آن شه حجازی

ز حجاز گشت پنهان به عراق شد هویدا

ز صفای ذات پاکش شده عالمی محیر

ز خیال و قصد و عزمش شده قدسیان مُفکّر

ز جمال بی‌مثالش شده عالمی مُسخر

دو هزار همچو یوسف، سه هزار چون زلیخا

بر کوفیان به حیرت که چه همّت است و رفعت

جبروتیان به فکرت که چه صفوت است و خُلّت

مستقرّبین ثانی همه غرق بحر حیرت

ز جلال آن همامی ز جمال آن دل آرا

همه سروران نامی بر آن شه گرامی

بر آن شه گرامی، همه سروران نامی

همه خسروان دنیا به برش چو یک غلامی  
دو هزار همچو قیصر سه هزار همچو کسری  
به چنان شکوه و رفعت، به چنین جلال و حشمت  
که به سوی طور خُلت، بدواند رخس همّت  
بگذشت قدر طورش ز جلال و جاه و رفعت  
دو هزار بار برتر ز جلال طور سینا  
که به نینوا درافکنند بساط پادشاهی  
به همان مکان برافراشت سرادقات شاهی  
برسیدش این عنایات ز مصدر الهی  
که خوش است و خیر مقدم، چه خوش آمدی نگارا

یک وقت هم، در صبح روز عاشورا دست به دعا برداشت دعا کرد «کم من  
کرب يضعف فيه الفؤاد، و تقلّ فيه الحيلة، و یخذل فيه الصديق و یثمت فيه  
العدو أنزلته بك و شکوته الیک...»<sup>۱</sup>

در شب عاشورا هم، این حزن و خوف و مصیبت، او را باز نداشت از توجه  
به سوی پروردگار و باز هم حسین و اصحاب او «لهم دویّ کدویّ النحل»، شب  
عاشورا [را] حسین علیه السلام و اصحابش به روز آوردند در حالی که صدای  
عبادت آنها در خیمه‌ها مثل صدای زنبوران غسل شنیده می‌شد...

«یک وقت هم [در روز عاشورا] عمر سعد به غلام خود گفت: ای درید این  
عَلَم را بیاور بالای سر من. عَلَم را بالای سر آن خبیث گرفت و [او] دست کرد به  
تیر و کمان و یک تیر به سوی لشکرگاه سیدالشهداء - علیه السلام - انداخت [و]  
گفت: شهادت بدهید در نزد امیر که اوّل کس من بودم که تیر انداختم، و اوّل کس  
من بودم که جنگ کردم با حسین. وقتی تیر پسر سعد رها شد به سوی لشکرگاه  
حسین - علیه السلام - تیراندازان نیز تیرباران کردند»<sup>۲</sup>. در این تیرباران تمام

۱. ارشاد شیخ مفید ۹۶/۲، بحار الأنوار ۴/۴۵، العوالم [الامام الحسین علیه السلام] /

۲. ارشاد شیخ مفید ۱۰۱/۲.

اركان ايمان / چهل و هفت

---

اصحاب حسين - عليه السلام - يا اكثر انها مجروح شدند، جراحت برداشتند.

اللهم انى اسئلك بمحمد و اهل بيته...

اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات، اللهم اغفر لنا، اللهم ارحمنا

اللهم اكف امور ديننا و دنيانا، اللهم...

اللهم اختم لنا بالخير و صلى الله على محمد و آله

# أساور من ذهب

در

أحوال حضرت زينب سلام الله عليها

تأليف

آية الله حاج شيخ مهدي نجفي اصفهاني (مسجدشاهي)

- قدس الله روحه العزيز -

(١٢٩٩ - ١٣٩٣ هـ. ق.)

تحقيق و تحشيه و تعليق

جويا جهانبخش

## فهرست مطالب

۷	یادداشتِ محقق .....
۲۶	نسب زینب - علیها السّلام .....
۲۸	أولاد أمير المؤمنين - صلواتُ اللّٰه عليه .....
۳۰	سنّ زینب - علیها السّلام .....
۳۱	شوهر زینب - علیها السّلام .....
۳۴	أولاد زینب - علیها السّلام .....
۴۱	مقامات عالیہ و قوّت ایمان زینب - علیها السّلام .....
۴۲	علم زینب - علیها السّلام .....
۴۳	حلم زینب - علیها السّلام .....
۴۳	عصمت زینب - علیها السّلام .....
۴۴	فصاحت زینب - علیها السّلام .....
۵۳	قوّت حافظه و ذکاوت زینب - علیها السّلام .....



- ۵۴ ..... صباحت زينب - عليها السلام
- ۵۵ ..... توشل به زينب - عليها السلام
- ۶۱ ..... مولد و مدفن زينب - عليها السلام
- ۶۴ ..... زينب - عليها السلام - در روز تاسوعا
- ۶۷ ..... زينب - عليها السلام - در روز عاشورا
- ۸۲ ..... زينب - عليها السلام - در يازدهم محرم
- ۹۴ ..... زينب - عليها السلام - در مجلس عبيد زياد - عليه اللعنه - در كوفه
- ۹۸ ..... زينب - عليها السلام - در شام در مجلس يزيد - عليه اللعنه
- ۱۱۲ ..... خاتمه
- ۱۱۶ ..... در مدح پيغمبر اكرم - صلى الله عليه و آله و سلم -
- ۱۱۷ ..... در مدح حضرت امير المؤمنين - صلوات الله و سلامه عليه -
- ..... در مديح حضرت صديقه كبرى فاطمه زهرا - صلوات الله و سلامه عليها
- ۱۲۳ ..... عليها
- ۱۲۴ ..... در مديح امام حسن مجتبي - عليه السلام -
- ۱۲۴ ..... در مديح حضرت سيد الشهداء - عليه السلام -
- ۱۲۵ ..... در مديح امام زين العابدين - عليه السلام -
- ۱۲۵ ..... در مديح امام محمد باقر - عليه السلام -
- ۱۲۶ ..... در مديح امام جعفر صادق - عليه السلام -
- ۱۲۶ ..... در مديح امام موسى الكاظم - عليه السلام -
- ۱۲۷ ..... در مديح امام علي الرضا
- ۱۲۸ ..... در مديح امام محمد تقى - عليه السلام -
- ۱۲۸ ..... در مديح امام علي التقى - عليه السلام -

- در مديح إمام حسن عسکری - عليه السّلام - ..... ۱۲۹
- در مديح حضرت بقیةالله إمام قائم مهدی - صلوات الله و سلامه عليه -  
..... ۱۲۹
- تعلیقاتِ محقق ..... ۱۳۱
- فهرستِ گزیده منابع مورد استفاده در تحقیق و تحشیه . ۱۳۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى إِفْضَالِهِ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا  
مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ

## یادداشتِ محقق

نخستین آشنائی‌ام با کتابِ اَسَاوَرِ مِنْ ذَهَبٍ، همان زمان بود که استادِ معظم، حجة‌الاسلام و المسلمین حاج‌شیخ هادی نجفی - دامّ مجده -، تحقیق و آماده‌سازی آن را برای طبع به من بنده پیشنهاد کردند. چون در همین اوان گوشه‌ای از اوقاتم در تحقیقِ تالیفِ مُنیفِ دیگری از مرحوم آیه‌الله حاج‌شیخ مهدی نجفی مسجدشاهی مصروف بودم، با تأمل این پیشنهاد را پذیرفتم. آنچه مرا در این کار دل داد و پیش راند عمدتاً دو چیز بود: یکی،

شوقِ عرضِ إرادت و إخلاص و خاکساری به آستانِ مقدسِ بزرگ‌بانوی مُجاهِدِ اسلام، حضرتِ زينبِ کُبری - سلامُ اللهِ علیها -، که بی‌گمان از جلیل‌ترین اولیایِ اَلهی و مُقَرَّبانِ درگاهِ باری - عَزَّ اسْمُهُ - است.<sup>۳</sup> دیگر، ساختارِ دلپذیرِ کتاب و پیراستگیِ نسبیِ آن از حشو و زوائدی که در پاره‌ای تألیفاتِ مُشابه دیده می‌شود.

دیرزمانی است که آگاهان و آگاهی‌گستران، از آنگونه کتابهای مشحون از زوائد، نالیده و شکوه و شکایت کرده‌اند که «مؤلفش خواسته برای خودش و دیگران مطالب منبری درست کرده.... گفتاری منبری جمع‌آوری نماید، و لذا بر درستی و نادرستی مطالب و [این‌که] از کجا و از کدام مدرک و مصدر و مستند نقل می‌کند اعتناء نکرده و اهمّیت نداده و به هر کتاب مجهول المؤلف و تألیفِ هر نااهل و جاهل چنگ زده و هرچه به نظرش رسیده و آنچه در نوشته‌ای خوانده و در جُنگی به دست آورده و در بیاضی و در پشت کتابی یافته تمامی آنها را نقل [کرده] و در تألیفِ خود در صفحه‌روزگار از خود به یادگار گذاشته است»<sup>۴</sup>.

غرضِ چُنین مُدوّنانِ بی‌مُحابا آن بوده است که «مطالبی فراهم آید و از ایشان به یادگار بماند، گرچه به عالمِ شیعه إهانت و أسباب عار و ننگ فراهم گردد و به دست خودشان سلاح به دست دشمن داده باشند...»<sup>۵</sup>!

این شیوه عمدتاً از مواریثِ نامبارکِ عصرِ فترت و عُسرتی است که

پس از سرآمدن روزگارِ روئقَمَندِ صفویان و بخصوص از نیمه دوم سده دوازدهم هجری به بعد، پدیدار گردید و متأسفانه ناهنجاریهای نابرتافتنی را نَرَم نَرَم بَدَل به «هنجار» کرد!!

در حقیقت، با سپری شدن روزگارِ علامه مولانا محمدباقرِ مجلسی - اَعْلَى اللّٰهُ تَعَالَى مَقَامَهُ الشَّرِيف - و در رسیدن عصرِ آشوبهای سیاسی کوبنده‌ای چون فتنه افغان، اندک اندک طومارِ یکی از اعصارِ زرینِ فرهنگِ شیعی - که به اهتمامِ عالمانی چون شیخ بهاء الدین محمدِ عاملی و مولانا محسن فیض کاشانی و آخوند ملا محمد تقی مجلسی و خَلَفِ صالحش، مولانا محمدباقر، رقم خورده بود -، فرو بسته شد و رخنه‌های خُمود و انحطاط، علی‌الخصوص در ارکانِ علمِ حدیث و سیره - که در دوره پیش رونقی و طراوتی بسزا یافته بود -، نمودار گردید.

فترتِ پس از صفویه، تقریباً، تا عهدِ ناصری به درازا کشید. این که زمانه عُسرتِ تحقیقاتِ حدیثی و تاریخی، چگونه مجالِ فراهم ساخت تا آمیزه‌ای از تَفَلُّسُف و تَصَوُّف و اَوْهَامِ عَوَام و عَوَامِ زَدگی‌های خَوَاص، چهره اندیشه دینی را دیگرگون کند، و زمینه خرقه‌بازی و فرقه‌سازی فراهم آورد، و گونه‌ای مُنْحَطَّ و مبتذل از اخباریگری را - که بی‌گفت‌وگو روحِ محققانِ اخباری پیشین نیز از آن نَفور بود! -، در کنار رسوباتی از غالیگری، میدان دهد، قِصَّة پُرغِصه‌ای است که باید به جای خویش گفته‌آید.

باری، در نیمه دوم عصرِ فرمانروائی قاجاریان، عواملِ متعدّد، گونه‌ای تکاپو را در راهِ اِحیاءِ سَنَتِ حَدِيثِ پُژوهی دامن زد که نامدارترین پرچمدارِ آن محدّثِ فقید، ثالث‌المجلّسیّین، میرزا حُسَینِ نوری، بود. یکی از مهمترین سوبه‌هایِ این پویه فراخ دامنۀ علمی، تکرارِ دَقّت و وسواسِ سَلَفِ در نقلِ اَخْبَارِ و اَثار و اعتماد بر منابعِ شایسته و بهره‌وری از طُرُقِ و مآخِذِ پیراسته بود. این رَوْنَدِ خودبه‌خود رویارویِ حجمِ عظیمی از شفاهیّات و مشهوراتِ متأخّران که به مآخِذِ بایسته مُسْتَنَدِ نمی‌بود می‌ایستاد، و بالتَّبَعِ، توده‌ای انبوه از اَقْوَالِ بی‌پایه و سُسْتِ اَماسیده در حیطهٔ نقلیّات را به کناری می‌نهاد و مُسامحاتی را که علی‌الْخُصُوصِ در این اَوَاخِرِ باب شده بود، اِجَازَتِ نمی‌داد.

نَهَضَتِ تحریفِ زدائی و مُسْتَنَدِ گرائی در حیطهٔ نقل - که نه فقط اُمثالِ محدّثِ نوری به عنوانِ دانشورانِ حوزوی و پاسدارانِ حریمِ دیانت رونق‌افزای آن بودند، بلکه از حمایتِ رسمیِ برخی اَرْکَانِ حُکُومَتِ وقت نیز برخوردار داشت<sup>۷</sup> -، هم‌چنین، پاسخی بود سزاوار به اقتضایِ زمانه‌ای که در مواجهه با اُمُوجِ تَجَدُّدِ مآبِی، برخوردِ بیدارانه‌تر و متعهدانه‌تری را از گویندگان و نویسندگانِ دینی و مَبْلَغَانِ شریعتِ تَوَقَّعِ می‌نمود و انتظار می‌بُرد.

کتابِ اَسَاوِرِ مِّنْ ذَهَبٍ، با تأثّر از همین فکر و فرهنگ پدید آمده، و یکی از پیآیندهایِ آن بیداری و بیدارگری است.

شیوه مؤلف در اقتصار به اخبار نسبتاً اندکشماری که اغلب در مآخذ اصلی و منابع اصیل اندراج یافته‌اند و اجتناب از برف‌انبارِ نقلهای شفاهی و بی‌مأخذ یا ضعیف و موهوماتِ عوام، نمودارِ مشیِ یادشده است.

همچنین، تفاوتی که مؤلف - در واقع - میان «زبانِ حال» و «زبانِ حال» نهاد - و توجهی که در گزارشِ احوالِ زینبِ کبری (سلامُ الله علیها) در روزِ عاشورا، بدین تفاوت، نموده است -، نشانِ برخوردِ متعهدانه اوست که متأسفانه نه فقط در کثیری از مکتوباتِ دوره فترت و بسیاری از مقاتلِ پُرشمارِ آن عصر دیده نمی‌شود، حتی در عصرِ ما نیز - جز نزدِ محققانِ مُدَقِّق و شماریِ قلیل از نویسندگانِ باریک‌بین و نقّاد و مأخذشناس - دیریاب است.

این خصلتها، بر سرِ هم، ارزشی ویژه و موقعیتی ممتاز به آساورِ من ذَهَب می‌بخشد و آن را - اگرچه تألیفی امروزیه نیست و صَبْغَةُ «تاریخیت» و گذرِ زمان در سیمایش نمودار است -، چونان پاره‌ای از اجزاء و اسنادِ تکاپویِ پیشگفته، و به سانِ کتابی که هم خواندنی است و هم بیدارگر و احیاکننده نگاهی اصولی‌تر به تاریخ و اخبار، به میان می‌آورد و از بسیاریِ مؤلفاتِ دیگر متمایز می‌سازد.

سَعْبِی که مرحومِ حاج‌شیخِ مهدیِ نجفی در إرائهٔ اثری مُنْفَع و عالمانه و - در عینِ حال - مبلّغانه و مروّجانه نموده است، هنگامی توجه‌برانگیزتر می‌شود که او را بشناسیم و بدانیم مرد، بیش و پیش از

هر چیز، به عنوانِ دنیا‌گریزی شبِ خیز و مولعِ زُهد و پرهیز شناخته شده.

ما عادت کرده‌ایم از دنیا‌گریزانِ زُهدوَرز و پارسایانِ مُتَقَشِّف، بیشتر نوعی بی‌مبالاتی در پاره‌ای تدقیقهای عالمانه ببینیم و - اگر جسارت نباشد - برخی سخنانِ عوامانه بشنویم و این را بر عدمِ استغراقِ ایشان در اشتغالاتِ غفلت‌آور به قَلَم و قِرطاس، حمل کنیم! متأسفانه گروه پُرشماری از این طائفه چُنین‌اند. نگاهی به ملفوظات و مکتوباتشان گواهِ شوقِ زائدالوصفی است که به جنبه‌های حیرت‌انگیزِ حیات - چون کرامات و منامات - دارند، تا جنبه‌های دَقّت‌آمیزی چون تحقیق در أدلّه اقوال و مُستندسازیِ اخبار و مانند آن.

جمعِ زُهدوَرزی و تَقَشُّف و دنیا‌گریزی و وَرَع و عبادتی که جمیعِ آشنایانِ مرحومِ حاج‌شیخ مهدی نجفی بدان گواه‌اند، با دَقّت و بصیرت و إتقانی که در تألیفِ چُنین کتابی به کار بُرده است، بی‌نظیر نیست، لیک کم‌نظیر است. بلکه نشان می‌دهد آن روش، زهد و پرهیزی بصیرانه و دین‌شناسانه بوده است، نه عوامانه و از روی تمسّکی ظاهری به «دین العجائز».

افسوس! افسوس از عالم‌نمایانی که پایبندی به خرافات و ترکِ شیوهٔ تدقیقِ ناقدانهٔ عالمانه را شرطِ دین‌ورزی و پارسائی و إعراض از مادیات و إقبال به معنویات پنداشته و تعبّدِ دینی را با فروکوفتن نقادیهای عقلانی و دَقّتهای عیارسنجانه برابر گرفته‌اند.



مبنای این تحقیق، همان چاپ سنگی کتاب است که از سوی «مطبعة مدرسه گلپهار (سید محمد گلپهاری)» در اصفهان منتشر شده (و مع الأسف تاریخ ندارد).

عمده اهتمام ما، پس از ضبط نص، معطوف به تحشیه و تعلیق إجمالي متن بوده است. چند تعلیقه اندکک جایگیر را در پایان کتاب آورده ایم. ستاره‌هائی که گاه در حواشی به چشم می‌خورد، مُشعر به ادامه بحث در آن تعلیقات می‌باشد.

در به سامان آمدن این دفتر سروران و یارانی بذلِ همت کرده‌اند که از همگی شان سپاسگزارم؛ بویژه از:

– أستاذنا العلامة آية الله حاج سيد محمد علي روضاتي - مُدَّ ظُلَّهُ الوارف - و استاد حجة الإسلام والمسلمين حاج شيخ هادي نجفی - دَامَ مَجْدُهُ -، بابت به امانت سپاردن برخی منابع و مآخذ.

– دوست ارجمند، طالب علم فاضل، آقای مهدی کاظمینی، بابت همکاری در مقابله و غلطگیری.

– دوست ذوقمند هنرشناسم، آقای مهندس محمود ارژمند، بابت کوشش در آراستگی چاپ.

اگر بر تحقیق و تحشیه این اثر، مثبتی آنجهانی مُقَرَّر باشد، نثارِ روانِ پدرم، مرحوم محمد علی جهانبخش، باد که نامش همواره قرینِ آزادگی و فرزادگی است.

سَلَامٌ وَ رِيحَانٌ وَ رَوْحٌ وَ رَحْمَةٌ عَلَيْهِ وَ مَمْدُودٌ مِنَ الظِّلِّ سَجَسَجٌ<sup>۸</sup>

خداوند را بر اتمام این نعمت سپاس یکدلانه می‌گوییم و از او می‌خواهیم به حق بانوی فرهیخته بنی‌هاشم، أسوه دینیاری و شکیب و حق گوئی و ستم ستیزی، حضرت زینب کبری - سلام الله علیها - ، دل و دست و زبان ما را به خدمتگزاری حق مؤید بدارد، دَمَدَم‌ها و وسوسه‌های دنیائی را از خاطر ما بزداید، بیم و امیدهای ما را یکسره معطوف سرای باقی سازد و از أهواء و أغراض فانی بی‌آلاید؛ باشد که نام «شیعه علی مرتضی (ع)» بر ما راست آید!

کمین خادم کتاب و سنت:

**جویا جهانبخش**

(عُيِّي عَنْهُ وَعَنْ وَالِدَيْهِ)

اصفهان - ۲۷ رجب المُرَجَّبِ ۱۴۲۶ هـ.ق.

فرخنده سالروز مبعث پیامبر اکرم

- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -

## پینوشتها

۱. «أساور» جمع «أسورة» (به معنای: دَسْتَبْرُنْجِن، دَسْتَبْنَد، اَلَنگُو) است. تعبیر «أساور من ذهب» مأخوذست از قرآن کریم: «يُحَلِّوْنَ فِيهَا أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ» (س ۱۸ ی ۳۱؛ یعنی: در آن به دَسْتَبْرُنْجِن هائی زَرِّین آراسته شوند).
۲. و آن کتاب، الأَرَاكُ است در بابِ دَانِشِ أَصُولِ فِقْه؛ که - إِنْ شَاءَ اللَّهُ الرَّحْمَنُ - بزودی انتشار می یابد.
۳. خواست که غم دست تو بَنَدَد ولی غم که بُود در برِ دُخْتِ علی قامتِ تو، قامتِ غم را شکست دُخْتِ علی را نتوان دست بست (استاد موسوی گرمارودی)
۴. تحقیق دربارهٔ اَوَّل اُرْبَعینِ حَضْرَتِ سَیِّدِ الشُّهَدَاءِ عَلَیْهِ السَّلَام، قم: ۱۳۶۸ ه. ش. ، ص ۶۰. کجاست نویسنده آن کلمات، آیه الله شهید قاضی طباطبائی - اَعْلَى اللّٰهُ مَقَامَهُ - ، که ببیند امروز کسانی که نه به آن مَقَاتِلِ نامعتبر دسترس می توانند داشت، و نه دانشی دارند که جُنگِ بخوانند، و نه سواد را از بیاض تمیز می دهد، با استناد به مَنَامَاتِ عَجَائِز، و خِیَالَاتِ گروهِی قاصر در ادای فرائض، بر بعضی منابر - حَتّٰی پاره ای منابر رسمی و صدا و سیمايِ ملی - چه هنگامه ای برپا کرده اند و ...؟! فَاِلٰی اللّٰهِ الْمُسْتَكْتَبِ!

## شانزده / أساور من ذهب در أحوال حضرت زينب سلام الله عليها

---

۵. همان، ص ۶۰ و ۶۱؛ با تصرف در یک لفظ.
۶. گزارش پاره‌ای از این مسامحات را در لؤلؤ و مرجان محدث نوری (ره) می‌توان دید.
۷. نمونه را، نگر: چهل سال تاریخ ایران (المآثر والآثار)، ۱۶۸۱ و ۱۶۹ (گزارش قدغن اکید و نهي شديد از قصه روضه عروسی قاسم).
۸. یعنی: درود و روح و ریحان و بخشایشی ایزدی و سایه‌ای بلند و دلپذیر، بهره تو باد! (این شعر، بيتی است از چکامه جيمي مشهور ابن الرومي، سرايشگر شيعي سده سوم هجري).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد فزون از دایره قیاس و شکر خالی از هر التباس خداوندی را  
که معموره هستی دستگاه او و عالم یکسره در پناه اوست.

(شعر)

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند از هم فروریزند قالبها

پیش از آنکو از عالم خبری و از کائنات اثری بوده باشد حضرتش  
در غیب الغیوب تنها می‌زیست، نه از خلوت وحشت داشت و نه به  
ظهور خلق حاجت، تا آنگاه که موقع رسید تا سحاب کرمش دُرافشان  
گردد و باران فضلش فیض‌ریزان شود، کائنات از مائده نعمتش  
بهرمند شوند و سعادت‌مندان به سبب معرفت و محبتش ارجمند  
گردند،

گل صد برگِ حُسنِ دوست نداشت      عندلیبی که تا نوازد ساز  
بود سلطانِ حُسنِ او دائم      متکی بر چهاربالش ناز  
ناز او را نیاز می‌بایست      ناگزیرست ناز را ز نیاز  
زانکه در ذلّ اوست جان را عزّ      زانکه در سوز اوست جان را ساز  
ای ز تو برگ و سازِ ما پیدا      بی‌تو ما را نه برگ هست و نه ساز  
کلام سزای لطیفش ظلمتگاهِ عدم را نهیبی فرمود تا ذرات وجودیه  
متلالی و درخشان شدند: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.<sup>۱</sup>  
شیرین لب او تا که به گفتار درآمد

عالم همه در ولوله و شور و فغان شد

فضا را گشود و زمان را پیدا نمود و دریای بسیط را بیافرید و او را  
متلاطم ساخت تا کیستی چهره گشود و عالم رخ بنمود، مَجْرَات<sup>۲</sup>  
خود را درهم بستند و شمس از هر سو متفرّق گشتند، سیارات  
پدیدار شدند و اقمار دیدار نمودند، عوالم نامحصور نمایان شد و  
خورشیدهای نامحدود تابان گشت.

جهانی بدین خوبی آراستی      برون زانکه یاریگری خواستی  
اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ<sup>۳</sup>؛ نظامات شمسیّه در جنبش شدند و  
کارخانه‌های سماوی در گردش افتادند؛ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ.<sup>۴</sup>

۱. قرآن کریم: س ۳۶، ی ۸۲.

۲. مَجْرَه: کهکشان.

۳. قرآن کریم: س ۲۴، ی ۳۵.

۴. قرآن کریم: س ۲۱، ی ۳۳؛ و: س ۳۶، ی ۴۰.

ای آفتاب رویت هرسو فکنده تابی  
وی از فروغِ مهرت هر ذره آفتابی  
دست تو در گِلِ ما، مهر تو در دلِ ما  
نوریست در ظلامی، گنجیست در خرابی

وَمَا الَّذِي نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَنَعَجِبُ لَهُ مِنْ قُدْرَتِكَ وَنَصِفُهُ مِنْ عَظِيمِ  
سُلْطَانِكَ، وَمَا تَغَيَّبَ عَنَّا مِنْهُ وَفَصَّرَتْ أَبْصَارَنَا عَنْهُ وَانْتَهَتْ عُقُولُنَا دُونَهُ وَ  
حَالَتْ سُتُورُ الْغُيُوبِ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ أَعْظَمُ<sup>۱</sup>.

خدایا عظیم است ملکوت تو، شدید است جبروت تو، عجیب  
است قدرت تو، لطیف است حکمت تو، منزّه و مقدّس است ذات  
تو، و نهایی نیست از برای صفات تو.

عَزَّ سُلْطَانُكَ عِزًّا لَا حَدَّ لَهُ بِأَوَّلِيَّةٍ وَلَا مُنْتَهَى لَهُ بِآخِرِيَّةٍ، وَاسْتَعْلَى مُلْكُكَ  
عُلُوًّا سَقَطَتِ الْأَشْيَاءُ دُونَ بُلُوغِ أَمْدِهِ، وَلَا يَبْلُغُ أَدْنَى مَا اسْتَأْتَرَتْ بِهِ مِنْ ذَلِكَ  
أَقْصَى نَعْتِ النَّاعَتِينَ؛ ضَلَّتْ فِيكَ الصِّفَاتُ، وَتَفَسَّخَتْ دُونَكَ النُّعُوتُ، وَخَارَتْ  
فِي كِبْرِيَاؤِكَ لَطَائِفُ الْأَوْهَامِ<sup>۲</sup>.

۱. بخشی است از یک خطبهٔ امیرمؤمنان علی - علیه السلام - که در نهج البلاغه ی شریف آمده است: خطبهٔ ۱۶۰؛ ط. شهیدی، ص ۱۶۰ (با این تفاوت که در ط. شهیدی به جای «سُتُور»، «سَوَاتِر» آمده)؛ یعنی: «چیست آنچه از آفرینش تو می بینیم و از قدرتت شگفتی می نماییم، و بدان بزرگی قدرتت را می ستاییم! حالی که آنچه از آن بر ما پوشیده گردیده، و دیده‌های ما آن را ندیده، و خردهای ما بدان نرسیده، و پرده‌های غیب میان ما و آن گستریده، بزرگتر است.» (همان، همان ص).

۲. بخشی است از نیایش سی و دوم صحیفهٔ کاملهٔ سجّادیه (ط. فیض الإسلام، ص ۲۱۷ و

ای برتر از قیاس و گمان و خیال و وهم

وز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و دیده‌ایم

عالم تمام گشت و به پایان رسید عمر

ما همچنان در اَوَّلِ وصف تو مانده‌ایم<sup>۱</sup>

ما عدد مَجْرَاتِ تو را که به چشمهای مسلح دوربین توان دید، نتوانیم احصا نمائیم، در عین حالی که عالم مَجْرَه و نجمی خودمان فقط یک عالم از عوالم مَجْرَاتِ است که خود به تنهایی دارای چندین هزار میلیون شُموس و سیارات است؛ بلی، تو به تنهایی اینهمه عوالم را تدبیر و تصریف می‌فرمائی و به سَكْنَه آنها روزی و فیض می‌رسانی که: وَ النَّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهٖ<sup>۲</sup>.

←

(۲۱۸)؛ یعنی: «سلطنت تو چنان غالب است که حد و مرزی برای آن به اَوَّلِ بودن و مُتَّهَاتِ و پایانی برای آن به آخر بودن نمی‌باشد؛ و پادشاهی تو چنان بلندپایه است که همه چیز پیش از رسیدن به پایان آن فرومانده؛ و متتاهات و صف‌کنندگان به پائین‌ترین مرتبه‌ای از رِفْعَت و بزرگواری که به خود اختصاص داده‌ای نمی‌رسد؛ اوصاف درباره تو گمراه شده، و صفتها نزد تو از هم گسیخته، و اندیشه‌های باریک در بزرگواریت سرگردان گشته‌اند.» (همان، همان ص).

۱. این دو بیت از سعدی است در دیباجه گلستان، و آنجا چنین ضبط شده:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

وز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اَوَّلِ وصف تو مانده‌ایم

(کلیات سعدی، ط. مصفا، ص ۲).

۲. قرآن کریم: س ۱۶، ی ۱۲.



عالم به تو روشن است چون تو بر چرخ جلال مهر و ماهی  
گیتی به مانند صفحه بستانی است که نفخه تو ریاحین بشمار و  
آزهار بسیار در او پاشیده، یا به مثابه بساطی است که دست قدرت تو  
در او بسی دُر و گوهر افشانده، یا عروسی است رعنا و زیبا که ماشطه  
صنع تو او را به لالی آبدار و جواهر شاهوار مزین و مرصع فرموده؛  
چنانچه این بنده گوید:

عروس شب چون به سر سیاه‌مَعَجَر<sup>۱</sup> کند

ماشطه صنع باز او را زیور کند

زیور او را تمام ز دُر و گوهر کند

گوهر او را تمام ز لؤلؤ تر کند

تا شود این نوعروس از گهرش آبدار

دست گشاده‌ات همه را نگاهداری و دارائی می‌فرماید و چشم

بیدارت همه را نگاهبانی و پذیرائی می‌نماید

مَا الْكَوْنُ إِلَّا ظُلْمَةٌ قَبَسُ الْأَشِعَّةِ مِنْ ضِيَائِكَ

وَ جَمِيعُ مَا فِي الْكَوْنِ فَانْ مُسْتَمِدُّ مِنْ بَقَائِكَ

بَلْ كُلُّ مَا فِيهِ فَاقِ رُ مُسْتَمِيعٌ مِنْ عَطَائِكَ<sup>۲</sup>

در حجاب خلقت نهان شدی و از او جلوه‌گر و عیان شدی چنانچه

أمیر المؤمنین - صلواتُ الله عليه - فرمود:

۱. مَعَجَر: روسری، چارقد.

۲. بنا بر گزارش مُجَبِّی در خلاصة الأثر و نفحة الإیحانة این ابیات از مصطفی بن عبدالمملک (عثمان) البابی الحلبی است (إفاضة دوست ارجمند، استاد مجید هادیزاده).

بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُمُولِ وَبِهَا امْتَنَعَ عَنِ نَظَرِ الْعِيُونِ.<sup>۱</sup>

ای روی تو در حجاب عالم	بردار ز رخ نقاب عالم
حیف است که بحر تو نهانست	وانگاه عیان سراب عالم
برقی بجهان ز مهر رویت	بشکاف ز هم سحاب عالم
نی نی غلطم که هست رویت	ظاهرت از آفتاب عالم

\* \* \*

پرده برانداز و برون آی فرد	گر منم آن پرده هم اندر نورد
نسخ کن این آیت آیام را	مسخ کن این صورت اجرام را
دانه کن این عقد شبافروز را	پرشکن این مرغ شب و روز را
طرح درانداز و برون کن برون	گردن چرخ از حرکات و سکون
دفتر افلاک شناسان بسوز	دیده خورشیدپرستان بدوز
صفر کن این چرخ ز جرم هلال	باز کن این پرده ز مشتی خیال
تا به تو اقرار الٰهی دهند	بر عدم خویش گواهی دهند

هیكل انسان را در بهترین ترکیب و شمائلی آراستی؛<sup>۲</sup> لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ<sup>۳</sup>؛ و قامت زیبای او را به کرامتی بسزا و شرافتی جان افزا تشریف فرمودی، چنانچه خود فرمودی: وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶؛ ط. شهیدی، ص ۲۰۰؛ یعنی: «به آفریده‌ها، آفریننده، بر خرده‌ها آشکار گردید (و با دیدنی بودنشان مسلم شد) که آفریننده را هرگز نتوان دید.» (همان، همان ص.)

۲. اصل: + و.

۳. قرآن کریم: س ۹۵، ی ۴.

خَلَقْنَا تَفْضِيلًا؛ هر که را رعایت فرمان لازم الإذعان تو بیشتر است در حضرت توگرامی تر است، چنانچه فرمودی: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ.<sup>۲</sup> و درود نامعدود از حضرت معبود برگرامی ترین مقربین و سید مُرسَلین، همامی که در راه رضای محبوب از همه چیز گذشت و در هر لُجَّة مَهُولی<sup>۳</sup> فرورفت، از پا ننشست تا اعلام دین را برپا نداشت و آرام نگرفت تا اساس شریعت را محکم و مستقر نفرمود؛ در قرب حضرت معبود مقام محمودی یافت که به وصف نیاید و به مقام ارجمندی رسید که عقل تیزرو درکش ننماید؛ بلی، چگونه عقل دوراندیش درک مقام آن سید ابرار و أحمدِ مُختار را تواند و حال آنکه خدایش گاهی «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۴</sup> ستاید و گاهی «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»<sup>۵</sup> فرماید؛ نوبتی به جانس سوگند روا دارد: لَعْمُرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ؟ و گاهی تبجیل دیگری از او نماید: لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ؛<sup>۷</sup> و گاهی او را دلداری فرماید بَقَوْلِهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - : مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَىٰ؛<sup>۸</sup> و گاهی او را نوید مخصوص دهد بَقَوْلِهِ - سُبْحَانَہ - : وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ.<sup>۹</sup>

۱. قرآن کریم: س ۱۷، ی ۷۰. ۲. قرآن کریم: س ۴۹، ی ۱۳.

۳. مهول - بر وزن کنوم - : هولناك، مخوف.

۴. قرآن کریم: س ۲۱، ی ۱۰۷. ۵. قرآن کریم: س ۶۸، ی ۴.

۶. قرآن کریم: س ۱۵، ی ۷۲. ۷. قرآن کریم: س ۹۰، ی ۱ و ۲.

۸. قرآن کریم: س ۹۳، ی ۳. ۹. قرآن کریم: س ۹۳، ی ۵.

و صلواتِ زاکیاتِ مبارکاتِ بر آلِ اطهارش باد.  
و بعد، بندهٔ عاصی، مهدی بن محمدعلی الاصفهانی - عَفَى<sup>۱</sup> اللّهُ  
عَنْ جَرَائِمِهِمَا -، گوید:  
این کتابِ مسمّی به اَساورِ مِنْ ذَهَبٍ در احوالِ حضرتِ زینب -  
سلام اللّهِ علیها - است که اسمش را از قرآنِ کریم، آیهٔ مبارکهٔ سورهٔ  
کَهِف<sup>۲</sup>، اقتباس نمودم و فی الجمله به اختصار کوشیدم، زیرا بنده را  
نشاید و نباید در تاریخِ صدّیقهٔ راضیه و معصومهٔ زاکیه، فَهِمَّةُ  
غَیْرُ مَفْهِمَهِ، عَالِمَةُ غَیْرِ مَعْلَمَهِ<sup>۳</sup>، سَیِّدَةُ زَنانِ و فخرِ عَالَمِیانِ و دخترِ  
سَیِّدَةُ جَهانِ، عقیلهٔ نبیله و جلیلهٔ جمیله، تَقِیَّةُ نَقِیَّةِ، زَکِیَّةُ رَضِیَّةِ، شَفِیْعَةُ  
مَحْشَرِ، نوادهٔ حضرتِ خیرالبشر، دخترِ ساقیِ کوثر، زینبِ کبری -  
صلواتُ اللّهِ و سلامُهُ علیها -، کتابی تحریر و تنسیق نماید که بیشتر آن  
اخبارِ مکذوبه یا موهونه بوده باشد یا سخنی به جزاف و اغراق  
سراید تا صفحات را پر نماید؛ و اللّهُ الْمُسْتَعان.

## مقدمه

مردانی که در این جهان رتبت برتری و تقدّم را حائز گشتند

۱. چنان است در اصل. بنا بر قاعده باید «عَفَا» نوشته شود؛ لیک این مسامحتی است که  
از قدیم بسیاری بزرگان معمول داشته‌اند و نسخه‌های خطّی متعدّد گواہ آن است.

۲. مراد آیهٔ ۳۱ است.

۳. منقول است که امام سَجّاد - سلامُ اللّهِ علیهِ - خطاب به عمّهٔ بزرگوارِ خود فرمود:  
«... و أَنْتِ بِحَمْدِ اللّهِ عَالِمَةٌ غَیْرُ مَعْلَمَةٍ، فَهِمَّةٌ غَیْرُ مَفْهِمَةٍ...» (بحار الانوار ۱۶۴/۴۵ به  
نقل از احتجاجِ طَبْرِسی).

بیشمارند، ولی زنانی که به این مرتبت فائز شدند معدودی بشمارند، مانند مادر بشر، حضرت حوا - سلام الله علیها - ، که در وصف حضرتش در دعای استفتاح<sup>۱</sup> وارد شده: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ أُمَّنَا حَوَّاءَ الْمُطَهَّرَةَ مِنَ الرَّجْسِ الْمُصَفَّاءَةَ مِنَ الدَّنَسِ الْمُفْضَلَةَ مِنَ الْإِنْسِ الْمُتَرَدِّدَةَ بَيْنَ مَحَالِّ الْقُدْسِ<sup>۲</sup>، و خواهر حضرت موسی - علیه السلام - که از أزواج پیغمبر خاتم - صلی الله علیه و آله و سلم - در جنة المأوی است<sup>۳</sup>، و آسیه زوجه فرعون که وی نیز همین شرافت را داراست<sup>۴</sup> و درباره او خدای - عز و جل - فرموده: وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ<sup>۵</sup>، و مریم بنت عمران مادر عیسی - علیه السلام - که هم در حق او فرمود: وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَنَاتِينَ<sup>۶</sup>، و هم فرماید: وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ<sup>۷</sup>، و خدیجه أم المؤمنین، بنت خویلد، که خدماتش به دین مقدس مشهود عالمیان است، و حضرت صدیقه کبری، انسیه حورا، بتول عذرا، فاطمه زهرا،

۱. مراد همان دعای معروف أم داود - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - ست (نکر: زادالمعاد، ط. اسلامیة، ص ۲۲).  
۲. بحار الأنوار ۴۰۱/۹۵؛ زادالمعاد، ص ۲۷.  
۳ و ۴. نکر: تفسیر نورالثقلین، ۳۷۶/۵ و ۳۷۷ (گفتاوردهای مذکور از الفقیه و مجمع البیان).  
۵. قرآن کریم: س ۶۶، ی ۱۱.  
۶. قرآن کریم: س ۶۶، ی ۱۲.  
۷. قرآن کریم: س ۳، ی ۴۲ و ۴۳.

که مسلم است تقدّم و برتری و سیادت حضرتش بر تمام زنهاى عالم، از اولین و آخرین، حتّى بر زنان مُفضّله مُعظّمه مزبوره؛ و اصطفای مریم بر زنان عالمین مخالف با این دعوی نیست چرا که «عالمین» مختص به موجودین است و صدیقه کبری - صلوات الله و سلامه علیها - در موقع خطاب ملائکه - علیهم السلام - با مریم - علیها السلام - در قید حیات نبود چنانچه در خبر صادقی در کتاب معانی الأخبار<sup>۱</sup> تصریح فرمود که مریم سیده زنان زمان خود بود و فاطمه سیده نساء عالمین از اولین و آخرین است. دیگر از زنان مُفضّله، حضرت زینب دختر سید اوصیاء و سیده نساء است. شرح مناقب و مراتب و أحوال زنان معظّمات مزبورات، خصوص حضرت فاطمه زهرا - صلوات الله علیها -، هر یک کتابی لازم دارد و موضوع کتاب ترجمه یک تن از زنهاى مُفضّله مزبوره، یعنی زینب، بیش نیست.

#### نسب زینب - علیها السلام

دختر امیر المؤمنین علی - صلوات الله علیه - است، ابن ابوطالب - و اسم ابوطالب عبدمناف است - بن عبدالمطلب - و اسمش شیبه است - بن هاشم - و اسمش عمرو است - بن عبدمناف.

۱. «... عن المفضل بن عمر قال: قلت لأبي عبد الله - عليه السلام - : أخبرني عن قول رسول الله - صلى الله عليه وآله - في فاطمة أنها سيدة نساء العالمين؛ أهي سيدة نساء عالمها؟ فقال: ذاك لمریم كانت سيدة نساء عالمها، و فاطمة سيدة نساء العالمين من الأولين و الآخرين.» (معانی الأخبار، تحقیق غفاری، ص ۱۰۷).

آیه‌الله حاج شیخ مهدی نجفی اصفهانی (مسجدشاهی) / بیست و هفت

---

و مادرش فاطمه زهرا - صلوات الله علیها - بنت خاتم الانبیاء -  
صلی الله علیه و آله و سلم - بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم  
است.

و مادر حضرت زهرا، خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزی  
بن قصی است.

محدث مقبول الروایه، أبو الفرج، اصفهانی، در مقاتل الطالبیین<sup>۱</sup>  
گوید:

مادر خدیجه فاطمه دختر زائده<sup>۲</sup> بن الاصم بن هرم بن رواحه بن  
حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لوی است، و مادر فاطمه، هاله  
دختر مناف بن الحرث بن المنقذ بن عمرو بن هصیص بن عامر بن  
لوی است، و مادر هاله، عرقه دختر سعید بن سهم بن عمرو بن  
هصیص بن کعب بن لوی است، و مادر عرقه، عاتکه دختر عبد العزی  
بن قصی است، و مادر عاتکه، خطبا دختر کعب بن سعد بن تیم بن  
مره بن کعب بن لوی است، و مادر خطبا، ماریه یا قیله دختر حدافه بن  
جمح است، و مادر ماریه، لیلی دختر عامر الخیار بن غیسان بن عبد  
عمرو [بن]<sup>۳</sup> عمرو بن نوئی بن ملک کان است، و مادر لیلی، سلمی دختر  
سعد بن کعب بن عمرو است، و مادر سلمی، لیلی دختر عابس بن  
الظرب ابن الحرث بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه است، و مادر<sup>۴</sup>  
لیلی، سلمی بنت لوی بن غالب است، و مادر سلمی، لیلی بنت

---

۱. در أصل: مقاتل الطالبیین.

۲. در مقاتل (ط . نجف): زائده.

۳. از مقاتل (ط . نجف) افزوده شد.

۴. در أصل: با در.

محارب بن فهر است، و مادر لیلی، عاتکه بنت مخلد بن النضر بن کنانه است، و مادر عاتکه، وارثه دختر حرث بن مالک بن کنانه است، و مادر وارثه، ماریه دختر سعد بن زید مناة بن تمیم است<sup>۱</sup>.  
زینب - علیها السّلام - ، دختر بزرگ علی امیر المؤمنین - صلوات اللّٰه و سلامه علیه - است. حضرتش به «زینب کبری» توصیف شده؛ ولی توصیف نه از این راه است که اکبر بنات بوده، زیرا عرب را عادت نبوده است دختر بزرگ را «کبری» لقب دهد؛ بلی، هرگاه وی را چند پسر و چند دختر بوده که به یک نام نامبردار بوده‌اند بزرگتر را، «اکبر» در پسر، و «کبری» در دختر، لقب می‌داده؛ چنانچه در وصف علی بن الحسین الأكبر - عَلِيْهِمَا السَّلَام - است؛ و کوچک‌تر را به «اصغر» و «صغری» توصیف می‌نموده است؛ و علی امیر المؤمنین - علیه السّلام - را دختر زینب نام متعدّد بوده و زینب صدیقه که شهر و اعراف از بواقی است، همان زینب بزرگتر بوده چنانچه در عدد اولاد امیر المؤمنین همین‌جا ذکر می‌شود؛ و او مولود سوّمی از اولاد امیر المؤمنین - صلوات اللّٰه علیه - است که پس از حَسَنَیْنِ - عَلِيْهِمَا السَّلَام - متولّد شده است.

#### أولاد أمير المؤمنين - صلواتُ اللّٰهِ عليه

چنانچه در ارشاد شیخ مفید - علیه الرّحمه - مرقوم است، بیست و هفت، و گرنه بیست و هشت تن، بوده‌اند: امام حسن و امام حسین و

۱. نگر: مقاتل الطالبيين (ط . نجف)، ص ۳۶ و ۳۷.



زینب کبری و زینب صغری که أم کُثومش گفتند، هر چهار از بطن حضرت فاطمه زهرا - صلوات الله و سلامه علیها - بوده‌اند؛ و دیگر محمّد حنّفیّه که کنیتش ابوالقاسم است، مادرش خوله دختر جعفر بن قیس الحنّفیّه است. دیگر عمرو<sup>۱</sup> و رقیّه که توأم بودند؛ مادر هر دو أم حبیب دختر ربیعّه است. دیگر عباس و جعفر و عثمان و عبدالله که هر چهار تن در طَفّ کربلا سعادت شهادت یافتند. مادرشان أم البنین دختر حزام بن خالد بن دارم است. دیگر محمّد الأصغر که به ابوبکر مکنّی بوده است و عُبَیدالله. این هر دو هم در رکاب حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - شهید گشتند. مادرشان لیلی دختر مسعود دارمی است. دیگر یحیی از بطن أسماء دختر عُمَیس است. دیگر أم الحسن و رمله. مادرشان أم سعید دختر عُرّوه بن مسعود ثقفی است. دیگر نفیسه و زینب صغری و رقیّه صغری و أم هانی و أم الکرام و جُمّانه که أم جعفرش گفتند و امامه و أم سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه، از چند مادر متولد گشتند - سلام الله علیهم أجمعین<sup>۳</sup>.

شیخ مفید گوید: برخی از شیعیان گویند: حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - را پسری دیگر بوده که پس از پیغمبر اکرم - صلوات الله

۱. چنین است در اصل. در الارشاد مفید (۳۵۵/۱): عمر.

۲. «طَفّ» بر سرزمینهای مرتفع و مُشرف به دریا و رودخانه اطلاق می‌گردد. سرزمین کربلا را چون ارتفاعی دارد و اشرافی بر چشمه‌سارانی چند و رود، «طَفّ» خوانده‌اند. در تعابیری چون «روزِ طَفّ» و «کشتگانِ طَفّ»، مراد از طَف همان کربلاست. نگر: معجم‌البلدان، ۳۵/۴ و ۳۶؛ و: شهر حسین علیه السلام، ص ۱۲؛ و: فرهنگ عاشورا، محدّثی، ص ۲۹۵. ۳. الارشاد، ۳۵۴/۱ و ۳۵۵.

علیه و آله و سلم - سقطاً متولد گشته، و در اوان حمل، جدش رسول خدا - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله - نامش را «محسن»<sup>۱</sup> نهاده بود. پس بنا بر قول این جماعت امیرالمؤمنین علی - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ - را بیست و هشت اولاد بوده است؛ واللّٰهُ اَعْلَمُ<sup>۲</sup>.

### سَنَ زَيْنَبٍ - عَلَيْهَا السَّلَام

بدان که در این باب نتوان بتحقیق حکمی نمود و دلیلی بر تعیین سنین عمر شریفش نیست؛ بلی، این مقدار توان گفت که در سفر کربلا عمرش از پنجاه سال افزون بوده است، زیرا ولادت باسعادت برادر والاگهرش حضرت سیدالشهدا - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ - در سنه سه هجری بوده است<sup>۳</sup> و با ولادت زینب - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهَا - مولود دیگری فاصل نبوده است؛ و سال وفات آن حضرت بکلی مجهول است.

و أمّا حکایت اُسیری اهل بیت در مرتبه دوم، تا گفته شود وفات آن حضرت در زمان یزید - علیه اللّٰعنه - بوده، از اُکاذیب عجیبه است

---

۱. این نام، در کثیری از منابع کهن با تشدید ضبط گردیده و در الإصابه ی ابن خَجَر تصریح شده که این نام به تشدید سین صحیح است (نگر: موسوعه الإمام علی بن اَبی طالب علیه السَّلَام فی الْکِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ التَّأْرِیْخِ، دارالحدیث، ۱/۱۱۶).

۲. الإِرشَاد، ۱/۳۵۵.

۳. در این باره، نگر: سیره و سیمای امام حُسَین علیه السَّلَام، علامه حُسَینی جلالی، ص ۲۹؛ و: عَظْمَتِ حُسَینی بن علی علیهما السَّلَام، زنجانی، صص ۱۰۳ - ۱۰۷.

که در هیچ روایتی دیده نشده، بلکه تمام کتب سیر و تواریخ آن را تکذیب می‌نماید. بلی، آن حضرت سفری با شوهر خود، عبدالله بن جعفر - رضوان الله علیه -، به شام رفته است و در همان صفحات وفات یافته است و در نزدیکی شهر دمشق مدفون گردیده است<sup>۱</sup> ولی<sup>۲</sup> به لحاظ قرائن تاریخیه بعید نیست - بلکه ظاهر همین است - که عمر شریفش از شصت گذشته و به هفتاد نرسیده بوده است.

#### شوهر زینب - علیها السلام

عبدالله بن جعفر الطیار - رضوان الله علیهما - در زمان امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - زینب را تزویج نمود؛ و بعد از وفات زینب - سلام الله علیها - سالیان درازی عمر نمود. مروی است عمرش به نود رسید. وی از أسخیاة معروف دنیا است و علماء رجال او را از محدثین شمرده‌اند. در غزوه صفین ملازم رکاب حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - بود و در این غزوه او را نامی بلند و صیتی ارجمند است. وی شجاعتی بسزا و فصاحتی روح‌افزا داشت. ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه گوید: مدائینی روایت نموده است: روزی معاویه نشسته بود و عمر و عاص حاضر مجلس بود؛ در

۱. درباره گزارش این سفر و سپس مدفون‌شدن در نزدیکی دمشق جای تأملاتی هست.\*

۲. در اصل، زیر صفحه پیشین - به عنوان رکابه - «بلی» کتابت شده، و در اینجا که آغاز صفحه چاپ سنگی است، «ولی».

آن اثناء آذن<sup>۱</sup> گفت: عبدالله بن جعفر آمد. عمرو گفت: به خدا سوگند امروز اذیتش نمایم. معاویه گفت: یا ابا عبدالله! چنین مکن که حریف او نشوی، و بسا باشد از گمونیهای او که بر ما نهانست و آنچه دوست ندارد بدانیم اعلام نمائی<sup>۲</sup>. عبدالله در رسید و معاویه او را نزدیک خود نشانید؛ این وقت عمرو توجه به جانب برخی از حضار کرد و جسارت به مقام مقدس امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - نمود. عبدالله را رنگ برافروخته شد و لرزه بر اندام افتاد و از تخت فرود آمد و به مانند شتر فحلی می نمود. عمرو گفت: آرام شو ای ابوجعفر! عبدالله فرمود: آرام شو ای بی مادر! و این شعر قرائت نمود:

أَظُنُّ الْحِلْمُ دَلَّ عَلَى قَوْمِي      وَ قَدْ يَتَجَهَّلُ الرَّجُلُ الْحَلِيمُ<sup>۳</sup>

از آن پس آستین بالا زد و فرمود: ای معاویه! تا به کی کظم نمائیم غیظ تو را و تا چند بر بدسخنی و بی ادبی و بد اخلاقی تو شکیبائی نمائیم؟! مادر به مرگت بنشیند! و همی معاویه را بر شمرد و طعن و ذم فرمود به شرحی که شارح<sup>۴</sup> نگارش نمود؛ تا آنجا که معاویه

۱. آذن: حاجب، پرده دار، دربان.

۲. عبارت اخیر در شرح نهج البلاغه (ط . چهارمجلدی قدیم، ۱۰۴/۲) از این قرار است: «و لعلك أن تظهر لنا من منقبتك ما هو خفي عنا و ما لانحُبُّ أن نعلمه منه» (یعنی: شاید تو با این کار منقبتی را از او که بر ما پوشیده است و آنچه را دوست نمی داریم از او بدانیم، آشکار گردانی)؛ و همین درست تر به نظر می رسد.

۳. یعنی: گمان می کنم بردباری مردمان را بر من گستاخ کرده است؛ حال آنکه مرد بردبار نیز گاه باشد که جهل از خویش فرآید!

۴. یعنی: ابن ابی الحدید معتزلی، شارح نهج البلاغه.

سوگندش داد تا بنشیند و گفت: خدا لعنت فرماید آنکه سوسمار سینه تو را از خانه بیرون آورد؛ تا می‌گوید: معاویه با وی گفت: تو پسر ذوالجناحینی و سید بنی‌هاشمی. عبدالله گفت: چنین نیست، بلکه سید بنی‌هاشم، حضرت حسن و حسین - علیهما السلام - می‌باشند؛ کس در این شرافت با آنها هم‌ترازویی نمی‌نماید! معاویه گفت: ای ابوجعفر! قسم می‌دهم تو را حاجتی داری بگو، که هرچه باشد اجابت شود، هرچند مجموع مال مرا ببرد. عبدالله فرمود: در این مجلس چیزی نگویم؛ و برفت.

معاویه به وی نگاه می‌نمود و گفت: به خدا سوگند در راه رفتن و شمائل و اخلاق مثل پیغمبر است و وی از همان مشکاتست؛ دوست داشتم در ازای نفائس اموالم او مرا برادر بود! پس توجه به عمرو نمود و گفت: یا ابا عبدالله! سخن نکردن عبدالله را با خود از چه راه می‌بینی؟ گفت: بر تو پوشیده نیست. گفت: گمان دارم می‌گوئی از جواب تو می‌هراسید، نه به خدا سوگند چنین نیست! لیکن تو را کوچک دانست و به چیزی نشمرد و لایق سخن ندانست، مگر ندیدی رو به من داشت و از تو روگردان بود. عمرو گفت: می‌خواهی بشنوی آنچه از برای جواب وی تهیه نموده بودم؟ گفت: بس کن - ای ابوعبدالله! - دیگر امروز موقع جواب نیست؛ و برخاست و مردم متفرق شدند.<sup>۱</sup>

---

۱. شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید (افست ط . چهارمجلدی قدیم)، ۱۰۴/۲ و ۱۰۵.

### أولاد زینب - علیها السّلام

به روایت اعلام الوری، سه پسر، علی و جعفر و عون، و یک دختر، مسمّاة به أمّ کلثوم، اند.<sup>۱</sup> و شیخ محمد صَبَّان، از علمای معروف سنّی<sup>۲</sup>، در اسعاف الرّاعین گوید: سیوطی در رساله زینبیّه‌ی خود می‌گوید: زینب را از عبدالله بن جعفر چهار پسر بوده: علی و عون الأكبر و عبّاس و محمد و یک دختر که أمّ کلثوم نام بود و اولاد زینب تا حال موجودند و جمعی کثیرند.<sup>۳</sup> و در نور الأبصار همچنین گوید.<sup>۴</sup>

شیخ مفید - علیه الرّحمة - در ارشاد گوید: پس از حرکت حضرت سیدالشّهدا - صلوات الله علیه - از مکه معظمه به سمت عراق، عبدالله بن جعفر دو پسرش عون و محمد را با عریضه به حضرتش فرستاد. در جمله می‌گوید: سؤال می‌کنم تو را به حقّ خدا که همان لحظه‌ای که در نامه من نظر نمائی مراجعت فرمائی، که من از این راه بیمناکم که موجب تلف شدن شما و اهل بیت شما گردد، و اگر از میانه

۱. اعلام الوری، ۳۹۶/۱.

۲. أبوالعرفان محمد بن علی صَبَّان (درگذشته به ۱۲۰۶ هـ. ق.) که ماهر در معقول و منقول و نیز اهل طریق شاذلیّه بوده است، در قاهره زاده شده و در همین شهر وفات نموده. جُز اسعاف الرّاعین اش - که شرح حالِ خاندانِ وحی علیهم السّلام است و در متن بدانِ اِشارت رفته - ، آثار متعدّد دارد؛ که از آن جمله است: حاشیة علی شرح الأشمونی علی الألفیة (در نحو) و الرسالة الکبریٰ (در بابِ بسمله) و حاشیة علی شرح الرسالة العصدیة و الکافیة الشّافیة فی علّی العروض و الفافیة و اتحاف أهل الاسلام بما یتعلّق بالمصطفیٰ و أهل بیته الکرام. (نگر: الکنی و الألقاب، ۴۱۰/۲؛ و: الأعلام زُرْکلی، ۲۹۷/۶).

۳. اسعاف الرّاعین (در هامش نور الأبصار)، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

۴. نور الأبصار (افست دارالفکر)، ص ۲۰۱.

بروی نور زمین برود و خاموش گردد، زیرا شما علم مهتدین و رجاء مؤمنین هستی؛ مأمول آنکه در رفتن شتاب نفرمائی، که من خود دنبال عریضه به حضرتت شتابانم والسلام؛ تا آخر روایت، که حاصلش اینست: عبدالله مکتوبی از حاکم مکه گرفت و به اتفاق یحیی برادر حاکم به حضرت سیدالشهدا - علیه السلام - رسید. آن حضرت فرمود: رسول خدا را - صلی الله علیه و آله - در خواب دیدم و امری فرمود؛ امثال فرمان را عازمم. و چون عبدالله مایوس گشت پسران را امر نمود که ملازم خدمت باشند و در یاری حضرتش جهاد نمایند و خود با یحیی مراجعت نمود<sup>۱</sup>.

پوشیده نباشد این روایت را با روایت اعلام الوری که محمد را از اولاد حضرت زینب - علیها السلام - ندانسته، منافاتی نیست؛ زیرا عبدالله را زنان متعدّد بوده است؛ تواند شد محمد از زن دیگر باشد؛ چنانچه ابوالفرج در مقاتل گوید: مادر محمد خواصا دختر حفصه بن ثقیف بن ربیعہ بوده است<sup>۲</sup>. بلی، عون پسر زینب است. و این روایت را با روایت نورالابصار و شیخ محمد صبان مخالفت است که آنها محمد را پسر زینب - علیها السلام - گفته اند.

۱. نگر: الارشاد، ۶۸/۲ و ۶۹.

ایستار عبدالله، پس از واقعه عاشورا نیز، در همین راستا درخور نگرش است؛ نگر: یوم الطف، هادی النجفی، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۲. نگر: مقاتل الطالیین (ط. نجف)، ص ۶۵.

سلیمان بن قبه<sup>۱</sup> در مرثیه خود اشاره به عون بن عبدالله نموده آنجا که گفته است:

وَأُنْدَبِي إِنْ بَكَيْتِ عَوْنًا أَخَاهُ      لَيْسَ فِيمَا يَنْوِبُهُمْ بِخَذُولٍ  
فَلَعَمْرِي لَقَدْ اصْبَتِ ذُوو الْقَر      بِي فَبِكِي عَلَى الْمَصَابِ الطَّوِيلِ<sup>۲</sup>

و به محمد بن عبدالله اشاره نموده آنجا که گوید:

و سَمِيَّ النَّبِيِّ غُودِرَ فِيهِمْ      قَدْ عَلَوْهُ بِصَارِمٍ مَضْقُولٍ  
فَإِذَا مَا بَكَتِ عَيْنِي فَجُودِي      بِدُمُوعٍ تَسِيلُ كُلَّ مَسِيلِ<sup>۳</sup>

و عون را شجاعت و رشادتی بسزا بوده است؛ چنانچه به روایت شیخ جلیل محمد بن شهر آشوب<sup>۴</sup> - رضوانُ اللّهِ علیهِ - سه سوار و هیجده پیاده از لشکر پسر سعد مقتول ساخته تا شهید گشته است<sup>۵</sup>، و

۱. کذا فی الأصل! در مقاتل الطالبيين طبع نجف اشرف (ص ۶۴ و ۶۵) نیز چنین است؛ لیک ضبط صحیح همانا «سلیمان بن قته» است.

او سلیمان بن حبیب محاربی - ولامند تیم بن مرّه -، مشهور به ابن قته، است، و قته نام مام اوست. او را که در عداد تابعان است، از شاعران ستایشگرِ اهل بیت - علیهم السلام - قلم داده‌اند و از نخستین کسانی که از برای سالار شهیدان - علیه السلام - سوگسروده‌ای پرداخته. ابن قته به سال ۱۲۶ هـ. ق. در دمشق دیده از جهان فرو بسته است.

نگر: معجم شعراء الحسین علیه السلام، الهلالی، ۵۰۰/۳ - ۵۰۲؛ و: ۵۸۳/۱ - ۵۸۶؛ و: الطلیعة، السماوی، ۳۸۵/۱ و ۳۸۶.

۲. نگر: مقاتل الطالبيين (ط. نجف)، ص ۶۴.

۳. نگر: مقاتل الطالبيين (ط. نجف)، ص ۶۵.

۴. صواب، محمد بن علی بن شهر آشوب است، و البته این نحو فرو انداختن واسطه غیر متعارف نیست.

۵. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (ط. دارالأضواء)، ۱۱۵/۴.



این أرجوزه را از او نوشته‌اند:

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا بِنُ جَعْفَرٍ      شَهِيدٌ صِدْقٍ فِي الْجِنَانِ أَزْهَرِ  
يَطِيرُ فِيهَا بِجَنَاحِ أَخْضَرٍ      كَفَىٰ بِهَذَا شَرَفًا فِي الْمُحْشَرِ<sup>۱</sup>  
در مقاتل قاتل وی را عبدالله بن قطنه تیهانی نوشته است.<sup>۲</sup>

و در بعضی از مقاتل معتبره است که محمد بن عبدالله بن جعفر پس از آنکه ده تن از کوفیان را بکشت به دست عامر بن نَهْشَل تمیمی شهید گشت و این رجز را از او نگاشته است:

أَشْكُوا إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعُدْوَانِ      قِتَالِ قَوْمٍ فِي الرَّدَى عُمَيَّانِ  
قَدْ تَرَكُوا مَعَالِمَ الْقُرْءَانِ      وَ مُحْكَمَ التَّنْزِيلِ وَ التَّبْيَانِ  
وَ أَظْهَرُوا الْكُفْرَ مَعَ الطُّغْيَانِ<sup>۳</sup>

و أمّ کلثوم دختر زینب - علیها السلام -، زوجه پسر عمش، قاسم بن محمد بن جعفر، بوده است، چنانچه محمد بن شهر آشوب - رضوان الله علیه - در مناقب نقل فرموده از عبدالملک بن عمر<sup>۴</sup> و حاکم و عباس که:

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (ط. دارالأضواء)، ۱۱۵/۴.

۲. نگر: مقاتل الطالبيين (ط. نجف)، ص ۶۴.

۳. این مطلب با اندکی تفاوت در ضبط آمده است در: مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (ط. دارالأضواء)، ۱۱۵/۴؛ نیز نگر: تاریخ امام حسین علیه السلام، ۱۱۷/۴ - ۱۲۰. گمان می‌کنم مؤلف (ره) مطلب را از بحار الأنوار (۳۴/۴۵) برگرفته باشد. علامه مجلسی - قدس سره - هم از مقتل محمد بن ابی طالب - موسوم به تسلیة المجالس - نقل فرموده است.

۴. در مناقب (ط. دارالأضواء): عبدالملک بن عمیر (و همین درست است).

معاویه به مروان که حکومت حجاز داشت نگاشت تا ام کلثوم، دختر عبدالله بن جعفر، را از برای یزید، پسرش، خطبه کند. مروان به نزد عبدالله رفت و مطلب را گفت. وی فرمود: اختیار این دختر با من نیست، بلکه با سید ما، حسین - علیه السلام -، است که دائی این دختر است. پس حضرت حسین را اِخبار نمود و آن حضرت فرمود: طلب خیر از خدای تعالی می‌نمایم، بار خدایا! موفق دار برای این دختر رضای خود را از آل محمد.

و چون مردم در مسجد پیغمبر - صلی الله علیه و آله - جمع شدند مروان به نزد حضرت حسین - علیه السلام - نشست و در حضرتش از شیوخ حاضر بودند؛ گفت: امیر مرا فرمان کرده تا ام کلثوم را برای یزید خطبه کنم و اختیار تعیین مهرش را با پدرش نهم، به هر چه حکم کند و به هر جا برسد مُمضی است، و علاوه بر این اصلاح میان این دو قبیله، یعنی بنی‌هاشم و بنی‌أمیه، و أداء قرض عبدالله ضمیمه مهریه خواهد بود، و بدان که کسانی که به شما غبطه می‌برند به سبب مواسلت با یزید بیش از کسانی هستند که به یزید غبطه می‌برند به سبب مواسلت با شما، و عجب است چگونه از یزید مهر خواسته شود و حال آنکه وی کفو کسی است که از جلالت قدر کفوی ندارد و وی کسی است که به رویش از ابر استسقا شود! پس جواب خوبی بده یا ابا عبدالله!

امام حسین - علیه السلام - خطبه‌ای قرائت فرمود که در اولش بود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَنَا لِنَفْسِهِ وَ ارْتَضَانَا لِدِينِهِ وَ اصْطَفَانَا عَلَى خَلْقِهِ، تا آخر کلامش. از آن پس فرمود: ای مروان! گفתי و شنیدیم؛ اما این که گفתי: مهرش حکم پدرش به هرجا برسد، پس به جان خودم سوگند اگر این موصلت را إرادة می نمودیم از سنت رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - در دختران و زنان و اهل بیتش تجاوز نمی نمودیم که دوازده وُقِيَّة<sup>۱</sup> است و به چهارصد و هشتاد قرآن<sup>۲</sup> بالغ می گردد؛ و اما این که گفתי: با ادای دین پدرش، پس کئی زنان ما دیون ما را ادا می نموده اند؟! و اما صلح میان این دو قبیله، پس ما برای خدا با شما دشمنی کردیم و برای دنیا إصلاح نمی نمودیم؛ به جان من نسب از عهده این مهم اصلاح بر نیامد، پس چگونه موصلت بر آید؟! و اما این که گفתי: عجب است مهرخواستن از یزید، پس مهر خواستند از آنکه بهتر از یزید و از پدر یزید<sup>۳</sup> و از جد یزید بود، و اما این که گفתי: یزید کفو آنکس است که کفو ندارد، پس هرکه پیش از امروز کفو یزید بود، امروز هم کفو اوست، و امارت او براو در کفویت چیزی نفزود؛ و این که گفתי: به روی یزید استسقا از ابر می شود، این معنی مختص پیغمبر خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بود؛ و اما اینکه گفתי: کسانی که به ما غبطه می برند به این وصلت، بیش از کسانی هستند که به یزید

۱. «وُقِيَّة» ریختی دیگر از واژه «أَوْقِيَّة» است که هر چهل درهم را گویند. از برای آگاهی

بیشتر نگر: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، ۱۴۸/۴.

۲. مرحوم مؤلف «درهم» را به «قران» ترجمه فرموده است.

۳. در اصل: پدرم. بنا بر سیاق کلام و با توجه به اصل روایت در مناقب إصلاح شد.

غبطه می‌برند، پس کسانی که غبطه به ما می‌برند أهل جهلند و کسانی که به او غبطه می‌برند أهل عقلمند<sup>۱</sup>.

آنگاه پس از سخنی دیگر فرمود: همگی شاهد باشید که من تزویج نمودم امّ کلثوم، دختر عبدالله بن جعفر، را به پسر عمّش، قاسم بن محمّد بن جعفر، به چهارصد و هشتاد قران، و به وی عطیه دادم ملک خود را در مدینه؛ یا فرمود: زمین خود را در عقیق<sup>۲</sup>؛ و مدخول<sup>۳</sup> او هر سال به هشت‌هزار اشرفی<sup>۴</sup> می‌رسد، و در او از برای امّ کلثوم و قاسم غنی و بی‌نیازست إن شاء الله - تا آخر خبر<sup>۵</sup>.

۱. یعنی کسی که بپندارد به سبب وصلت با یزید چیزی بر أهل بیت - علیهم السلام - افزوده می‌شود، جاهل است، و کسی که دریابد این یزید است که در صورت وصلت با أهل بیت - علیهم السلام - شرافتی می‌تواند یافت، عاقل است.

۲. «عقیق» در عربی یک نام عامّ جغرافیائی است و هر جای زمین را که شکافته باشد «عقیق» گویند. زین‌رو در سرزمینهای عرب، عقیق‌های متعدّد هست. در اینجا ظاهراً مراد عقیق مدینه است.

تفصیل را، نگر: معجم البلدان، ۱۳۹/۴؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، ۸۰/۳.

۳. «مدخول» را مؤلف در ترجمه واژه «عَلَّة» به کار برده که به معنای محصول و عایدی و درآمد خانه و زمین و ... است.

۴. مرحوم مؤلف «دینار» را به «اشرفی» ترجمه فرموده است.

۵. مناقب آل اسی طالب علیهم السلام (ط. دارالأضواء)، ۴۴/۴ و ۴۵؛ و: بحار الأنوار، ۲۰۷/۴۴ و ۲۰۸ ح ۴ (به نقل از مناقب ابن شهر آشوب - رضوان الله علیه -).

در بحار الأنوار (۱۱۹/۴۴ و ۱۲۰) شبیه این روایت آمده است و در آنجا «امام حسن - علیه السلام -» است که سخن می‌گوید. مرحوم مجلسی مأخذ روایت مذکور را «بعض کتب المناقب القديمة» یاد فرموده است.

### مقامات عالییه و قوّت ایمان زینب - علیها السّلام

پدربزرگوارش امیرالمؤمنین - صلواتُ اللّهِ و سلامُهُ علیهِ - فرمود -  
چنانچه در کتاب کافی است - :

الإيمانُ له أركانٌ أربعةٌ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَ تَفْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ، وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى<sup>۱</sup>.

از برای ایمان چهار رکن می‌فرماید: یکی توکل و اطمینان قلب و اعتماد به خداوند - عَزَّ اسْمُهُ - ، دیگری وا گذاشتن کارهای خود به خدا، سوّمی راضی بودن به قضای خدا، چهارم تسلیم و گردن نهادن از برای کار خدای - عَزَّ وَ جَلَّ.

بدان که تتبع احوال حضرت زینب - سلامُ اللّهِ علیها - دلالت می‌نماید که ارکان ایمان به نحو کامل در حضرتش مجتمع بوده و در استدلال بر این دعوی همان سخنی را که در مجلس عبید زیاد - علیه اللّٰعنه - فرموده است چنانچه سید در لهوف نقل فرموده کافست:

پسر زیاد گفت: كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكِ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ؟! گفت: چگونه دیدی کار خدا را با برادرت و خویشاوندت؟! فقالت: ما رأيتُ إِلَّا جَمِيلًا! هُوَ لَاءَ قَوْمٍ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرَزُوا إِلَيَّ مَضَاجِعِهِمْ، وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، فَتُحَاجُّ وَ تُخَاصِمُ، فَانظُرِي لِمَنِ الْفَلَجُ يَوْمَئِذٍ؟! ثكلتك أمك يابن مرجانة! فرمود: بجز نیکوئی ندیده‌ام! آنان جمعی بودند که خدای - سُبْحَانَهُ - مقرر فرمود بر آنها کشته شدن را، پس به خوابگاه خود

۱. اصول کافی، با ترجمه و شرح مرحوم آیه‌الله کمره‌ای، ج ۴، ۱۵۲/۴ (باب خصال المؤمن، ح ۲)؛ با این تفاوت که به جای «تعالی»، «عَزَّ وَ جَلَّ» دارد.

رَهسپَر شدند و در آنجا خوش بختند، و زود باشد که خدای تعالی جمع کند میان تو و آنها، و با تو محاجه و خصومت شود، پس بنگر در آن روز حجت کدام غالب شود و ظفر که را بود؟! مادر به مرگت نشیند ای پسر مر جانہ! الخ!

این نَمَط سخن گفتن با مثل جبار عنیدی مانند عبید زیاد، با تنهائی و بیکسی، دال بر کمال توکل و اطمینان به عنایت پروردگار است، و هم دلالت بر قوت رضا دارد، خصوص این که می فرماید: بجز خوبی و نیکوئی از طرف خداوند - سُبحانہ - ندیده ام، و هم دلالت بر کمال تسلیم و تمام تفویض می نماید چنانچه واضح است، و هم این دلالت در خطبه معروفه حضرت در مجلس یزید و آنهمه که یزید را سب و شتم می فرماید و طعن و دق<sup>۲</sup> می نماید و او را بیقدر می پندارد، آشکار است - چنانچه در محل خود مذکور می گردد.

### علم زينب - عليها السلام

کافیست در این معنی توصیف حضرتش به «عالمه غیر معلّمه»<sup>۳</sup>؛ و هرگاه تدبّر در کلمات شریفه و خطب مَنيفه آن حضرت شود، ظاهر می گردد علو مقامات علمی او در معارف حقّه و علوم دینیّه.

۱. الملهوف (ط. حسن)، ص ۲۰۱ (در متن این طبع، بجای «ثکلتک» آمده: «هبلتک»).

۲. دق: سرزنش، مؤاخذه.

۳. چنان که پیش از این نیز بیامد - این تعبیر، از امام سجّاد - صلوات الله علیه - در خطاب به عمّه بزرگوارش، منقول است (نگر: بحار الأنوار، ۱۶۴/۴۵).

عبدالله بن عباس - رضوان الله علیهما - ، با آن جلالت قدر و علو مرتبه در حدیث و علم، از زینب روایت می‌نماید و او را به «عقیله» تعبیر می‌فرماید، چنانچه ابوالفرج در مقاتل می‌نویسد، و عقیله همانست که ابن عباس کلام فاطمه - صلی الله علیها - را از او روایت کرده و گفته: حَدَّثَتْنِي عَقِيلَتُنَا زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۱</sup>.

#### حلم زینب - علیها السلام

تکفل و پرستاری آن حضرت کودکان و زنان را پس از شهادت سیدالشهداء - صلوات الله علیه - ، با تراکم أمواج فتن و محن، خود دلیلی بر قوت نفس و عظمت حلم زینب - علیها السلام - است. علاوه، حضرت سیدالشهدا - علیه السلام - او را به صفت حلم ستوده در خطاب با او؛ در عشیه عاشورا پس از آنکه شنید می‌گوید: **وَاتَّكَلَاهُ! لَيْتَ الْمَوْتُ أَعْدَمَنِي الْحَيَاةَ، تَا آخِرَ، بَا وِی فَرَمُود: يَا أُخْتِي! لَا يُذْهِبَنَّ حِلْمَكَ الشَّيْطَانُ، اِی خَوَاهِر مَن! شَيْطَان حِلْم تَوْرَا نَبْرَد وَ زَايِل نَنْمَايِد**<sup>۲</sup>.

#### عصمت زینب - علیها السلام

روایتی در این معنی به نظر نرسیده، لیک در میان شیعه شهرت

---

۱. نگر: مقاتل الطالبيين (ط. نجف)، ص ۶۴.

۲. این گفت و گو در الارشاد مفید (ره) (۹۳/۲) مسطور است، با این تفاوت که در متن الارشاد، به جای «أختي»، «أخيت» آمده، و در گفتاورد علامه مجلسی از ارشاد (بحار الأنوار، ۲/۴۵) هم، «أخته».

تامی پیدا نموده؛ بلی، می توان گفت این اشتهار مؤیداً بالاعتبار که از تتبع حالات و مقامات و کمالات آن عقیده روزگار ظاهر می شود مؤیداً کل ذلك به پاره ای مقامات مقرون به قرینه صدق و اعتبار کافست از برای ثبوت عصمت آن بضعه أحمد مختار - صلوات الله و سلامه عليه و على آله الأطهار ما تعاقب الليل و النهار.<sup>۱</sup>

#### فصاحت زینب - عليها السلام

کلمات دُرربار<sup>۲</sup> و خطب آبدار آن حضرت أقوى دلیل است بر کمال فصاحت و بلاغت او و بالاتر وصفی که در این باب توان گفتن همانست که خُزیمه أسدی گوید: کَأَنَّمَا تَنْزِعُ عَنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع)؛ چنانچه جاحظ در کتاب بیان و تبیین<sup>۳</sup> از ابواسحاق

۱. مرحومان مامقانی، صاحب تَسْنِيحِ الْمَقَالِ، و سید نورالدین جزائری، صاحب کتاب خصائص زینیه، و شیخ جعفر نقدی، صاحب کتاب زینب الكبرى عليها السلام، نیز از قائلان به عصمت آن بانوی بزرگوار اند.

نکر: خصائص زینیه، ط. باقری بیدهندی، ص ۷۲؛ و: زینب الكبرى عليها السلام بنت الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، النقدي، ط. المكتبة الحيدرية، ص ۵۹.  
۲. در اصل به سبب ریختگی این کلمه بروشنی خوانده نمی شود.

۳. علی رَغَمِ تَفْحَصِ فِي الْبَيَانِ وَ التَّبْيِينِ جاحظ، گفتاورد مؤلف (ره) یافته نشد. شاید آن مرحوم از نسخه خطی یا چاپی نقل کرده که با نسخه مورد مراجعه ما تفاوت داشته است؛ بلکه احتمال بنیروتر آن است که مأخذ مؤلف، از بن، نورالابصار شبلنجی بوده باشد؛ چه، شبلنجی در نورالابصار همین مطلب را از البیان و التبیین جاحظ نقل کرده. مرحوم حاج شیخ عباس قمی - رضوان الله علیه - نیز در سفینه البحار (ط. آستان قدس، ۴۷۲/۲) به روایت شبلنجی از البیان و التبیین توجه داده بوده است.\*



از خزیمهٔ أسدی<sup>۱</sup> روایت کرده گفت: در سال شصت و یک هجری داخل کوفه شدیم مصادف شد با آمدن و آوردن علی بن الحسین بن علی - علیهم السّلام - أهل بیت را از کربلا به کوفه، و نگریستم در آن روز زنان کوفه را که ایستاده و با گریانهای دریده ندبه می نمودند؛ و شنیدم علی بن الحسین - علیهما السّلام - را که با صدای ضعیفی در حالی که از شدت مرض لاغر شده بود می فرمود: ای مردم کوفه! شما بر ما گریه می کنید، پس کی ما را کشت بجز شما؟!؛ و دیدم زینب دختر علی - صلواتُ الله علیهما - را؛ پس به خدا سوگند ندیدم زنی را مثل زینب که با شدت حیائی که دارد به این مثابه سخن سراید، گویا با زبان امیرالمؤمنین سخن می فرمود، اشاره به مردم نمود که ساکت شوید، مردم ساکت شدند و جرسها ساکن گردید؛ این وقت زینب - علیها السّلام - به سخن آمد و فرمود:

۱. نامِ راوی خطبه، در منابع، و نسخ گونه گون آنها، به صور مختلف ضبط گردیده است که احتمالاً مآلِ جملگی به یک ضبط باشد:

بشیر بن خزیم، شبیر بن خزیم، بشیر بن جزیم، حذلم بن ستیر، حذلم بن بشیر، جذیم بن بشیر، حذلم بن بشیر، حذلم بن کثیر، حذیم بن شریک، بشر بن حریم، خزیمه، حذیم، بشر بن خزیم، حذام بن مستیر.

(نگر: الملهوف - ط. حسون - ، ص ۱۹۲؛ و: الأملی ی طوسی، ص ۱۵۲؛ و: لواعج الأشجان - ط. دارالأمیر - ، ص ۱۵۲؛ و: ترجمة کتاب نفس المهموم، شعرانی، ط. هجرت، ص ۳۵۱؛ و: عبرات المصطفین، ۲/۲۲۷، و: الدر النظیم، ص ۵۵۹).

طابعانِ أمالی ی طوسی (ره) در هامش پس از اشاره به پاره ای از صور اختلافی و یادکرد ضبط نورالابصار - یعنی «خزیمه الأسدی» که در متن ما نیز هست - ، همین ضبط را ترجیح داده اند (نگر: الأملی، ص ۱۵۲).

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ.  
أَمَّا بَعْدُ، يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! يَا أَهْلَ الْخَتْلِ وَالْخَذَلِ! أَتَبْكُونَ؟! فَلَا سَكَتَ الْعَبْرَةَ  
وَلَا هَدَاةَ الرِّثَّةِ! إِنَّمَا مَثَلُكُمْ مَثَلُ النَّبِيِّ تَقَضَّتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاتًا تَتَّخِذُونَ  
أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ! أَلَا وَإِنَّ فِيكُمْ الصَّلْفُ وَالصَّنْفُ وَدَاءَ الصَّدْرِ الشَّنْفُ وَ  
مَلَقُ الْأَمَّةِ وَحِجْزُ الْأَعْدَاءِ، كَمَرَعَى عَلَى دِمْنَةٍ أَوْ كَفِضَّةٍ عَلَى مَلْحُودَةٍ! أَلَا سَاءَ  
مَا تَزِرُونَ! إِي وَاللَّهِ فَابْكُوا كَثِيرًا وَاضْحَكُوا قَلِيلًا؛ فَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَ  
شَنَارِهَا؛ فَلَنْ تَرَحُّضُوهَا بِعَسَلٍ أَبَدًا؛ وَأَنْتَى<sup>٢</sup> تَرَحُّضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبِيِّ وَ  
مَعْدِنِ الرِّسَالَةِ وَ مَدَارِ حُجَّتِكُمْ<sup>٣</sup> وَ مَنَارِ مَحَجَّتِكُمْ وَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟!  
وَيُلْكُمُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! أَلَا سَاءَ مَا سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ إِنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ  
وَ فِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ. أَتَدْرُونَ أَيَّ كَيْدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص)<sup>٤</sup> فَرَيْتُمْ وَ أَيَّ دَمٍ  
لَهُ سَفَكْتُمْ وَ أَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا تَكَادُ السَّمَوَاتُ  
يَتَنَفَّطْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخْرُ الْجِبَالُ هَدًّا وَ لَقَدْ أَتَيْتُمْ بِهَا خِرْقَاءَ  
شَوْهَاءَ طِلَاعِ الْأَرْضِ! أَفَعَجِبْتُمْ<sup>٥</sup> أَنْ أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا؟! فَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ  
أَحْزَى<sup>٦</sup> وَ أَنْتُمْ لَا تُنصَرُونَ! فَلَا يَسْتَخَفُّكُمْ الْمَهْلُ؛ فَلَا يَخْفِزُهُ<sup>٧</sup> الْبِدَارُ وَ لَا يُحَافُ

١. «و» از نور الأبصار (افست دارالفکر) افزوده شد.

٢. در نور الأبصار (افست دارالفکر): إنما.

٣. «و مدار حجَّتکم» در نور الأبصار (افست دارالفکر) نیست.

٤. در نور الأبصار (افست دارالفکر) غیر رمزی و به شیوه عامه آمده است.

٥. در نور الأبصار (افست دارالفکر): «أفعبتکم».

٦. در أصل: اخرى. بنا بر نور الأبصار ... ضبط شد.

٧. در أصل بالای این کلمه یک «ظ» نوشته شده که احتمالاً مُحَفَّفٌ «ظاهرًا» است. ضمنا

عَلَيْهِ قُوَّةٌ<sup>۱</sup> النَّارِ! كَلَّا إِنَّ رَبِّي وَرَبُّكُمْ لِبِالْمِرْصَادِ!

و چون سخن بدینجا رسید زینب حرکت نمود و مردم را حیرت زده دست بر دهان نهاده دیدم<sup>۲</sup>.  
و اگر تأمل شود که این سخنان بلاغت‌آمیز فصاحت‌ریز را که به مثابه رشته‌ایست از لالی منظومه و دُرّ منثور در چه موقعی، بالبدیهه و الارتجال، زینب - علیها السلام - انشا فرموده، مرتبه فصاحت آن حضرت ظاهر می‌گردد.

و سخت‌تر از این موقع مجلس یزید بوده که زینب - علیها السلام - در برابر آن جبار عنید و شیطانهای مرید وی، با حالت غربت و إسارت و تحمّل یک عالم‌آلم و مصیبت و مشاهده سرهای شهدا، خصوص سر مقدّس حضرت سیدالشهدا - صلواتُ الله و سلامهُ علیه -، آنچنان خطبه‌ای به ارتجال و بدیهه انشا فرمود که اگر فصحای معروف عالم با تفکر و تأمل بسیار ابراز و اظهار می‌نمودند صنعتی نموده بودند و لایق تمجید می‌بودند.

و ما در موقع خود خطبه را مطابق نسخه احتجاج می‌نگاریم، ولی در این موقع اشعاری را که این بنده در بیان آن خطبه گفته‌ام و در کتاب

←

ضبطِ أصل بیشتر به خاء خوانده می‌شود، تا خاء؛ ولی می‌توان احتمال داد سبقِ قلم کاتب یا... باشد. در نور الأبصار (افست دارالفکر): یحقره.

۱. در نور الأبصار (افست دارالفکر): فوات.

۲. نور الأبصار (افست دارالفکر)، ص ۲۰۳.

أنهار، در نهر چهارم آن - که در منتخبات مراثنی است -، درج کرده‌ام<sup>۱</sup>  
می‌نگارم:

چون شمس جهانتاب شرف، زینب کبری

پرورده تسلیم و رضا، عصمت صغری

خورشید جهانگیر کرامات و مقامات

نماهید فروزنده رخسنده والا

در نطق یکی آیت فرخنده ز حیدر

در حُسن یکی نسخه مجموعه ز زهرا

در رُتبت و در فضل و در أوصاف فضایل<sup>۲</sup>

بالا تر و برتر ز زنان همه دنیا

بنشست چو در مجلس مطرود دو عالم

یعنی پسر هند جگرخواره خارا

بشنید از آن مجمع اصناف رذایل

آن شعر که در کفر بگفت ابن زبیر<sup>۳</sup>

۱. نگر: أنهار (چ سنگی)، ص ۵۰ و ۵۱.

۲. در أنهار (چ سنگی): «فضائل».

۳. در أنهار (چ سنگی): «آن زبیر» - که آشکارا نادرست است.

ابن زبیر (ابن زبیر)، همانا أبوسعید عبد الله بن زبیر بن قیس سهمی قرشی (درگذشته در حدود سال ۱۵ ه. ق.) است که در جاهلیت شاعر قریش بود و به هجو اسلام و مسلمانان زبان می‌گشود و کافران را بر ضد اهل اسلام تحریض می‌نمود. نیز همو بود که به اشارت ابوجهل پلیدی و خون بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -

فرمود به وی هرکه بد آموخت چنین گشت  
خواهدشدن از ربقهٔ اسلام معزاً<sup>۱</sup>  
آیا بگمانی که چو گشتیم اسیرت  
بودی تو مقرب به برِ قادرِ یکتا؟!  
خوشوقت غنودی و به نخوت بفرودی<sup>۲</sup>  
دیدی که چو صافیت شده سلطنت ما

←

که در نماز بود ریخت و با برخورد حضرت ابوطالب - علیه السلام - مواجه گردید. در روز فتح مکه به نجران گریخت. پسان تر آمده از پیامبر - صلی الله علیه و آله - پوزش خواست. پیامبر - صلی الله علیه و آله - نیز او را بخشود.

از آیات پوزش خواهانه اوست:

إِنِّي لَمُعْتَدِرٌ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِي  
أَسَدَيْتُ إِذْ أَنَا فِي الضَّلَالِ أهِيمُ  
فَاعْفُرْ فِدَا لَكَ وَالِدَائِ كِلَاهُمَا  
زَلَلِي فَإِنَّكَ رَاحِمٌ مَرْحُومٌ  
وَلَقَدْ شَهِدْتُ بِأَنَّ دِينَكَ صَادِقٌ  
حَقٌّ وَ أَنَّكَ فِي الْعِبَادِ جَسِيمٌ

بیتهای «لَيْتَ أَشِيَاخِي يَبْدُرُ شَهْدُوا... (الخ)» که یزید پلید هنگامی که رأس مقدس سالار شهیدان - علیه السلام - و اسیران اهل بیت - علیهم السلام - را نزد او آوردند برخوانده، از سروده‌های روزگار کُفر ابن زبیر است که اندر پیکارِ اُحُد سروده بود.

نگر: الکُنَى والألقاب، ۲۹۳/۱ و ۲۹۴؛ و: سفينة البحار (ط. آستان قدس)، ۴۴۲/۲ و ۴۴۳ و ۹۸؛ و: الأعلام زركلي، ۸۷/۴؛ و: نهضت امام حسين عليه السلام و قيام كربلا، زرگری نژاد، ص ۲۴۲.

۱. در آنهار (چ سنگی): «خواهد شود از ربقهٔ اسلام مبراً!»؛ و البتّه متن ما أحسن و أفصح و احتمالاً ثمرهٔ بازنگری خود مؤلف است.

۲. در أصل: نفزودی. بنا بر آنهار اصلاح شد.

آرام مگر خود نشیدی که نه خیر است  
مر کافر جاحد را یابد اگر<sup>۱</sup> اِملا  
ای پورِ طَلیقان و جگرخوارهٔ پاکان!  
از مثلِ تو، خوبی نتوان داشت تمنا  
هرگز نتوان کرد گُل از شوره تقاضا  
وز خارِ مُغیلان نتوان چیدن خرما  
گوئی ز سرِ جهل - و نبینیش گناهی - :  
ای کاش که بودند مرا حاضر آبا  
تا خود بشکفتند ز شادی و بگفتند:  
دستت نشود شل همهٔ عمر ز اعضا!  
وانگاه بر آقايِ جوانان بهشتی  
از چوب بسائیش درخشنده تَنایا  
این حرف از آن رویِ بگفتی که ز عدوان  
برکنده‌ای از راه جفا ریشهٔ ما را  
خواندی پدران را و نکردی نگرانی  
زودا که شوی وارد در موردِ آنها<sup>۲</sup>

---

۱. در اَنسَهَد (چ سنگی): گر یابد. ضبط متن ما روان تر و احتمالاً نتیجهٔ بهسازی خودِ مؤلف (ره) است.

۲. در این مقام، مؤلف (ره) تعبیری عربی‌گونه را در فارسی آورده است. در زبان عربی وقتی گفته شود که: وَرَدَ مَوْرِدَ کَذَا، یعنی به فلان مکان وارد شد و به فلان محل ورود درآمد.

آنروز چو بینی به چه‌جائست ورودت  
خوش داشتی ار دست تو شل بود به دنیا  
دانم نکند موعظه اندر دل تو جا  
زین‌روی ندارد سرِ ارشاد تو دانا  
پس اینهمه گفتار پی سرزنش تو  
کز خاطر طبع من افسرده شد انشا  
زانست که آن آتش سوزنده که در دل  
از جور تو بنهفته نشاید گنم اخفا  
از ظلم تو بس سینه که گشته‌ست پُرآتش  
وز جور تو بس دیده که گردیده چو دریا  
پس هرچه توانی مکن از جور توانی<sup>۱</sup>  
نام خوش ما را نتوانی کنی امحا  
جمع تو پراکنده و روزت گذرنده‌ست  
فکر تو علیل است و خیالت همه بیجا  
ما را همه لطفیست شهادت که رسیده‌ست  
از جانب محبوبِ بلامثل<sup>۲</sup> گوارا  
زینب - علیها السلام - در صنعت شعر هم ید طولائی داشته و  
شعرهای فاخر انشا فرموده و ما چند شعری که در رثاء برادرش

---

۱. توانی - بر وزن تَباهی - (در زبان عربی مصدر باب تفاعل، از «و ن ی»): سستی، کوتاهی، سستی‌کردن، کوتاهی‌نمودن.

۲. بلامثل: بیمانند، بیهمتا.

- صلوات الله و سلامه عليها - فرموده می نگاریم؛ اگرچه تمام اشعاری که به حضرتش منسوب است خاص مرثیه آن حضرت است و بیرون این مضمون از او شعری ندیده‌ام. علی الجملة، زینب می فرماید:

تَمَسَّكَ بِالْكِتَابِ وَ مَنْ تَلَاهُ فَأَهْلُ السَّبِيْتِ هُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ  
بِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابُ وَ هُمْ تَلَوْهُ وَ هُمْ كَانُوا الْهُدَاةَ إِلَى الصَّوَابِ  
عَلَى الطَّفِّ السَّلَامُ وَ سَاكِنِيهِ وَ رُوحَ اللَّهِ فِي تِلْكَ الْقَبَابِ  
نُفُوسًا قَدِيسَتْ فِي الْأَرْضِ قَدَمًا وَ قَدِ خَلَصَتْ مِنَ التَّنْفِ الْعَذَابِ  
فَضَاجِعَ فِتْيَةٍ عَبَدُوا فَنَامُوا هَجُودًا فِي الْفِدَافِدِ وَ الشَّعَابِ  
وَ صَيَّرَتِ الْقُبُورَ لَهُمْ قُصُورًا مَنَاخًا ذَاتَ أَفْنِيَةٍ رَحَابِ  
لئن وارتهم أطباق أرض كَأَقْمَارٍ إِذَا جَاسُوا رِوَاضِ  
لقد كانوا البحار لمن أتاهم كَمَا أَغْمَدْتَ سَيْفًا فِي قِرَابِ  
فقد نقلوا إلى جنات عدن وَ آسَادٍ إِذَا رَكَبُوا غَضَابِ  
من العافين و الهلكى السغاب<sup>١</sup> وَ قَدِ عَيْضُوا التَّعِيمِ مِنَ الْعِقَابِ<sup>٢</sup>

و نیز فرماید:

أما شجاع يا سكن قتل الحسين و الحسن ظمآن من طول الحزن  
و كلّ و غد ناهل  
يقول يا قوم أبى على البرّ الوصيّ و فاطم أمى التى  
لها التقى و التائل

١. در بحار الأنوار (٢٨٥/٤٥): و السغاب.

٢. نگر: بحار الأنوار، ٢٨٥/٤٥ و ٢٨٦.



مَنُوا عَلَى ابْنِ الْمُصْطَفَى	بشربۀ تحیی بها	أطفالنا من الظَّما
فهلَّلوا بختله	و اعصوبوا بقتله	و موته فی نضله
حَتَّى دَنَا بَدْرُ الدُّجَى	رَأْسَ الإِمَامِ المُرْتَجَى	بین یدی شَرِّ الوَرَى
يَظَلُّ فِي بَنَانِهِ	قَضِيبِ خَيْرَانِهِ	يَنكُتُ فِي أَسْنَانِهِ
طَوَائِلُ بَدْرِيَّةٍ	غَوَائِلُ كَفْرِيَّةٍ	شَوْهَاءُ جَاهِلِيَّةٍ
	ذَلَّتْ بِهَا الأَفْضَلُ <sup>١</sup>	

### قَوْتِ حَافِظِهِ وَ ذَكَوَاتِ زَيْنَبٍ - عَلَيْهَا السَّلَامُ

کافی است در شهادت بر این دعوی این که خطبه ای را که حضرت صدیقه کبریٰ فاطمه زهرا - صلواتُ الله و سلامُهُ علیها - در اعتراض به ابوبکر و امر فدک در حضور أصحاب پیغمبر اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - انشاء فرموده، حضرت زینب - علیها السَّلَام - روایت فرموده است. ملاحظه شود این خطبه عجبیه غرا که مشتمل بر معارف و فلسفه احکام اسلام است به شنیدن یک دفعه زینب - سلام الله علیها - حفظ الفاظ و درک معانی آن را بالتمام فرموده در صورتی

١. با اندکی تفاوت در ضبط - و پاره ای مقاطع افزون تر - آمده است در: بحار الأنوار،

که دختری نُه‌دسال بوده و هفت‌سال یا کمتر از عمرش گذشته بوده، همانا مرتبتی از فطانت و ذکاوت و حافظه‌ای را دارا بوده است که عقل در او متحیر و واله است. أبو الفرج<sup>۱</sup> و غیره تصریح به این معنی و روایت آن خطبه را نموده‌اند.<sup>۲</sup>

### صباح زینب - علیها السلام

أبو الفرج اصفهانی در مقاتل در شرح شهادت حضرت علی اکبر - علیه السلام - گوید:

حمید گفت: و گویا الحال نگرانم که پس از شهادت علی، زنی که به مانند خورشید تابان و آفتاب درخشان بود از خيام بشتاب بیرون شد و فریاد می‌نمود: و احببناه<sup>۳</sup>! یابن أخاه! پرسیدم کی است؟ گفتند: زینب دختر علی است - صلوات الله علیهما. او بیامد و خود را بر علی - علیه السلام - در انداخت. در این وقت حسین - علیه السلام - آمد و دست زینب را بگرفت و او را برگرداند و تا خیمه‌ای که او را برگردانید دست در دستش داشت. از آن پس نزد پسر آمد و جوانان اهل بیت حاضر حضرتش شدند؛ با آنها فرمود: برادر خود را برگیرید؛ برگرفتند و در جلو خیمه آن حضرت نهادند.<sup>۴</sup>

۱. «... هي التي روى ابن عباس عنها كلام فاطمة - ص - في فدك...» (مقاتل الطالبيين، ط. نجف، ص ۶۴).

۲. نیز سنج: سفينة البحار، ط. آستان قدس، ۴۷۲/۲.

۳. در مقاتل الطالبيين، (ط. نجف): يا حبيباه.

۴. مقاتل الطالبيين (ط. نجف)، ص ۸۴.

### توسّل به زينب - عليها السلام

زينب را در حضرت خداوند - تبارک و تعالی - مکانتي رفيع و منزلتي ارجمند و منيع است و توسّل به او از برای برآمدن حاجات در درگاه قاضي الحاجات مجرب و معين است.

و حکايات اين باب بسيار است، و اکتفا می‌کنم به نقل یک کرامت

عجيب:

محدث معاصر، ثقة جليل، حاج ميرزا حسين نوري - أعلی الله مقامه - که در نقل روايات و حکايات مرتبه أعلی از ديانت و وثاقت را دارا بود - در کتاب مستطاب دار السلام (صفحة دويست و سی) <sup>۱</sup> تحت عنوان «روياء و کرامة من الصديقة الرضية زينب - عليها السلام -» می‌نگارد:

حديث گفت مرا سيد سَنَد و حبر مُعْتَمَد، عالم عامل، قدوة أرباب فضایل، بحر زاخر، عمدة العلماء الراسخين، سيد محمدباقر سلطان آبادی - نفع الله به الحاضر و البادی - و فرمود: در آن اوان که در بروجرد مشغول تحصيل علم بودم به مرض سخت مبتلا گشتم؛ از اين رو به وطن بازگشتم. اين حرکت مرض را مدد نمود و بر علت افزود و مواد مرض در چشم چپ ريخت، از اين رو درد سختی عارض چشم گشت و سیاهی او به سپیدی مبدل گشت تا آنجا که شدت

---

۱. ظاهرًا إرجاع مؤلف (ره) به چاپ سنگي دارالسلام است که در اختيار ما نبود. از برای اين منقولات در چاپ حروفی، نگر: دارالسلام، ط. شركة المعارف الإسلامية، ۱۵۶/۲ و ۱۵۷.

درد خواب از چشمم ربود؛ سپس پدر عالم من هرچه در شهر ما طیب بود جمع آوری فرمود؛ یکی از آنها گفت: باید شش ماه دوا بیاشامد، باشد سلامت چشمش باز آید؛ دیگری گفت: چهل روز کفایت می نماید. و من چون در آن مدت زیاد دوا خورده بودم از شنیدن این سخنان سینه ام تنگی گرفت و همم زیاد شد. و مرا برادری صالح و متقی بود که عزیمت زیارت عتبات عالیات نموده بود. این معنی موجب هیجان شوق من شد و با وی گفتم: در این راه با تو هستم و می آیم شاید چشم به عتبه آنکه خاکش دواي هر علت و فرج هر شدت است، بمالم. برادرم گفت: ترا با این درد نیروی حرکت نیست؛ و چون طبیبان این را شنیدند پاره ای گفتند: در منزل دوم کور خواهد شد؛ دیگری گفت: به منزل اول نرسیده کور می شود؛ و مرا از حرکت منع نمودند. ولی من به عنوان مشایعت برادر به حسب ظاهر تا منزل اول برفتم. در آنجا مردی از نیکان بود، چون حکایتم شنید تحریص در حرکت فرمود و گفت: جز در حضرت خلیفه های خداوند عظیم - جَلَّ ذِكْرُهُ - شفائی نیست؛ چه، من خود مرضی در دل داشتم که نه سال امتداد یافت و أطبًا از معالجه او عاجز شدند، پس به زیارت حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - رفتم، از برکت زیارت آن حضرت بی تعب و مشقت خدای تعالی عافیتم مرحمت فرمود؛ الحمد لله؛ تو نیز خرافات طبیبان را وقعی مینه و با توکل به آفریننده خلق به زیارت برو. چون چنین شنیدم عزیمت سفر نمودم و چون به

منزل دومین رسیدیم و شب درآمد درد چشم شدت کرد و زبان ملامت‌گویان را دراز نمود. همگی گفتند: یا برمی‌گردی یا همگی سفر را به هر صورت رها می‌کنیم و برمی‌گردیم. گفتم: صبح تکلیف معین می‌گردد. و چون سحر شد و درد اندکی تخفیف نمود، خفتم، و در خواب حضرت صدیقه صغری، زینب کبری، دختر امام اصفیا - علیه آلاف التحیه و الثناء -، را دیدم؛ درآمد و طرف مقنعه‌ای که بر سر مطهرش بود بگرفت و در چشمم برد و به چشمم کشید. من بیدار شدم و خود را از درد آسوده دیدم؛ و چون صبح شد با اصحاب گفتم: دردی در چشمم نمی‌بینم؛ مانع راه من مباشید. بدو این را حيله انگاشتند که بدان وسیله خواسته‌ام انجام مقصد دهم، ولی بر طبق دعوی سوگند خوردم، و چون پاره‌ای از روز را راه نور دیدیم، کهنه‌هایی که هنگام بیرون‌شدن از شهر بر چشمم بسته بودم گشود و در تلال<sup>۱</sup> و جبال دیدم و دیدم با آن چشم دیگر تفاوتی ندارد. به پاره‌ای اصحاب گفتم: نزدیک بیا و در چشم من نظر نما. وی چون دید گفت: سبحان‌الله! در این چشم رم‌دی نیست و اثری از سپیدی و مرض ندارد و هر دو چشم را تفاوتی نباشد! این وقت در ایستادم و تمامت زوار را صدا کردم و خوابی که دیده بودم بازگفتم و کرامت صدیقه صغری را بیان کردم. شاد و مستبشر شدند و خبر را به پدرم و مردم وطنم فرستادند تا چشم همگی روشن و دلها مطمئن گردید.

---

۱. تلال: جمع «تل» (توده خاک و ریگ، پشته).

و همین کرامت را شیخ جلیل نبیل ما، آن عالمی که وی را نظیر و بدیلی نیست، ملاً فتحعلی سلطان آبادی<sup>۱</sup> که پاره [ای] از مناقب او را بیان خواهیم نمود نقل نمود و فرمود: آن زمان من در سلطان آباد بودم و آنچه را سید گفت دیدم<sup>۲</sup>.

بلکه اهل سنت را در توسل به حضرتش عقیدتی است چنانچه شبلینجی<sup>۳</sup> مصری معاصر در کتاب نور الأبصار می نگارد:

۱. در المآثر و الآثار درباره او می خوانیم:

«ملاً فتحعلی سلطان آبادی - عالم عامل و فقیه فاضل و عارف کامل است. مردم در علو درجه و رع و تقوی و زهد به او مثل می زنند. اصلاً از عراق ایران می باشد، ولی فعلاً در سرمن رأی، ملترم محضر سرکار حجة الحق سید الطائفة، حاج میرزا محمد حسن شیرازی - دام ظلّه الممدود - ، است، و امامت جماعت را با وی واگذارده اند. اکابر علماء مجاورین و غیرهم - که خود هریک با چندین هزار معتقد و مرید است - ، نسبت به آقاخوند ملاً فتحعلی مذکور در مقام خلوص و إرادت هستند و از وی بعضی مشاهده کرامات مدعی می باشند.

فقیه أجل، حافظ عصر، حاج میرزا حسین نوری طبرسی، در دار السلام و کلمه طیبیه از وی بکرات نام برده و خویشتن را نسبت با وی از معتقدین و مریدین شمرده، و کافی بذلك حجة.» (چهل سال تاریخ ایران، ۲۰۱/۱).

درباره پایگاه بلند علمی و دینی و تقوایی وی، همچنین نگر: علمای معاصر، واعظ خیابانی، ط. بخشایشی، صص ۴۷۱ - ۴۷۴.

۲. پایان گفتاورد از دار السلام که نشانی آن از چاپ حروفی پیشتر بیامد.

۳. شیخ مؤمن بن حسن مؤمن شبلینجی (۱۲۵۲ - پس از ۱۳۰۸ ه. ق.)، از اهل شبلینجیه مصر، از دانش آموختگان الأزهر است. از آثار او غیر نور الأبصار، فتح الممان (در تفسیر غریب القرآن) و نیز مختصر الجبرتی نام بردنی است. (نگر: الأعلام زریکی، ۳۳۴/۷).

گزارش نسبتاً مفصلی از تحصیلات وی در آغاز نور الأبصار (ص ۳) آمده است.

شیخ عبدالرحمن أجهوری مُقری<sup>۱</sup> در کتابش مشارق الأنوار گوید:  
در سال هزار و صد و هفتاد دچار مشکل بسیار سختی شدم و به  
روضه زینب - علیها السلام - متوسل گشتم و در حضرتش این قصیده  
را انشاد نمودم و خدا به برکت زینب مشکلم را گشود. این قصیده  
است:

آل طه لکم علینا الولاء	لا سواکم بما لکم آلاء
مدحکم فی کتاب جاء مبینا	انبأت عنه ملّة سمحاء
حبکم واجبٌ علی کلّ شخص	حدثنا بضمنه الأنبياء
إنّنی لستُ أستطیع امتداحًا	لعلاکم و أنتمُ البلغاء
کیف مدحی یفی بعلیاء منّ قد	عجزت عن بلوغه الفصحاء
مدحکم إنّما یرید بلیغ	وقفت عند حدّه الشعراء
شرفت مصرنا بکم آل طه	فهنيئًا لنا و حقّ الهناء
منکم بضعة الإمام علیّ	سیف دین لمن به الاهتداء
خیرة الله أفضل الرّسل طرًا	من له فی يوم المعاد اللّواء
زینب فضلها علینا عمیم	و حماها من السقام شفاء
کعبة القاصدين کنز أمان	وهی فینا الیتیمه العصماء
وهی بدر بلا خسوفٍ و شمس	دون کسفٍ و البضعة الزّهراء
وهی ذخری و ملجئی و أمانی	و رجائی و نعم ذاک الرجاء

۱. عبدالرحمن بن حسن بن عمّر أجهوری (درگذشته به سال ۱۱۹۸ ه. ق.)، فقیه  
مالکی مذهب اهل مصر است که مدرّس الأزهر بوده؛ و زِرکلی از مشارق الأنوار فی  
آل البيت الأخیار به عنوان یکی از آثارِ مخطوطِ وی یاد کرده است. (نگر: الأعلام زِرکلی،  
۳/۳۰۴).

قد أنخت الخطوب عند حماها  
ليس إلّاك وصلتي لنبيّ  
من كراماتها الشّمس أضائت  
من أتاها و صدره ضاقَ ذرعًا  
حلت الخطب مسرعًا و جلته  
لايضاهي آل النبيّ وصيف  
شرفت منهم النفوس و ساروا  
و عليهم جلالة و فخار  
نوّروا الكونَ بعدَ كان ظلامًا<sup>٢</sup>  
كلّ مدحٍ مقصّرٍ بعلاهم  
لهمّ الفضل من ألت فأتى  
إنّ هل يستوى الذين دليلي<sup>٤</sup>  
إنّ لي يا كرام حقّ جوار<sup>٥</sup>  
عن أبيكم روى الثّقاة حديثًا  
إنّ بالجارٍ لم يزل يوصى<sup>٦</sup> جبرا

فعسى تنجلي بها الغبراء<sup>١</sup>  
خمدت عند نصره الأعداء  
أين منها السّها و أين السّماء  
مِنْ عسيرٍ أو ضاقَ عنه الفضاء  
فانجلي عنه عسره و العناء  
لا يوفى كمالهم أدباء  
حيثما أشرفوا فهم شرفاء  
و وقار و هيبة و ضياء  
إذ أضائت ذراهم<sup>٣</sup> الغراء  
كلّ فردٍ من هديهم للاء  
من سواهم يكون فيه استواء  
و لتطهيرهم بذاك اقتفاء  
فاحفظوه فإتكم أمناء  
حدثننا بضمنه الأنبياء  
ئيل معناه<sup>٧</sup> ليس فيه خفاء

١. در نور الأبصار (افست دارالفكر): الضراء.

٢. در نور الأبصار (افست دارالفكر): ظالما.

٣. در نور الأبصار (افست دارالفكر): ذماراهم.

٤. در نور الأبصار (افست دارالفكر): دليل.

٥. در نور الأبصار (افست دارالفكر): جوارى.

٦. در نور الأبصار (افست دارالفكر): يوصى.

٧. در نور الأبصار (افست دارالفكر): + و.



لست أخشى الضياع والحُبَّ عندي      حبّ<sup>١</sup> قلبي و مقلتي و جلاء  
بيتكم مهبط لجبريل و حيا      فيه تعدو الملائك<sup>٢</sup> الكرماء  
من أتى حيّكم و كان أسيرا      لدواعيه زال عنه الشقاء  
يا كرامَ الورى! أغِيثُوا نَزِيلًا      أجحفته<sup>٣</sup> الخطوب و الأدواء<sup>٤</sup>  
قسما إنَّ و صفكم في الثريا      أيدتكم نجومها و السماء  
فتوسل بهم لكلِّ صعب      حيثُ جاء ابتغوا فهم شفعاء  
و صلاةَ عَلِي النَّبِيِّ و آل      و كذاك<sup>٥</sup> الصّحابة الأتقياء  
ما حمام بروضةٍ قد تغنّى      أو عَلِي الدّوح تسجع الورقاء  
أو عبيد الرّحمن أنشأ مدحا      آل طه لكم علينا الولاء<sup>٦</sup>

#### مولد و مدفن زینب - علیها السلام

ولادتش در مدینه طیبہ بود و همانجا در خدمت جدّ و پدر زیست فرمود، تا وقتی پدر بزرگوارش در کوفه مستقر گردید، زینب - علیها السلام - از همان اوقات در کوفه رحل‌إقامت انداخت، و پس از شهادت امیرالمؤمنین - صلواتُ اللّٰهِ علیہ - که اهل بیت به مدینه بازگشتند وی نیز مراجعت فرمود، تا آنگاه که در خدمت حضرت

١. در نور الأبصار (افستِ دارالفکر): طب.

٢. در نور الأبصار (افستِ دارالفکر): تعدو الملائكة.

٣. در أصل: حجفته (بدونِ نقطه فاء). بنا بر نور الأبصار (افستِ دارالفکر) ضبط شد.

٤. در نور الأبصار (افستِ دارالفکر): الأدباء.

٥. در نور الأبصار (افستِ دارالفکر): كذلك.

٦. سنج: نور الأبصار (افستِ دارالفکر)، ص ٢٠٣ و ٢٠٤.

سیدالشهدا - علیه السلام - به کربلا رفت و پس از شهادت آن حضرت به شام رفت و از آنجا به مدینه، و در مدینه بماند تا اواخر عمر شریفش که مسافرتی با شوهر خویش، عبدالله بن جعفر - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ -، به شام فرمود و در همان صفحات وفات نمود و در نزدیکی دمشق مدفون شد؛ و الحال قبرش معروف است و مزار عمومی مسلمانان است. و او را در دمشق «سِتِّ» می‌نامند که ظاهراً مخفف «سیده» است.

این بنده در سنه هزار و سیصد و سی و یک به آن محل شریف مشرف شدم؛ آن صفحه را چون بهشت برین در خضارت و نصارت و طراوت دیدم، و روضه مطهره را صحنی عالی و قبه [ای] متعالی بود جز آنکه آن قبه را زینتی نبود، و در سال بعد باز نوبتی بدان مزار شریف رفتم؛ قبه زکیه را به مینا مزین دیدم.

ولی دو محل است که موسومست به مقبره آن حضرت و شهرت تمامی دارد: اول همین محل - و مؤید یا شاهد صدق این نسبت، آنکه در روضه شریفه احساس حالت حزن و رقتی بی اندازه می‌شود؛ دوم در مصر در محل معروف به قناطر السباع هم آنجا مزار معروفی است. در نورالابصار گوید: شعرانی<sup>۱</sup> در منن گوید: خبر داد مرا سید من،

۱. أبو محمد عبد الوهاب بن أحمد بن علی حنفی (از باب انتساب به محمد بن حنفیه - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ -) شعرانی (۸۹۸ - ۹۷۳ ه. ق.)، از عالمان متصوف بشمار است. وی در قلقشنده مصر زاده شد و در ساقیه اَبی شعره (از دیهه‌های منوفیه) بالید. شعرانی (و نیز: شعرای) که بر او اطلاق می‌گردد، از باب انتساب به همین دیه است. وی در

علی خَواص<sup>۱</sup> - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - ، که سیده زینب مدفونه در قناطر  
سباع، دختر امام علی - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَكَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ - می باشد و

←

قاهره درگذشت. از آثار اوست: الأنوار القدسیة فی معرفة آداب العبودیة، البدر المنیر (در  
حدیث)، الکبریة الأحمر فی علوم الشیخ الأكبر، لطائف المنن (که به عنوان منن کبری  
بازشناخته می شود)، لواقح الأنوار فی طبقات الأخیار (که به عنوان طبقات کبری بازشناخته  
می شود)، مختصر تذکرة القرطبی، المیزان الکبری، البواقیت و الجواهر فی عقائد الأكابر، کشف  
الزبان عن أسئلة الجن، کشف الغمة عن جمیع الأمة.

گفته اند که وی، علی رغم خوض در فن حدیث و منقول، از جمود برخی محدثان دور  
بود و منشی فقیهانه و صوفیانه داشت. از نکوهش فیلسوفان نهی می کرد. در زاویه  
خویش اِرشادگر سالکان بود و در کنار همان زاویه به خاک سپارده شد. شب آدینه را به  
صلوات بر پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - زنده می داشت. برخلاف برخی  
متصوفان به مطالعه کتب فقهی اهتمام فراوان می نمود، و از سخنان اوست: «دوروا مع  
الشرع کیف کان، لامع الکشف، فإنه قد یخطيء» (یعنی: به هر روی همراه شریعت  
باشید، نه کشف عرفانی، که کشف عرفانی گاه خطا می کند).

وی از شاگردان شیوپی و قسطلانی و اشمونی و ... است، و در علوم باطن، سخت  
متأثر از علی خَواص.

شعرانی که مردی عابد و زاهد بود، از زاد و رود محمد بن حنفیه - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ -  
بود؛ و از همین رو «حنفی» خوانده می شد، گرچه در فقه مذهب شافعی داشت.  
(نگر: الکنی و الألقاب، ۳۶۳/۲ و ۳۶۴؛ و: شذرات الذهب، ۳۷۲/۸ - ۳۷۴؛ و: الأعلام  
زرکلی، ۱۸۰/۴ و ۱۸۱).

۱. سید علی خَواص برلسلی، از عرفا و استاد شیخ عبدالوهاب شعرانی است. از وقوف  
و سيطرة معنوی و باطنی وی بسیار گفته اند. وی که در جمادی الآخره سال ۹۳۹ ه. ق.  
درگذشت، در قاهره به خاک سپارده شد. از مؤلفات عبدالوهاب شعرانی است، دُرر  
الغواص در گزارش فتاوی شیخ علی خَواص. (نگر: شذرات الذهب، ۲۳۳/۸ و ۲۳۴؛ و:  
الأعلام زرکلی، ۱۸۱/۴).

شک نیست که در همین محل مدفون است؛ و وی - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - چون بدان محل می‌رسید نزد عتبه دَر کفش بیرون می‌نمود و با پای برهنه می‌رفت تا از مسجد زینب می‌گذشت و مقابل روی آن حضرت می‌ایستاد و توسل می‌جست به زینب در حضرت خداوند - عزَّ و جَلَّ - که آمرزیده گردد؛<sup>۱</sup> و قناطر سباع بنای ملک ظاهر رکن الدین بَبْرَس<sup>۲</sup> است که سباعی از سنگ بر او نصب نمود و به قناطر سباع موسوم گردید.<sup>۳</sup>

اینک بعضی از حالات و مقالات و مقامات حضرت زینب را در سفر کربلا می‌نگاریم.

#### زینب - عليها السلام - در روز تاسوعا

أبو الفرج از امام زین العابدین - علیه السلام - نقل می‌نماید فرمود: به خدا سوگند من در اواخر روز با پدرم نشسته بودم و علیل<sup>۴</sup> بودم و

۱. نور الأبصار (افست دارالفکر)، ص ۲۰۲.

۲. در أصل: بَبْرَس. بنا بر نور الأبصار إصلاح شد.

بَبْرَس (رکن الدین، ملقب به «المَلِک الظَّاهِر» / ۶۲۵ - ۶۷۶ ه. ق.)، تُرکی قپچاقی از غلامان پادشاهان اُتوبی بود؛ از غلامی مرحله به مرحله صعود کرد تا به پادشاهی رسید و از ۶۵۸ ه. ق. فرمانروائی مصر و شام را به کف آورد. وی که از پادشاهان سلسله ممالیک بشمار است، مردی دلیر بود. چه با مغولان و چه با صلیبیان فرنگی کارزارهای بزرگ کرده است. هم آئین کشورداری او و هم ضربات سهمگینی که بر مهاجمان صلیبی وارد آورد، آوازه وی را در تاریخ بلند ساخته. (نگر: الأعلام زِرکلی، ۷۹/۲؛ و: دایرة المعارف فارسی مصاحب، ۴۸۲/۱).

۳. نگر: نور الأبصار (افست دارالفکر)، ص ۲۰۳.

۴. یعنی: بیمار، رنجور.

پدرم اصلاح تیرهائی می نمود، و در مقابل او جون، آزادکرده ابوذر غفاری - رضوان الله علیه -، بود؛ بناگاه حضرت حسین - علیه الصلوة والسلام - این أرجوزه را قرائت فرمود:

يا دَهْرُ أَفِّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ      كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ  
مِنْ صَاحِبٍ وَ مَاجِدٍ قَتِيلٍ      وَ الدَّهْرُ لَا يَنْقَعُ بِالْبَدِيلِ  
وَالْأَمْرُ فِي ذَاكَ إِلَى الْجَلِيلِ      وَ كُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِي<sup>۱</sup>

فرمود: اَمَّا من شنیدم و خودداری از گریه نمودم ولی عمه ام زینب تنها از باقی زنان شنید و رقت و جزع بر او مستولی گردید تا آنجا که جامه بر تن درید و بر روی خویش لطمه<sup>۲</sup> زد و بی پرده بیرون شد و فریاد می زد: واثکلاه! واخزناه! لَيْتَ الْمَوْتُ أَعْدَمَنِي الْحَيَوَةُ يَا حُسَيْنَاه! یا سَيِّدَاه! یا بَقِيَّةَ أَهْلِ بَيْتَاه!<sup>۳</sup> استقلت و بئست مِنَ الْحَيَوَةُ الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ أُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ وَ أَبِي عَلِيٌّ وَ أَخِي الْحَسَنُ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - ، یا بَقِيَّةَ الْمَاضِينَ وَ ثَمَالَ الْمَاضِينَ!<sup>۴</sup>

۱. یعنی: ای روزگارا! چه بد دوستی هستی! چه بسیار در بامدادان و شامگاهان، یار و نامدار گشته، داشته‌ای! و روزگار به جایگزین بسنده نمی‌کند؛ کار در این باره به دست خدای بزرگ است؛ و هر زنده‌ای راه مرا می‌پیماید.

یادآوری: پنداری مصراع پایانی این سروده را خواجه شیراز بازآفرینی کرده، که گوید: هر آن کسی که درین حلقه نیست زنده به عشق

برو نمرده به فتوای من نماز کنید

۲. لطمه: سیلی، کشیده، ضربتی که بر روی زنده و در تعبیر قدما «طپانچه» خوانده می‌شد. ۳. در مقاتل الطالبيين (ط. نجف): أهل بيتاء.

۴. در مقاتل الطالبيين (ط. نجف)، درودها با رمز (ص، ع) آمده. همچنین به جاي «ثمال الماضين»، «ثمال الباقيين» دارد که درست تر نیز به نظر می‌رسد.

مؤلف گوید: یغمای شاعر<sup>۱</sup> اشعاری مناسب حال گفته است؛  
درجش را مناسب دیدم:

در سینه ز سودایِ تو خون شد دلِ زینب  
آه از دلِ زینب!  
جز اشکِ جگرگون چه بود حاصلِ زینب؟!  
آه از دلِ زینب!  
ای ابرِ بلا! بر سرِ این خوارِ دل‌افگار  
طوفانِ فنا بار  
آسان شود از مرگ مگر مشکلِ زینب!  
آه از دلِ زینب!  
با داغِ تو روزی که رود این تنِ غمناک  
دلِ خون شده در خاک  
آتش عوضِ سبزه دَمَد از گِلِ زینب  
آه از دلِ زینب!  
زین شعله‌جانسوز که از آتشِ بیداد  
در خشک و تر افتاد

۱. یغمای جندقی، شهرت میرزا رحیم، متخلص به «یغما» (۱۱۹۶ - ۱۲۷۶ ه. ق.)، از ابناء قریه خور از توابع بیابانک بود که در دربارِ محمدشاه قاجار تقریبی یافت و از این رو به تهران آمد. علاوه بر انواع شعر و نثر - از جد و هزل -، در خوشنویسی و تیراندازی و سوارکاری مهارت داشت. او از بهترین غزلسرایان عصر قاجار بشمارست. نگر: دایرةالمعارف فارسی (مصاحب)، ص ۳۳۶۱؛ و: دانشنامه شعر عاشورائی، ص ۸۷۳.

### چون خانه پُردود بُود محفلِ زینب

آه از دلِ زینب!

إمام - علیه‌السلام - با زینب - علیها السلام - فرمود: یا أُختی! لَوْ تَرِکَ الْقَطَا لَنَامَ، می‌فرماید: ای خواهر هرگاه دست از مرغِ قَطَا<sup>۲</sup> بردارند خواهد خوابید<sup>۳</sup>. زینب - علیها السلام - عرضه داشت: فَإِنَّمَا تَغْتَصِبُ نَفْسَكَ اغْتِصَابًا فَذَاكَ أَطْوَلُ لِحْزَنِي وَأَشْجَى لِقَلْبِي، عرضه می‌دارد: پس معلوم می‌شود خود تن به کشته شدن می‌دهی، پس این حال اندوه مرا طولانی‌تر و دل مرا محزون‌تر می‌نماید. این بگفت و غش کرده بر زمین درافتاد. إمام - علیه‌السلام - همی خواهر را قسم داد و او را برگرفت و به خیمه بُرد<sup>۴</sup>.

### زینب - علیها السلام - در روز عاشورا

مخفی نباشد که عرب کنیه و لقب «أُمُّ الْمَصَائِبِ» به زینب داده است و این خود حق است؛ چه اگر تصوّر شود مصائب آن حضرت مثل مرگ برادران و پسران یا یک پسر و سایر اقربا و جوانان هاشمی و

۱. با لختی دیگر از همین سُرودهٔ یغما، مندرج است در: اُنْهَار (چ سنگی)، ص ۸۴.

۲. «قَطَا: سنگ‌خوار، و آن طائری است کاکُلِ سیاه دارد» (خزینة الأمثال، ص ۱۶۸).

۳. این مَثَلی عربی است، و در مورد کسی به کار می‌رود که بی‌آنکه خود بخواهد به کاری ناخوش‌آیند وادارندش (نگر: فرائداللال، ۱۴۴/۲).

۴. اینجا پایانِ گفتاوردِ مؤلف از مقاتل الطَّالِبِین است؛ و البته اشعارِ یغما را در میانه اضافه کرد.

از برای عبارتِ مقاتل، نگر: مقاتل الطَّالِبِین (ط. نجف)، ص ۸۲ و ۸۳.

همچنين غربت و اسارت و سرپرستی نمودن از زنان و کودکان و وداع با برادر و عبور از قتلگاه و مشاهده غارت اموال و أسیری عيال سيد الشهداء - عليه السلام - و رفتن به كوفه با حال أسیری با اينكه آن شهر شهير مقرر خلافت و كرسی سلطنتشان بوده است و استماع شماتت اعدا و ترخم احبا كه شاعر عرب گوید:

فَلِرَحْمَةِ الْمُتَوَجِّعِينَ حَرَارَةٌ فِي الْقَلْبِ مِثْلَ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ<sup>۱</sup>

و صدمات طی راه شام نمودن و مجلس پسر زیاد و یزید را دیدن، پیدا می شود مناسب این کنیه و لقب با آن حضرت.

یکی از شعرا گوید:

آمدی تا به جهان ساقی ایام نریخت

بجز از زهر ألم هیچ به پیمانۀ تو

یک زن و طاقت اینقدر غم و رنج و ألم

آفرین باد به این همت مردانۀ تو

و دور نیست سخت تر وقتی و دشوارتر حالی که در سفر کربلا بر حضرتش گذشته، همان حال وداع با برادر بزرگوارش بوده است؛ چه، اگر تصور شود حالاتی را که بر قلب مبارکش مستولی بوده هنگام وداع با عزیزترین مردمان از حزن و خوف و أسف و ندم و قلق و دهشت و

۱. یعنی: دلسوزی تسلیت دهندگان و همدردی کنندگان سوزشی در دل پدید می آرد، که به شادکامی دشمنان در گرفتاری آدمی، می ماند.  
این بیت با اندکی تفاوت در ضبط، آمده است در: الکشکول لبهاء الدین محمد العاملی، ط. أعلمی، ۹۹/۱.



وحشت و وجد و شوق و انکسار، هرآینه مصیبتی فوق‌العاده تصوّر شده است.

و شرح وداع حضرت سیدالشهداء - علیه‌السلام - را با زینب - علیها‌السلام - ، بلکه با اهل‌بیت اطهارش کلیّه، در روایت معتبری ندیده‌ام؛ و همان اشارهٔ اجمالی که به حال زینب - علیها‌السلام - در حال وداع نمودم از برای بیان و شرح وداع کفایت می‌کند. و شعرا را در قضیهٔ وداع اشعار زیاد است و بیشتر نظر در وصف لسان‌الحال است. و من‌بنده به بعضی از منتخبات و غرر آن اشعار اشاره می‌کنم و پیروی عادت خود را در روایت اشعار می‌نمایم؛ چه، بنای بنده بر انتقاد و التقاط است، یعنی آنچه را در فنّ خطابه و شعر امتیازی دارد می‌نگارم و بقیه را نادیده می‌انگارم - هرچند ابیات محذوفه در خلال قصیده و مرثیه‌ای باشد که به نقل آن قصیده یا آن مرثیه پرداخته‌ام.

شاعر عرب گفته:

و إِلَيْكَ عَنِّي لَا تَقُلْ حَدِيثَ بَمَا	لَأَقِي الْحَسِينَ فَرَزَّهُ قَدْ شَفَّنِي
أَخْشَى عَلَيْكَ وَ أَخْشَى أَنْ يَخْرَجَ	الْأَرْوَاحَ مِنَّا مِنْ نَطَافِ الْأَعْيُنِ
وَ لئن أَبَيْتَ الْعَذْرَ فَاَجْلِسْ لِلْعِزَا	أَمْلِي لِسَمْعِكَ بَعْدَ مَا أَلْزَمْتَنِي
وَ اسْمَعْ وَ نُحْ وَ الطِّمِّمْ وَ سُقِّ	الْجَيْبَ حُزْنًا فِي عِزَاهِ وَ عِزَّنِي
حَيْثُ الْمَصَائِبِ جَمَّةٌ لَمْ أَدْرَ مَا	مِنْهَا أَقْصُ عَلَيْكَ إِذْ كَلَّفْتَنِي
أَمْصِيبةَ التَّوْدِيعِ يَوْمَ خُرُوجِهِ	إِذْ قَالَ: يَا جَدَاهُ عِنْدَكَ ضَمَّنِي

أَوْ قِصَّةَ التَّوْدِيعِ إِذْ نَادَى: أَلَا هَلْ مِنْ يَقْدُمِ لِي الْجَوَادِ فَنَتَشَنَّى<sup>۱</sup>  
أَمْ الْمَصَائِبَ نَحْوَهُ وَ تَقُول: يَا كَهْفِي وَ كَهْلِي يَا بَقِيَّةَ مَنْ فَنِي  
قَالَتْ لَهُ: إِنْ كُنْتَ تَقْبِلُ قَسْرَةَ قَبْلَ الْقِتَالِ إِلَيَّ الْمَدِينَةَ رَدَّنِي  
فَأَجَابَهَا: هَيْهَاتَ لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَعَفْنِي وَ نَامَ بِبَلِيلِهِ فِي الْمَوْطِنِ

مؤلف گوید: چندین سال قبل در کربلای معلّا - زادها الله تعالی  
شرفاً - مشرف بودم، شب عاشورائی بود که در محفلی ذاکر قوم بر  
منبر رفت و این اشعار را تلاوت نمود، فوق العاده بنده را گرفت و طرز  
ورود در مطلب و تمهید مقدمات و رقت و سلامت آن مرثیه جذبم  
نمود. سپس خیال نمودم این طرز مرثیه زیاده از حد مرغوب و بدیع  
است و خود به فارسی به این طرز چیزی انشا کنم؛ خدای - عزّ و جلّ -  
تأیید فرمود، این قطعه را به همان طرز انشا نمودم:

گفتی که بگویم به تو من شرح بلا را

توضیح کنم واقعه کرب و بلا را

تشریح کنم مایه اندوه جهان را

تفصیل دهم شرح غم و درد و عنا را

من خود متحیر، متفکر که سؤالت

در لجه پُر هول در انداخته ما را

۱. ظاهراً این بیت ناظر به گزارشی است که میان برخی مصیبت‌خوانان زبانزد بوده و  
البته از جهت صحت و أصالت مورد مناقشه و انتقاد جدی بعضی ناقدان واقع گردیده  
است.

درباره آن گزارش، نگر: لؤلؤ و مرجان، ط. فیضی، ص ۲۰۷ و ۲۰۸؛ و: تحریف‌شناسی  
عاشورا و تاریخ امام حسین (علیه‌السلام)، صحتی، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

دردی که فزونست حسابش ز شماره  
من خود به چه تقدیر دهم شرح شما را  
با اینهمه از خواسته‌ات روی نتابم  
زان رو که خموشی نبود شرط وفا را  
پس گوش فرادار و بریز آب ز چشمان  
وز گریه و زاری بگشا باز صدا را  
واندر عوض اشک، گشا خون ز دو دیده  
هم بر سر خود بیز کنون خاک عزا را  
مانا<sup>۱</sup> نشنیدی که چه بوده‌ست در آن روز  
در بارش خاکستر و خون حال سما<sup>۲</sup> را

۱. مانا: گویا، شاید.

۲. خون‌باریدن آسمان در پی شهادت سیدالشهداء - علیه السلام - ، از اخبار بسیار مشهوری است که از قدیمترین روزگاران در متون سنی و شیعی آمده است. از برای ملاحظه پاره‌ای از نصوص این گزارشها، نگر: تاریخ امام حسین علیه السلام، تدوین سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، ۷۵۶/۴ - ۷۹۳. در بعضی گزارشها از بارش خاکستر نیز سخن رفته است. این شهر آشوب - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - در مناقب آل ابی طالب علیهم السلام آورده است: «و فی حدیث میثم التَّمَار: و تمطر السَّمَاء دَمًا و رمادًا» (ط. دارالأضواء، ۶۲/۴). و حدیث میثم تمار - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - و أرضاه - که مورد عبارت اوست، آنست که شیخ صدوق - رَوَّحَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ - مجلس بیست و هفتم از آمالی‌اش را بدان افتتاح فرموده و عین عبارت گفتاورد ابن شهر آشوب در آن آمده (نگر: آمالی ی صدوق، ط. کمره‌ای، ص ۱۲۷).

یا چونکه گرفتند ره آب بر اطفال  
در سینه آنان چه اثر بود ظما را  
یا وقتِ وداعِ شهِ مظلوم چه دیدند  
اهلِ حرمش، درد و آلم، رنج و عنا را  
یا خود چه بیان کرد به هنگامِ جدائی  
با اهلِ حرم عزم چو می‌داشت غزا را  
یا چونکه علی‌اکبر او جانب میدان  
می‌رفت چه می‌دید در آن سرورِ سارا<sup>۱</sup>  
یا وقتِ وداعِ علی‌اصغر که ز پیکان  
حلقش ببردند چه‌سان دید جفا را  
یا چونکه دو دست از تنِ عباس جدا گشت  
بشکست چه‌سان بازوی شاه شهدا را  
یا چون که رسیدند سرِ گشته آن شاه  
چون بود پریشانیِ احوالِ نسا را  
یا زینبِ مظلومه چو آن پیکرِ صدچاک  
می‌دید چه‌سان داشت ز دل شور و نوا را  
حقاً که ز خاطر نرود محنت این غم  
هرکس که به یاد آیدش این کرب و بلا را<sup>۲</sup>  
اینک چند قطعه فارسیه از شعرا می‌نگارم:

---

۱. سارا: خالص، بی‌آمیختگی.

۲. این سروده را مؤلف در آنهاز (چ سنگی، ص ۴۹ و ۵۰) هم آورده است.

شاعری گفته:

سلطان مظلوم با بیکسان گفت: یک لحظه باید ترکِ فغان کرد  
زینب در افغان کای جانِ خواهر! بارِ مصیبت پشتم گمان کرد  
کُلثومِ محروم با شاهِ مظلوم این الوداع [و] آن الأمان کرد  
کای شاهِ بی‌یار! ما بی‌کسانیم بایست رحمی بر بیکسان کرد  
آن‌دم در آن دشت افتاد شوری شوری که شرحش نتوان بیان کرد<sup>۱</sup>  
دیگری در ضمن شرح قتال آن حضرت گفته:

با مرکب آمدش، دُخت شه عراق چون نزد مصطفی، جبریل با بُراق  
برشد ز خیمه‌گاه، فریاد الفِراق جمعی در اشتیاق، قومی در احتراق  
دیگری گوید:

آنقَدْر وقتی باقی نمانده کز دفتر عمر نامم شود حَک  
شد نوبت من در خون طپیدن مرگِ نو تو بادا مبارک  
حالم چو در رزم گردد مشوَش جسمم چو از تیر گردد مشبک  
جز تو ندارند پشت و پناهی زنهای بی‌کس، اطفالِ کوچک  
چون کودکانم گردند بی‌باب زیشان مباشید یک‌لحظه مُنفک  
ای خواهر من! وقتِ جدائیسْت هَذَا فِرَاقُ بَیْنِی وَ بَیْنِک!  
جودی<sup>۲</sup> گوید:

۱. این شعر - با یک بیتِ افزون - در آنهار (چ سنگی، ص ۵۷) آمده است.  
۲. عبدالجواد متخلص به «جودی» (درگذشته به سال ۱۳۰۲ هـ . ق.)، از سرایندگان شیفتهٔ اهل‌بیت - علیهم‌السلام - بود که سروده‌هایی غالباً درخورِ فهمِ همگان در

ای شه خوبان، مه سپهرِ امامت! جانبِ میدانِ روی، برو به سلامت  
با تو اگر آدمم به روضهٔ رضوان بی تو سوی شام می‌روم بغرامت  
از تو طمع می‌بریدم ای که فکندی بر لبِ شطِّ فرات بارِ اقامت!<sup>۱</sup>  
صبحی<sup>۲</sup> گفته - و لِّلَّهِ دَرُّهُ - :

چون شد بساطِ آلِ نبی در زمانه طی

آمد بهارِ گلشنِ دین را زمانِ دی

یثرب به باد رفت به تعمیرِ ملکِ شام

بطحا خراب شد به تمّایِ ملکِ ری<sup>۳</sup>

←

موضوعاتِ ولایتی، خاصهٔ واقعهٔ کربلا، به یادگار نهاده است. وی که - گفته‌اند: - از راه قنّادی روزگار می‌گذرانید، در آستانِ قدسِ رضوی، در نزدیکی مزارِ شیخِ بهائی، به خاک سپارده شده است. جودی از مردمِ عنبران بود که دیهی است از ناحیهٔ طُرّقه. نگر: دانشنامهٔ شعرِ عاشورائی، ص ۹۳۶.

۱. در آنهار (چ سنگی، ص ۵۵) آمده است، با این دو بیتِ افزون‌تر:

باش که دیدارِ آخرینِ تو بینم وعدهٔ دیدارِ چون دهی به قیامت  
یک دلِ خونین و بارِ اینهمه ماتم گرنه تحمل کند، نه جایِ ملامت!

۲. حاج سلیمان کاشانی معروف به «صبحی بیدگلی» (درگذشته به سالِ ۱۲۰۷ ه. ق.)

از شاعرانِ مهمّ سبکِ بازگشت است و استاد فتحعلی خان صبا.

زندگانیِ وی از راهِ زراعت می‌گذشت و غالبِ روزگارِ خویش را در قریهٔ بیدگلِ کاشان سپری کرد. سرانجام نیز همانجا به خاک رفت. صباحی با امرایِ زندیه و - سپس - قاجاریهٔ مربوط بود.

نگر: دانشنامهٔ شعرِ عاشورائی، ص ۸۴۳.

۳. اشارهٔ سَراینده به وعدهٔ فرمانروائیِ ری است که به عُمَر بنِ سعد داده بودند تا راضی شود به جنگِ امامِ حسین - علیه‌السّلام - رود.

### سرگشته بانوانِ حَرَمِ گِردِ شاهِ دین

چون دخترانِ نَعَش<sup>۱</sup> به پیرامنِ جُدی<sup>۲</sup>  
عَمَانِ سامانی<sup>۳</sup> در وصف حرکت سیدالشهدا - صلواتُ اللّٰهِ علیهِ -  
به میدان کارزار پس از وداع آلِ اطهار گوید:

خواهرش بر سینه و بر سر زنان	رفت تا گیرد برادر را عنان
سیل اشکش بست بر شه، راه را	دود آهش کرد حیران شاه را
در قفای شاه رفتی هر زمان	بانگ مهلا مهلنش <sup>۴</sup> بر آسمان
کای سوار سرگران! کم کن شتاب	جان من لختی سبک تر زن رکاب
شه سراپا گرم شوق و مست ناز	گوشه چشمی به آن سو کرد باز

۱. مُراد «بنات النعش» است که نام مجموعه‌ای است از ستارگان.

۲. ایهامی که سراینده در کار آورده است، بر دیده‌وران پوشیده نیست.

۳. در آنها (چ سنگی، ص ۷۹) آمده است، با این بیت‌های افزون‌تر:

آمد به سوی مقتل و بر هر که می‌گذشت

می‌شُست ز آب دیده غبار از عذارِ وی

بنهاد رو به روی برادر که: یا اُخا!

در برکشید تنگ پسر را که: یا بُئی!

غمگین مباش کامدمت اینک از قفا

دل شاد دار می‌رسمت این زمان ز پی

۴. میرزا نورالله عمّانِ سامانی (۱۲۵۸ - ۱۳۲۲ ه. ق.)، سراینده عرفانگرای روزگارِ

قاجار، از اهلی «سامان» - در نزدیکی اصفهان و از توابع چهارمحال و بختیاری - است.

منظومه عرفانی او در باب حادثه کربلا، موسوم به گنجینه‌الأسرار، - که بارها طبع

گردیده -، نام او را بلندآوازه ساخته است.

نگر: دانشنامه شعر عاشورائی، ص ۱۰۰۴.

۴. «مهلا مهلا» یعنی: درنگ کن، درنگ کن.

دید مشکین موئی از جنسِ زنان  
پس ز جان بر خواهر استقبال کرد  
همچو جانِ خود در آغوشش کشید  
کای عنانگیرِ من! آیا زینبی؟  
پیش پایِ شوق، زنجیری مکن  
با تو هستم - جانِ خواهر! - همسفر  
خانه سوزان را تو صاحب خانه باش  
جانِ خواهر! در غم زاری مکن  
مِعْجَر از سر، پرده از رُخ وامکن  
هست بر من ناگوار و ناپسند

و هم شاعر مزبور خویشتن را مخاطب داشته می گوید:

ای سخنگو! لحظه ای خاموش باش  
تا بینم از سرِ صدق و صواب  
[گفت زینب در جواب آن شاه را  
عشق را<sup>۴</sup> از یک مَشیمه زاده ایم  
تربیت بوده است بر یک دشمنان  
ای زبان! از پای تا سر گوش باش  
شاه را زینب چه می گوید جواب  
کای فروزان کرده مهر و ماه را!]<sup>۳</sup>  
لب به یک پستانِ غم بنهاده ایم  
پرورش بر جیبِ یک آغوشمان

۱. یعنی قامتِ مبارک را - در حالی که سوار بود - خَمانید تا سرش به صورتِ خواهر  
رسد.

۲. این آیات با اندکی تفاوت در ضبط آمده است در: گنجینهٔ أسرار، ط. افراسیابی،  
صص ۷۶ - ۸۰ (در واقع مؤلف انتخابی از این بخش منظومهٔ عُمَان سامان داده است).

۳. از گنجینهٔ أسرار (گنجینهٔ الأسرار) طبع افراسیابی افزوده شد.

۴. در أصل: ما. بنا بر گنجینهٔ أسرار (گنجینهٔ الأسرار) طبع افراسیابی اصلاح شد.



تا کنیم این راه را<sup>۱</sup> مستانه طی هر دو از یک جام خورده‌ستیم می  
هر دو در انجام طاعت کاملیم هر یکی امرِ دگر را حاملیم  
تو شهادت جُستی ای سَبَطِ رسول! من آسیری را به جان کردم قبول<sup>۲</sup>  
و سید محقق معاصر، سید محسن عاملی - خَلَدَ اللَّهُ ظِلَالَهُ - ، در  
کتاب لواعج الأشجان پس از اینکه می‌نگارد: حضرت سیدالشهداء -  
صلواتُ اللَّهِ علیه - از طعن صالح بن وهب مزنی - لَعَنَهُ اللَّهُ - از اسب به  
زمین در افتاد به قسمی که رخساره‌ راستش به زمین رسید، و از آن پس  
برخاست، گوید: خواهرش زینب - عَلِيَّهَا السَّلَام - به در خیمه بیرون  
آمد و فریاد می‌نمود: وا أخاه! وا سَيِّداه! وا أهل بَيْتاه! لَيْتَ السَّمَاءَ أَطْبَقَتْ  
عَلَى الْأَرْضِ وَ لَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ؛ و درین وقت عُمَرُ سَعْد -  
عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ - نزدیک آمده بود؛ زینب با وی فرمود: یا عُمَرُ! أَيْ قَتَلَ  
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟! عُمَرُ بگریست چنانچه اشکش بر رخساره  
و ریشش بریخت و رو از زینب - عَلِيَّهَا السَّلَام - برتافت و جوابی  
نگفت. حضرتش باز فریاد زد: وَيْلَكُمْ أَمَا فَيْكُمْ مُسْلِمٌ؟! هم کسی جواب  
نگفت<sup>۳</sup>.

میرزا یحیی الاصفهانی<sup>۴</sup> - سَلَّمَهُ اللَّهُ - در این معنی گوید:

۱. در اصل: اینراهر. بنا بر گنجینه‌ اسرار ( گنجینه‌ الأسرار ) طبع افراسیابی اصلاح گردید.

۲. گنجینه‌ اسرار، ط. افراسیابی، ص ۸۰ و ۸۱.

۳. لواعج الأشجان، ط. دارالأمیر، ص ۱۴۳.

۴. شادروان سیدمصلح‌الدین مهدوی - طاب ثراه - در تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان

نالهاش چه<sup>۱</sup> از مقتل سوی خیمه گاه آمد  
دخت مرتضی زینب تا به قتلگاه آمد  
با خروش واغوثاه در بر سپاه آمد  
در کدام دین واجب قتل بیگناه آمد  
وه که کافران دارند ننگ از این مسلمانی!

←

اصفهان (چاپ کتابفروشی ثقفی اصفهان، ۱۳۴۸ ه. ش.، ص ۵۴۷ و ۵۴۸، ش ۱۰۴۹) می نویسد: «آقا میرزا یحیی مدرس بیدآبادی، معروف به کاشی یز، فرزند محمد اسماعیل از احفاد ملامحمدباقر محقق سبزواری، عالم فاضل اديب شاعر متخلص به «یحیی»، در حدود سال ۱۲۵۴ متولد گردیده و در اصفهان و نجف از محضر عده ای کثیر از فحول علما همچون شیخ أنصاری و حاج شیخ محمدباقر مسجدشاهی و آقا شیخ محمدباقر همدانی و آقا میرزاحمدباقر و آقامیرزا محمدهاشم چهارسوقی و آخوند ملامحمد کاشانی مستفیض گشته و علوم غریبه را از مآلهادی سدهی که استاد این فن بوده و عده ای از آن آموخته اند، فرا گرفته. سپس سالها در خانه خود، جنب مسجد سید، حوزه درس گسترده. عمده تخصص او در ادبیات بوده. به عربی و فارسی شعر می گفته و بخصوص مرثی او مورد توجه مداحان و مرثیه سرایان بوده؛ هر روز به منزل او آمده و در دفاتر و بیاضهای خود آن را ثبت می نمودند و پس از حفظ کردن در مجالس روضه و ذکر، آن را می خوانده؛ و تقریباً چندین سال مرثیه خوانی در اصفهان منحصر به اشعار او بود. از آثارش، ۱. دیوان اشعارش قریب شش هزار بیت، ۲. مرآة المصنف در شرح حال حاج میرزاحمدرضا کلباسی به طبع رسیده است. قریب نود و پنج سال عمر نموده. سرانجام در شب چهارشنبه ۵ ذی قعدة الحرام سال ۱۳۴۹ وفات یافته در صحن تکیه میرزا رفیعا مدفون گردید که اکنون آن را تسطیح نموده اند...».

۱. کذا فی الأصل. «چه» در این شعر بدل «چو» نوشته شده؛ و چنین کاربُردی در متون عصر صفویه تا همین اواخر گهگاه دیده می شود.

زن که در دل هر سنگ ناله‌اش کند تأثیر  
زان سپاه سنگین‌دل کس نگشت عبرت‌گیر  
حمله‌ور به شه گشتند با سنان و تیغ و تیر  
شد چه عرصه محشر همچو روز دار و گیر  
از زمین جدا یک نی آفتاب نورانی

جودی گوید:

دید چون زینب محزون که زمین می‌لرزد  
شط به موج آمده و ماء معین می‌لرزد  
مانده از کار فلک، عرش برین می‌لرزد  
مانده ز اوراد ملک، روح آمین می‌لرزد  
شد سراسیمه و چون رعد در افغان آمد  
موکنان مویه‌کنان جانب میدان آمد  
محشری دید در آن دشت پدیدار شده  
روز در چشم دو عالم چو شب تار شده  
بانگ کوس است که بر گنبد دوار شده  
دامن دشت ز خون یکسره گلنار شده  
پسر فاطمه از اسب نگون گردیده  
پای تا سر قد او غرقه به خون گردیده  
زد به سر دست غم و جانب صحرا بدوید  
با دو صد ناله به نزد عمّار سعد رسید

گفت: ای حق نبی داده به انعام یزید!  
این حسین است که سازند به صد کینه شهید  
به چه تقصیر تو امروز جوابش ندهی  
به لب آب کُشی تشنه و آبش ندهی  
پسرِ سعد ازین گفته جانسوز گریست  
شرم کرد از رخ او، جانب زینب نگریست  
پس بگفتا که: درین حال بگو فائده چیست؟  
زخم کاری به حسین تو نه ده باشد و بیست  
گر من او را نکشم زخم فراوان کشدش  
نیزه جور سنان، ناوک پیکان کشدش  
دختر فاطمه چون از پسر سعد عنید  
گشت مأیوس، بیامد به بر شمر پلید  
گفت: دائم نکند بر تو اثر گفت و شنید  
می‌کشی تشنه حسین را به تمنای یزید  
مهلتی تا به سوی قبله کشم پایش را  
سایه از معجر نیلی کنم اعضایش را  
مؤلف گوید:

زیارت معروفه به «زیارت ناحیه» که شیخ مفید - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - نسبت به روایت می‌دهد و مروی عنه را ذکر نمی‌کند<sup>۱</sup>، و صاحب مزار

---

۱. نگر: بحار الأنوار، ۳۱۷/۹۸ - که از مزار شیخ مفید (ره) نقل می‌فرماید.

کبیر، چنانچه علامه مجلسی - قدس الله نفسه الزکیه - می‌نویسد، می‌گوید: این زیارت از ناحیه مقدسه حضرت صاحب‌الامر - صلوات الله علیه - به سوی یکی از ثواب حضرت در آمد<sup>۱</sup>، دلالت می‌کند وقت شهادت حضرت سیدالشهداء - صلوات الله علیه -، زینب و سایر زنان به چشم خود این رزیه را نگران بوده‌اند چنانچه در آن زیارت است: فَلَمَّا رَأَيْنَ النَّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْرَبًا وَ نَظَرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُوبِيًّا بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ لَا طِمَاتِ الْوُجُوهِ<sup>۲</sup>، إلخ.

و مؤید این دعوی است اشعاری که شیخ جلیل محمد بن شهر آشوب - قدس الله نفسه الزکیه - در مناقب نقل می‌کند از پیرمردی که در محضر امام موسی کاظم - علیه السلام - در مرثیه حضرت سیدالشهدا - علیه السلام - فروخوانده است و آن آیات از جدش بوده است:

عجبت لمصقول علاک فرنده      یوم الهیاج و قد علاک غبارُ  
ولأسهم نفذتک دون حرائر      یدعون جدک و الدّموع غزائرُ  
الا تغضضت السّهام و عاقها      عن جسمک الإجلال و الإکبارُ<sup>۳</sup>  
ثقة الاسلام - قدس الله نفسه الزکیه - در کتاب مقدس کافی روایت فرموده چون حسین بن علی - علیهما السلام - شهید شد دشمنان

۱. بحار الأنوار، ۳۲۸/۹۸.\*

۲. بحار الأنوار، ۳۲۲/۹۸. همچنین، نگر: همزه نور، طالقانی، ۱۴۴/۲ و ۱۴۵.

۳. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (ط. دار الأضواء)، ۳۴۴/۴ (با ضبط «تغضضت» به جای «تغضضت»).

این سروده مقایسه شود با: المنتخب طریحی، ص ۸۳.

إرادة نمودند تا اسب بر بدنش راه برند، از این رو فضّه به زينب گفت: ای سيده من! نوبتي سفينه<sup>۱</sup> را سفينه بشکست و به جزيره [ای] دررفت، ناگاه شيري نمودار گشت، با وی گفت: ای أبوالحارث! من غلام آزاده پيغمبر خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - می باشم. شير چون این بشنيد در جلو سفينه همهمه نمود تا به راهش رسانيد؛ و این وقت هم شيري در گوشه خفته است، مرخص فرما تا به سوی او روم و او را از آنچه این قوم فردا خواهند نمود آگهی دهیم. فضّه نزد شير رفت و گفت: ای أبوالحارث! وی سر بلند نمود. فرمود: آیا دانی چه إرادة دارند که فردا با أبو عبد الله معامله نمایند؟! إرادة دارند اسب بر پشتش راه برند! چون شير چنین شنيد بيامد تا دستها بر بدن حسين - عَلَيْهِ السَّلَام - نهاد، و چون سواران آمدند و شير را دیدند عُمَرُ سَعْد - لَعَنَهُ اللهُ - با آنها گفت: فتنه ايست، آن را دامن مزويد، برگرديد؛ و آنها برگشتند<sup>۲</sup>.

### زينب - عليها السلام - در يازدهم محرم

نُذِبَةُ زَيْنَب - عَلَيْهَا السَّلَام - رَا سَيِّدَ بَنِ طَاوُسٍ - رَجِمَهُ اللهُ - دَر رَوْزِ عَاشُورَا نَوِشْتَه<sup>۳</sup> وَ لِي بَعْضِي تَصْرِيحٌ نَمُودَه اَنْدَ كَه دَر يَازدَهَم وَ هَنْگَام

۱. «سفینه» از ولامندان (/ موالی) رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بوده است. تفصیل را، نگر: سلمان محمدی أبو عبد الله پاریسی، ص ۳۶.  
۲. أصول کافی، با ترجمه و شرح مرحوم آية الله كمره‌ای، ج ۳، ۳۴۲/۳ و ۳۴۴ (باب مؤلِدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَام، ح پس از ۷).  
۳. نگر: الملهوف، ط. حسون، ص ۱۸۰.

رحیل به کوفه بوده است<sup>۱</sup>، و مؤید آن، این که اگر در اوان حرکت به کوفه نبوده قسم دادن کوفیان بر مرور بر قتلگاه حضرت سیدالشهداء - صلوات الله علیه - به حسب ظاهر راهی نداشته، زیرا خود می توانسته اند به قتلگاه بروند، جز آنکه گوئیم کوفیان مانع بوده اند؛ و باز مؤید یازدهم، لفظ مرور است.

به هر حال سید روایت نموده که: زنها گفتند: به حق خدا ما را در قتلگاه حسین مرور دهید، و چون در کشتگان نگریستند فریاد کردند و بر روهای خود زدند. حمید بن مسلم گوید: به خدا سوگند فراموش نمی کنم زینب دختر علی را در حالی که بر حسین ندبه می نمود و با صدائی اندوهگین و دلی شکسته حزین می فرمود: وامحمداه! صَلَّيْ عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ! هَذَا حُسَيْنٌ<sup>۲</sup> مُرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ<sup>۳</sup>، وَ بِنَاتِكَ سَبَايَا إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَ إِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ إِلَى عَلِيِّ الْمُرْتَضَى<sup>۴</sup> وَ إِلَى حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ! وامحمداه<sup>۵</sup>! هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ يَسْفَى<sup>۷</sup> عَلَيْهِ الصَّبَا<sup>۶</sup>، قَتِيلِ أَوْلَادِ الْبَغَايَا، حَزَنَاهُ<sup>۹</sup> يَا كَرِيَاهُ<sup>۱۰</sup> الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ<sup>۱۱</sup> يَا أَصْحَابِ

۱. سنح: زَيْنَبُ الْكُبْرَى عَلَيْهَا السَّلَام، التَّقْدِي، ص ۱۰۲؛ وَ: السَّيِّدَةُ زَيْنَبُ رَائِدَةُ الْجِهَادِ فِي الْإِسْلَامِ، الْقَرَشِي، ص ۲۷۴.
۲. در ملهوف: + بالعراء.
۳. در ملهوف: + واثكلاه.
۴. در ملهوف: + و إلى فاطمة الزهراء.
۵. در ملهوف: + سيد الشهداء.
۶. در ملهوف: + و.
۷. در ملهوف: تسفى.
۸. در ملهوف: ريح الصباء.
۹. در ملهوف: واحزنناه.
۱۰. در ملهوف: واكرياه عليك يا ابا عبد الله.
۱۱. در ملهوف: + صلى الله عليه وآله.

محمداه<sup>۱</sup> هؤلا ذرية المصطفى يساقون سوق السبايا؛ و في بعض الروايات:  
يا محمداه<sup>۲</sup> بناتك سبايا و ذريتك مقتلة، تسقى<sup>۳</sup> عليهم ریح الصبا<sup>۴</sup>، و هذا  
حسين مجزوز<sup>۵</sup> الرأس من القفا، مسلوب العمامة و الرداء<sup>۶</sup>! بأبي من<sup>۷</sup> عسكره  
في يوم الاثنين نهبا! بأبي من فسطاطه مقطع العري! بأبي من لا هو<sup>۸</sup> غائب  
فيترجى و لا جريح فيداوى! بأبي من نفسى له الفدا<sup>۹</sup>! بأبي المهموم حتى  
قضى! بأبي العطشان حتى مضى! بأبي من شبيهه تقطر<sup>۱۰</sup> بالدماء! بأبي من جدّه  
رسول الله السماء! بأبي من هو سبط نبي الهدى! بأبي محمد المصطفى! بأبي  
خديجة الكبرى! بأبي على المرتضى<sup>۱۱</sup>! بأبي فاطمة الزهراء سيدة النساء!  
بأبي من ردت عليه الشمس حتى صلت<sup>۱۲</sup>!

زينب - عليها السلام - در ندبه خود می گوید: وا محمد! پادشاه  
آسمان بر تو درود فرستد. این حسین تو است که آغشته به خون  
خویشتن و پاره پاره تن است و این دختران تو اند که اسیر شده اند!  
شکایت به حضرت خداوند است و به سوی محمد مصطفی و علی  
مرتضی و حمزه سیدالشهدا! ای محمد! این حسین است که در بیابان

۱. در ملهوف: یا أصحاب محمد.
۲. در ملهوف: و امحمداه.
۳. در أصل: تسقى. بنا بر ملهوف اصلاح گردید.
۴. در ملهوف: ریح الصباء.
۵. در ملهوف: محزوز.
۶. در ملهوف: الرداء.
۷. در ملهوف: + أضحى.
۸. در ملهوف، «هو» نیامده است.
۹. در ملهوف: الفداء.
۱۰. در ملهوف: يقطر شبيهه (بجای «شبيهه تقطر»).
۱۱. دو فقره ( / جمله) ی اخیر در ملهوف مؤخر و مقدم آمده است.
۱۲. نگر: الملهوف (ط. حسون)، ص ۱۸۰ و ۱۸۱.



افتاده، باد صبا خاک بر بدنش می‌ریزد، زنازاده‌ها او را کشتند، یا حزناه! یا کرباه! امروز جدّم رسول‌خدا وفات نموده! ای أصحاب محمّد! اینان ذرّیّه محمّدند که مانند کنیزان آنها را می‌رانند. و در برخی از روایات است: گفت: ای محمّد! دختران تو اسیب و ذرّیّه تو دستخوش شمشیرند، باد صبا خاک بر آبدانشان می‌ریزد، و این حسین است که سرش را از قفا بریدند و عمامه و رداش را بردند! پدرم فدای آنکه روز دوشنبه لشکرش دستخوش غارت گشت! پدرم فدای آنکه بند خیمه‌اش گسیخته گشت! پدرم فدای آنکه نه مسافر است که امید رجوعش باشد و نه مجروح است تا مداوی شود! پدرم فدای آنکه جانم فدای اوست! پدرم فدای آنکه تا آنگاه که از جهان برفت مهموم بود! پدرم فدای آنکه تا وقت مرگ تشنه بود! پدرم فدای آنکه از موی سپیدش خون می‌چکد! پدرم فدای آنکه جدّش فرستاده خدای آسمانست! پدرم فدای آنکه نواده نبیّ هدایت است! پدرم فدای محمّد مصطفی! پدرم فدای خدیجه کبری! پدرم فدای علی مرتضی! پدرم فدای فاطمه زهرا سیدّه نساء! پدرم فدای آنکه خورشید از برای او برگشت تا نماز خواند!

حُمَید گوید: به خدا سوگند تمام دوستان و دشمنان از این سخنان به گریه درآمدند!<sup>۱</sup>  
مؤلف گوید:

---

۱. نگر: الملهوف (ط. حسون)، ص ۱۸۱.

اینکه زینب - عَلِيهَا السَّلَام - می‌گوید: این حسین است که سرش را از قفا بردند، مقصود این است که قاتل در آن وقت عقب سر آن حضرت بوده، زیرا اخبار مستفیضه دلالت دارد که شهادت آن حضرت به نحو معهود از گلو بوده است، چنانچه مرویست: **ثُمَّ جَعَلَ يَضْرِبُ بِسَيْفِهِ مَذْبِحَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ**<sup>۱</sup>؛ باز مرویست: **فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقَةِ الشَّرِيفِ**<sup>۲</sup>؛ **أَيْضًا فِي زِيَارَةِ نَاحِيَةِ** است: **وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ وَ مَوْلِعٌ<sup>۳</sup> سَيْفُهُ عَلَى نَحْرِكَ**<sup>۴</sup>.

بالجمله در شرح گفتگوی زینب - عَلِيهَا السَّلَام - به زبان حال و مقال در وقت عبور بر قتلگاه، شعرا را مرثی بسیار است؛ پاره [ای] از منتخبات آن را نگارش می‌دهم:

محتشم - عليه الرحمه - گفته<sup>۵</sup>:

۱. این عبارت را کمال‌الدین محمد بن طلحه‌ی شافعی در مطالب السؤول (ط. ماجد بن أحمد العطية، ۷۹/۲) آورده است و اربلی در كشف الغمه (ط. إسلامية، ۲۳۲/۲) از مطالب السؤول نقل کرده.

در متن مطالب یک «فی» پس از «بسیفه» آمده که در گفتاورد اربلی نیست و گفتاورد اربلی مطابق متن ماست.

۲. الملهوف (ط. حسون)، ص ۱۷۶.

۳. در أصل: مولع. بنا بر بحار الأنوار اصلاح گردید.

۴. بحار الأنوار، ۳۲۲/۹۸.

در باب ضبط نص این فقره، و پاره‌ای ضبطهای دگرسان، نگر: همزه نور، طالقانی، ۱۵۱/۳ - ۱۵۴.

۵. منتخباتی است از بندهای هشتم و نهم و دهم ترکیب‌بند مشهور محتشم (چاپ شده در: دیوان محتشم، ط. گرکانی، ص ۲۸۳ و ۲۸۴؛ با تفاوت در ضبط نص).

در حربگاه چون ره آن کاروان فتاد  
شور و نشور<sup>۱</sup> واهمه را در گمان فتاد  
هم بانگ نوحه غلغله در شش‌جهت فکند  
هم‌گریه بر ملائک هفت‌آسمان فتاد  
شد وحشتی که شور قیامت بکرد راست  
چون چشم‌آهل‌بیت برآن کشتگان فتاد  
هرچند بر تن شهدا چشم‌کار کرد  
بر زخمهای کاری تیر و سنان فتاد  
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان  
بر پیکر شریف‌امام زمان فتاد  
بی‌اختیار نعره هَذَا حُسَيْنِ ازو  
سَر زد چنانکه آتش ازو در جهان فتاد  
پس با زبان پُرگله آن بَضْعَةَ الْبَتُولِ  
رو در مدینه کرد که: يَا أَيُّهَا الرَّسُول!  
این کُشته فتاده به هامون حسین تست  
وین صید دست و پا زده در خون حسین تست  
این ماهی فتاده به دریای خون که هست  
زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست

پس روی در بقیع و به زهرا خطاب کرد  
مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد  
کای مونس شکسته دلان! حال ما ببین  
ما را غریب و بی‌کس و بی‌آشنا ببین  
أولاد خویش را که شفیعان محشرند  
در ورطه عقوبت اهل دغا ببین  
تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر  
سرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین  
سینا گوید:

چون سر نعش برادر زینب محزون گریست  
کوه با سنگین دلی از ناله او خون گریست  
یک به یک خون جراحاتش ز سیل اشک شست  
نرگش از بس ز غم بر آن تن گلگون گریست<sup>۱</sup>  
وصال - علیه الرحمه - گوید:  
آه از دمی که دختر زهرا به روی خاک  
افتاده دید آن تن مجروح چاک‌چاک

---

۱. در آنها (چ سنگی، ص ۵۴ و ۵۵) - بدون تصریح به نام قائل، و با این سرنویس که:  
«بعضی از اهل عصر گوید» - آمده است، با این بیت افزون:  
بر سر نسرين و گل از دیده ابر بهار  
دیده اهل حرم بر تشنگان افزون گریست

در تاب رفت و از شتر افتاد بر زمین  
چون نور آفتاب که افتد میان خاک  
در بر کشید آن تن و از سینه برکشید  
آهی که شعله‌اش ز سَمَك رفت تا سماک<sup>۱</sup>  
گفت: ای به خون طپیده! نه هنگام خفتن است  
برخیز کاهل بیت تو افتاده در هلاک  
آه این منم فگار و توئی خفته بر زمین  
یا لَیْتَ مِتُّ قَبْلَکَ وَ الْیَوْمَ لَا أَرَاکَ  
هُمَا گوید:  
در قتلگاه خواهر غم‌پرور حُسَین  
می‌گفت چون گرفت به بر پیکر حُسَین:  
ای کشته‌ای که باد فدای تو جان پاک!  
بی غُسل<sup>۲</sup> اوفتاده چرا پیکرت به خاک!؟

---

۱. «سَمَك» به معنای «ماهی» است، و مجازاً بر أعماقِ زمین نیز اطلاق می‌شود، زیرا در باور کثیری از قداما زمین بر شاخِ گاوی بود و آن گاو بر پشتِ ماهی قرار داشت؛ پس، ماهی بغایت در فُرو دستِ زمین بود.

«سَمَاک»، دو ستاره است در صورتِ فَلَکِیِ سنبله و عَوَا، و مجازاً بر آسمان اطلاق می‌گردد.

۲. شهید در معرکه، در فقه اسلامی حاجت به غُسل ندارد. این حکم در حَقِّ شهیدانِ عادی جاری است، تا چه رسد به پیشوای شهیدان و سَرَوَرِ سُرُخ‌رویانِ حضرتِ دوست، مولای ما حُسَین - صلواتُ اللّٰه و سلامُهُ عَلَیْهِ، وَ رَزَقْنَا اللّٰهَ شَفَاعَتَهُ وَ ثَبَّتْ لَنَا

برخیز کودکان جگرخون خویش بین  
تا چند خفته‌ای تو در این دشت هولناک!<sup>۱</sup>  
جودی گوید:  
آخر از کویِ تو با دیده‌گریبان رفتم  
آمدم با تو و با لشکرِ عدوان رفتم  
گر تو با جمله شهیدان سویِ جنت رفتی  
من سویِ شام به همراهِ اَسیران رفتم  
عهد ما بود که تو کُشته شوی بر لبِ آب  
تو وفا کردی و من بر سرِ پیمان رفتم  
به سرِ نعشِ تو نگذاشت بمانم چون شمر  
با سرِ پاک تو - ای مهرِ درخشان! - رفتم<sup>۲</sup>

←

قَدَمَ صِدْقٍ مَعَهُ. پس این که برخی مرثیث‌گویان از بی‌غسل افتادنِ پیکرِ آن سَرَوَرِ سَرَفَرَّازِ سخن رانده‌اند، از سرِ سهو و بی‌دقتی است. (یادآوریِ اَسْتَاذِنَا الْعَلَامَةَ وَ شَيْخِنَا فِي الْإِجَازَةِ، آیه‌اللّهِ سَيِّدِ مُحَمَّدِ رَضَا حُسَيْنِي جَلَالِي - أَدَامَ اللّهُ إِجْلَالَهُ -).

به سُرودهٔ پیرِ هُشیوارِ بلخ:

- خون شهیدان را ز آبِ اُولی‌ترست وین خطا از صد صوابِ اُولی‌ترست!
۱. هر سه بیت در دیوانِ هُمایِ شیرازی (به کوششِ اَحْمَدِ کَرَمِي، ۱۰۲۷/۲ و ۱۰۲۸) هست - با این تفاوت که پیش از لَفْظِ «کودکان» یک «و» اضافه دارد. هُما را چکامه‌ای جداگانه در گزارشِ رنج و مصائبِ حضرتِ زینب - سلام اللّهُ عَلَيْهَا - هست. نگر: دیوانِ هُمایِ شیرازی، ۱۰۳۴/۲ و ۱۰۳۵.
  ۲. آمده است در اُنْهَارِ (چِ سَنَگِي، ص ۷۱). همچنین با آیاتی دیگر در منتخب‌التواریخ (ص ۳۲۹) آمده.

دیگری گفته:

چه<sup>۱</sup> رسید زینب مبتلا، سوی قتلگاه ز ابتلا  
رَأَتْ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا، وَ عَلَى التُّرَابِ مُعَسَّلًا  
بدنش ز خون شده لاله‌گون، ز نجوم زخم تنش فزون  
بگرفته دور وجود آن سپه مصیبت و ابتلا  
ز تجلیات جلال حق، شده مُصْحَفَانِ ورق ورق  
ز وفا نوشته به هر ورق، که: أَنَا الشَّهِيدُ بِكَرْبَلَا  
فَتَكَبَّرَتْ وَ تَهَلَّلَتْ وَ تَصَارَخَتْ وَ تَعَوَّلَتْ  
و مشت إليه تهرولت بَلَعَتْ<sup>۲</sup> و قَدْ بَلَغَ الْعُلَى  
دیگری گفته است<sup>۳</sup>:  
ای رفته سرت در<sup>۴</sup> نی، وی مانده تنت تنها!  
ماندی تو و بنهادیم، ما سر به بیابانها  
ای کرده به کوی دوست، هفتاد و دو قربانی!  
قربان شومت، این رسم، ماند از تو به دورانها  
از خون گلوی تو، این دشت گلستان شد  
این سیر گلستان کرد، سیرم ز گلستانها

---

۱. بی‌گمان مُراد «چو» است؛ و این شیوه بعضی قُدما بود که به جای «چو»، «چه» می‌آوردند.

۲. در اصل بالای سطر یک «ظ» (= ظاهرًا) نوشته شده.

۳. در منتخب‌التواریخ (ص ۳۲۹) قائل این ابیات جوادی خراسانی دانسته شده.

۴. در منتخب‌التواریخ: بر.

ما جمع پریشانیم، هم بی سر و سامانیم  
بردار سر و بنگر، این بی سر و سامانها  
دیگری گفته است:  
جسم صدچاک برادر دید چون زینب، بگفت:  
اینکه می بینم به بیداریست یارب! یا به خواب؟!  
ریخت از بس خاک بر سر آفتاب روی او  
شد همی در گرد غم حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ  
گفت با آه: ای تن از تیغ گشته چاک چاک!  
تو حسینی اوفتاده اینچنین بر روی خاک؟!  
و بهترین مرثی در وصف الحال ابیات وصالست<sup>۱</sup>:  
زینب چو دید پیکری اندر میان خون  
چون آسمان و زخم تن از أَنْجَمَش فزون<sup>۲</sup>  
گفت: این به خون طپیده نباشد حُسَيْنِ مِنْ  
این نیست آنکه در بر من بود تاکنون  
یک دم فزون نرفت که رفت از کنار من  
این زخمها به پیکر او چون رسید، چون؟!  
گر این حُسَيْنِ، قامت او از چه بر زمین؟!  
وَر این حُسَيْنِ، رایت او از چه سرنگون!؟

۱. این ابیات را - جز دو بیت از اواخر، و البته با ابیاتی افزون بر آنچه در اینجا آمده - ،

مؤلف (ره) در آنها (چ سنگی، ص ۸۴ و ۸۵) آورده است.

۲. در اصل: برون. بنا بر آنها اصلاح شد.



گر این حُسینِ من، سرِ او از چه بر سنان؟!  
وَر این حُسینِ من، تنِ او از چه غرقِ خون؟!  
یا خواب بوده‌ام من و گم گشته است راه  
یا خواب بوده آنکه مرا بوده رهنمون  
می‌گفت و می‌گریست که جانسوز ناله‌ای  
آمد ز حَنْجَرِ شه لب‌تشنگان برون  
کای عندلیبِ گلشنِ جان! آمدی، بیا  
ره گم نگشته خوش به نشان آمدی، بیا  
آمد به گوشِ دخترِ زهرا چو این خطاب  
از ناقه خویش را به زمین زد ز اضطراب<sup>۲</sup>  
چون جانِ خویش جسم برادر به برکشید  
بر سینه‌اش نهاد رخِ همچو آفتاب  
گفت: ای گلوبریده! سرِ آنوَرَت کجاست؟!  
وز چیست گشته پیکرِ پاکت به خون خضاب؟!  
ای میرِ کاروان! گه آرام نیست، خیز  
ما را ببر به منزلِ مقصود و خوش بخواب  
گر دل به فُرْقَتِ تو نهم، کو شکیب و صبر؟!  
ور بی تو رو به شام کنم، کو توان و تاب؟!<sup>۳</sup>

۱. در آنها (چ سنگی): گشته. ۲. در آنها (چ سنگی): باضطراب.  
۳. جمیع این آیات وصال - با تفاوت در ضبط - در منتخباتی که در منتخب‌التواریخ آمده  
هست. نگر: منتخب‌التواریخ، ص ۳۲۶.

### زينب - عليها السلام -

#### در مجلس عبید زياد - عليه اللعنه - در كوفه

شرح گفتگوی حضرت زينب - عَلَيْهَا السَّلَام - را درين مجلس شيخ مفيد در ارشاد<sup>۱</sup> و سيد بن طاوس در لهوف<sup>۲</sup> - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - با اختلاف کمی می نگارند، و در حقيقت اختلافی ندارند، زيرا اختلاف آنها راجع به اختلاف در بعضی عبارات است با وحدت معنی يا در پاره [ای] کلمات که در یک کتاب حذف شده و در دیگری نقل گشته و اين خود مخالفت و اختلاف نباشد زيرا هر دو روايت بالتام می توان<sup>۳</sup> مقرون به صحت و صواب بوده باشند - کمالا يخفى. از اين رو جمع بين هر دو روايت نموده می نگاريم:

پسر زياد - عليه اللعنه - در قصر دارالإماره نشست و مردم را رخصت ورود داد و سر حسين - عليه السلام - را بياوردند و در برابر وی بنهادند و أهل بيت حسين را وارد کردند.

در جمله، زينب، خواهر حسين - صلواتُ اللَّهِ عَلَيْهَما -، ناشناس درآمد و پست ترين جامه های خويش را پوشيده بود؛ و رفت تا به جانبی از قصر دارالإماره بنشست و کنيزانش دورش را گرفتند. پسر زياد گفت: کيست اين زن که بگذشت و در جانبی نشست و زنانش بر او گرد آمدند؟ زينب - عليها السلام - جوابش نگفت. بار دوم و سوم

۱. نگر: الارشاد، ۱۱۴/۲ - ۱۱۷.

۲. نگر: الملهوف، ط. حسن، صص ۲۰۰ - ۲۰۲.

۳. کذا في الأصل.

پرسید. یکی از کنیزان حضرت گفتند: زینب دختر علی و دختر فاطمه دختر رسول خداست.

پسر زیاد روی با زینب نمود و گفت: حمد خدا را که شما را رسوا نمود و بکشت و حدیث شما را تکذیب فرمود! زینب فرمود: حمد خدائی را که ما را به پیغمبر خود محمد - صلی الله علیه و آله - گرامی داشت و ما را از رجس پاک ساخت؛ جز این نباشد که فاسق رسوا گردد، و فاجر دروغ گوید، و او غیر ما است، و الحمد لله.

پسر زیاد گفت: چگونه نگرستی کار خدا را با برادرت و اهل بیتت؟ فرمود: بجز نیکوئی ندیده‌ام! خویشان من جمعی بودند که خدائی تعالی بر آنها کشته شدن را مقرر فرمود، پس آمدند تا به محل خواب خویش و خوش بختند، و زود باشد که خداوند میان تو و آنها جمع‌آوری فرماید و با تو مُحاجّه نمایند و مخاصمه فرمایند. بین در آن روز ظفر از کیست؟ مادرت مرگت را ببیند! ای پسر مر جان!

پسر زیاد در خشم شد چونانکه از خشم ملتهب و فروخته گردید و مثل این که عزیمت نمود زینب را بزند. عمرو بن حُرَیث<sup>۱</sup> شفاعت

---

۱. أبوسعید عمرو بن حُرَیث بن عمرو بن عثمان بن عبد الله بن عمر بن مخزوم المخزومی، در کودکی، پیامبر - صلی الله علیه و آله - را درک نموده بود. وی - بنا بر قولی راجح - دو سال پیش از هجرت زاده شده بود. وی که به سال هشتاد و پنج هجری بمرده است، هم از جانب زیاد بن ابیه و هم از جانب عبیدالله بن زیاد امارت کوفه داشت.

(نگر: سیر اعلام النبلاء، ۲/۲۹۴۴ و ۲۹۴۵، ش ۴۳۲۱؛ و: الإصابة، ۲/۵۳۱؛ و: الأعلام زرکلی، ۷/۷۶).

کرده گفت: زینب زن است و زن را بر گفتارش مؤاخذه نکنند و بر خطایش مذمت ننمایند!

پسر زیاد با زینب گفت: خدا دلم را شفا داد و راحت فرمود از حسین که زیاد طغیان داشت و از عاصیان سرکش خویشانت! چون زینب - علیها السّلام - این سخنان بشنید رقت نمود و بگریست و فرمود: به جان خودم که بزرگ مرا کشتی، و اهل مرا اسیر کردی، و شاخه‌های مرا قطع کردی، و ریشه مرا کندی! اگر شفای تو اینها است، پس بیگمان شفا یافته‌ای!

پسر زیاد گفت: زینب سخن به سَجَعِ تواند و قافیه‌گو است، و به جان خودم که پدر زینب سَجَعِ گو و شاعر بود. زینب - علیها السّلام - فرمود: زن را با سَجَعِ گوئی چه نسبت است؟! و همانا من از سَجَعِ گوئی مشغول و مصروفم، ولی سینه من سخنانم را دمید و ظاهر گردانید.

و علی بن الحسین - عَلَیْهِمَا السّلام - را به نزد وی آوردند. از آن حضرت پرسید و شناسائی طلبید. گفتند: علی بن الحسین. گفت: مگر نه خداوند علی بن الحسین را بکشت؟! فرمود: برادری علی نام داشتم، مردم او را کشتند. پسر زیاد - لَعْنَةُ اللّهِ - گفت: بلکه خدا کُشْتَش! علی - علیه السّلام - تلاوت فرمود: اللّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا<sup>۱</sup>. پسر زیاد خشمگین شد و گفت: جرأت

۱. قرآن کریم: س ۳۹ ی ۴۲.

جواب دادن می‌کنی و هنوز چیزی از نیرو برای ردّ من در تو باقی است؟! او را ببرید و گردن بزنید.

چون عمّه‌اش، زینب - علیها السّلام -، این را شنید، علی را بگرفت و با پسر زیاد فرمود: ای پسر زیاد! تا این اندازه که از خونهای ما ریختی تو را کفایت است؟! و دست در گردن علی - علیه السّلام - درآورد و فرمود: ای پسر زیاد! تو از ما هیچکس به جا نگذاشتی، به خدا از علی جدا نشوم، اگر او را می‌گوشی مرا هم با او بکش.

چون پسر زیاد چنین دید قدری به زینب و قدری به علی - عَلِيهِمَا السّلام - نگریست؛ از آن پس گفت: عجباً للرّحم! به خدا سوگند گمان می‌برم که زینب دوست دارد که او را با علی بگشتم! دست از علی بردارید که وی را چنین می‌بینم که به حال خویش مشغول است!

علی - علیه السّلام - با عمّه خود - علیها السّلام - فرمود: ای عمّه! سکوت فرما تا خود با پسر زیاد سخن گویم. پس روی به وی نمود و فرمود: ای پسر زیاد! آیا به کشتن مرا تهدید می‌کنی و می‌ترسانی؟! مگر ندانی که کشته شدن عادت ما است و شهادت کرامت ما؟!!

پس پسر زیاد فرمان کرد تا علی بن الحسین - عَلِيهِمَا السّلام - و اهل بیتش را به خانه جنب مسجد بزرگ بردند. زینب - علیها السّلام - فرمود: نزد ما زنی عرب نیاید، پس کنیز و اُمّ وُلَد بیاید، چرا که آنها مانند ما اسیر شدند.

### زينب - عليها السلام - در شام در مجلس يزيد - عليه اللعنه

این موقع از سخت‌ترین اوقاتی است که بر زينب - عليها السلام - گذشته؛ از این روست که مرحوم حجة الاسلام ميرزا محمد هاشم خونساری اصفهانی<sup>۱</sup> در ضمن مرثیه خود انشا فرمود:

۱. این فقيه فقيده و اصولي سعيد را - که بايد به قاعده امروز، «آية الله» (و اگر اصطلاح رايج عصر ما روا باشد، «آية الله العظمى») خوانند - مؤلف (ره) در «نهر دوم» از کتاب أنهار معرفي کرده است و ما در اینجا به همان نوشته خود مرحوم مؤلف بسنده می‌کنیم:

«ميرزا محمد هاشم چهارسوقی اصفهانی: چهارسوق یکی از محلات اصفهان است. وی از بزرگان علمای اصفهان به شمار می‌رفت. متبعی بی‌نظیر و فاضلی نحیر بود. در فقه بحری متلاطم می‌نمود. در رجال و حدیث ید بیضا می‌نمود. در علوم عربیه ماهر بود. چند مَصْنَع از حضرتش در یک مجلد مطبوع گردیده مسمی به مبانی الأصول شده. گاهی شعر هم می‌فرموده. منظومه در علم اصول گفته. مَصْنَعی موسوم به اصول آل رسول در استفاده أدله اصول از احادیث آل رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - دارد. این مَصْنَع در شرف و رتبت حکم اکسیر دارد. عمر شریفش از هشتاد بگذشت و در سفری که به عزم تشرّف به مکه معظمه تا نجف اشرف برفت وفات نمود و در وادی السلام مدفون گشت. رحلتش در سنه هزار و سیصد و هجده - ۱۳۱۸ - اتفاق افتاد. رَحْمَةُ اللهِ و اِنَانَا بِرَحْمَتِهِ الْوَاسِعَةِ. آمین!» (أنهار، چ سنگی، ص ۳۷ و ۳۸).

درباره آن فقيه فقيده، همچنين نگر: چهل سال تاريخ ايران (المآثر و الآثار)، ۱۹۶/۱ و ۲۱۷، و: ۷۵۱/۲؛ و: علمای معاصر، واعظ خيابانی، به کوشش بخشایشی، صص ۱۲۱ - ۱۲۴؛ و: مدارک نهج البلاغه، رضا استادی، صص ۳۸۲ - ۳۹۰؛ و: میراث حدیث شیعه، ۴۵۹/۱۳ - ۴۶۷.

یادآوری: مؤلف در این متن «خونساری» گفته و در آنهار «چهارسوقی»، و البته منافاتی در میان نیست. چه این خاندان محترم که امروز اغلب شهرت «روضاتی» دارند، اصالتاً خونساری‌اند ولی از دیرباز در محله «چهارسوی» (چهارسوق) در اصفهان ساکن بوده‌اند.

### رسید کارد چو بر استخوانِ آلِ پیمبر

#### نشست زینبِ مظلومه با یزید برابر

مفید در ارشاد پس از آنکه ورود اهل بیت را در مجلس یزید - لَعْنَةُ اللَّهِ - می‌نگارد، می‌نویسد:

فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - گوید: چون در برابر یزید نشستیم بر ما رقت نمود و مردی سرخ‌رو از شامیان به پای خاست و به یزید گفت: این دختر را به من ببخش؛ و مقصود وی من بودم و من دختری جمیله بودم. لرزه در اندامم افتاد و گمان بردم که این را جائز می‌شمارند. پس جامه‌های عمه‌ام زینب را گرفتم؛ و او می‌دانست که این امر واقع نتواند شد و صورت پذیر نمی‌باشد. با آن مرد شامی فرمود: دروغ گفתי به خدا قسم و لئیم شدی، و تمنائی که نمودی نه تو توانی به او رسید و نه یزید تواند به تو بخشید! یزید در خشم شد و گفت: دروغ گفתי، تو انم او را بخشید، اگر بخواهم می‌بخشم! فرمود: حاشا، به خدا سوگند نتوانی، خدا برای تو این سلطنت را نداده است، مگر آنکه از دین ما بدرآئی و دین دیگری اختیار نمائی! یزید - علیه اللعنه - از شدت خشم از جا درآمد و شعله‌ور گردید و با زینب - علیها السلام - گفت: این سخن را با من می‌گوئی؟! جز این نیست که از دین، پدر تو و برادر تو بیرون رفتند! زینب - علیها السلام - فرمود: به دین خدا و دین پدرم و دین برادرم، تو و جد و پدرت هدایت یافتید، اگر مسلمان باشی! گفت: دروغ گفתי ای دشمن خدا! فرمود: تو آمیری

و از روی ستم ناسزا می گوئی و به نیروی سلطنت غلبه می کنی! چون سخن بدینجا رسید یزید حیا کرد و دم فرو بست. مرد شامی باز عادت نمود و گفت: این دختر را به من ببخش. یزید به وی گفت: گم شو، که خداوند مرگ گشنده نصیبه تو فرماید! پس فرمان داد تا زنان را در خانه جداگانه منزل دهند.<sup>۱</sup>

و هم درین مجلس زینب - علیها السّلام - آن خطبه غزّاء معروفه را انشا فرمود؛ و در روایات برخی اختلاف دیده می شود؛ و ما آن را به روایت طبرسی در احتجاج می نگاریم؛ و قبل از این ترجمت تقریبی او را به شعر نگاشتیم.

و أمّا سبب انشاء این خطبه: پس در احتجاج شیخ جلیل طبرسی - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - است:<sup>۲</sup>

چون علی بن الحسین - علیهما السّلام - و حرّمش<sup>۴</sup> را بر یزید - علیه اللّعه - در آوردند و سر امام حسین - علیه السّلام - را بیاوردند و در جلو یزید در طشتی بنهادند، یزید - علیه اللّعه - شروع نمود با چوبی که در دست داشت بر دندانهای ثنایای آن حضرت می زد و

۱. نگر: الارشاد، ۱۲۱/۲.

۲. از برای مقدمات واقعه و متن خطبه، نگر: احتجاج (ط. بهرادر جعفری)، ۱۱۶/۲ - ۱۲۳.

۳. در أصل: علیهم.

۴. «حرّم» - در لغت عربی - به آنچه صاحب حرمت است و جمیع آنچه شخص به دفاع و حمایت از آن پرداخته پاسداشتش را بر خود لازم می شمرد، اطلاق می گردد. در اینجا (گزارش شیخ طبرسی)، مُراد از «حرّم» امام - علیه السّلام - ، بستگان و وابستگان آن حضرت، مانند عمّه بزرگوارش، زینب - سَلَامُ اللّهِ علیها - ، است.



می‌گفت:

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا      خَبِرَ جَاءَ وَ لَا وَحَى نَزَلَ  
لَيْتَ أَتْسِياخِي بِبَدْرِ شَهْدُوا      جَزَعَ الْخُرْجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلِ  
لَأَهْلُوا<sup>۱</sup> وَ اسْتَهَلُّوا فَرَحًا      وَ لَقَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلْ  
فَجَزَيْنَاهُمْ بِبَدْرِ مِثْلِهَا<sup>۲</sup>      وَ أَقْمْنَا مِثْلَ بَدْرِ فَأَعْتَدَلْ  
لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ      مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ<sup>۳</sup>

این وقت، زینب، دختر علی بن ابی طالب و دختر فاطمه زهرا  
- علیهم السلام -، به پای خاست و فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ.  
صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: «تُمْ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَى<sup>۴</sup> أَنْ  
كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ»<sup>۵</sup>.

أَطْنَنْتَ - يَا يَزِيدُ! - حِينَ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَفْطَارَ الْأَرْضِ وَ ضَيَّقْتَ عَلَيْنَا آفَاقَ  
السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا لَكَ فِي إِسَارٍ نُسَاقُ إِلَيْكَ سَوْفًا فِي قَطَارٍ وَ أَنْتَ عَلَيْنَا  
دُوَاقْتِدَارٍ أَنْ بِنَا مِنَ اللَّهِ هَوَانًا وَ عَلَيْنِكَ مِنْهُ كَرَامَةٌ وَ امْتِنَانًا وَ أَنْ ذَلِكَ لِعِظَمِ

۱. در اصل: لاهلو. ۲. در احتجاج (ط. جعفری): مثلاً.

۳. اصل این آیات، همان آیات کفرآمیز ابن زبیر است که در زمان کافر بودنش در جنگ  
أُحُدِ گفته بود و اینک یزید پلید - علیه اللعنة و العذاب - بدان تمثّل می‌کرد. نگر: الکُفَى  
و الألقاب، ۲۹۳/۱؛ و: سفينة البحار (ط. آستان قدس)، ۴۴۲/۲.

پوشیده نیست که یزید در شعر ابن زبیر تصرّف و اضافه نیز کرده و از جمله از  
وجود پلید خودش هم طوی آن سخن گفته است. نیز نگر: مُشْتَهَى الْأَمَالِ، ط. باقری  
بیدهندی، ص ۹۸۵ و ۹۸۶، حاشیه مرحوم شیخ عباس قمی (ره).

۴. در اصل: السّوَى. ۵. قرآن کریم: س ۳۰ ی ۱۰.

خَطَرَكَ وَ جَلَالَةَ قَدْرِكَ؟! فَسَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عِظْفِكَ تَضْرِبُ  
أَصْدْرِيكَ فَرَحًا وَ تَنْفُضُ مِدْرُويَكَ مَرَحًا حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً وَ  
الأُمُورَ لَدَيْكَ مُتَّسِقَةً وَ حِينَ صَفَى لَكَ مُلْكُنَا وَ خَلَصَ لَكَ سُلْطَانُنَا!

فَمَهَلًا مَهَلًا! لَا تَطِشْ جَهْلًا! أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللّهِ: «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا  
أَنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»؟!  
أَمِنَ العَدْلِ - يَا ابْنَ الطُّلُقَاءِ! - تَخْدِيرُكَ<sup>٢</sup> حَرَائِرِكَ وَ إِمَائِكَ وَ سَوْقِكَ بَنَاتِ  
رَسُولِ اللّهِ - صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - سَبَايَا؟! قَدْ هَتَكْتَ سُتُورَهُنَّ وَ أَبْدَيْتَ  
وُجُوهُهُنَّ؛ يَخْدُوا بِهِنَّ الأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ المَنَاقِلِ، وَ  
يَتَبَرَّزْنَ<sup>٣</sup> لِأَهْلِ المَنَاهِلِ، وَ يَتَصَفَّحُ وَجُوهُهُنَّ القَرِيبُ وَ البَعِيدُ وَ الغَائِبُ وَ الشَّهِيدُ  
وَ الشَّرِيفُ وَ الوَضِيعُ وَ الدُّنْيِيُّ وَ الرَّفِيعُ، وَ لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ وَ لَا مِنْ  
حُمَاتِهِنَّ حَمِيمٌ، عُنُوتًا مِنْكَ عَلَى اللّهِ وَ جُحُودًا لِرَسُولِ اللّهِ - صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -  
وَ دَفْعًا لِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ! وَ لَا غَرَوْ مِنْكَ وَ لَا عَجَبَ مِنْ فِعْلِكَ، وَ أَنِّي  
يُرْتَجَى مِمَّنْ لَفَظَ فُوهُ أَكْبَادِ الشُّهَدَاءِ وَ نَبَتَ لَحْمُهُ بِدِمَائِ السُّعْدَاءِ وَ نَصَبَ  
الْحَرْبَ لِسَيِّدِ الأَنْبِيَاءِ وَ جَمَعَ الأَحْزَابَ وَ شَهَرَ الأَحْرَابَ وَ هَزَّ السُّيُوفَ فِي وَجْهِ  
رَسُولِ اللّهِ - صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -؟! أَشَدُّ العَرَبِ لِلّهِ جُحُودًا وَ أَنْكَرُهُمْ لَهُ  
رَسُولًا وَ أَظْهَرُهُمْ لَهُ عُدُوَانًا وَ أَعْتَاهُمْ عَلَى الرَّبِّ كُفْرًا وَ طُغْيَانًا! أَلَا إِنَّهَا نَتِيجَةُ  
خِلَالِ الكُفْرِ وَ ضَبُّ يُجْرَجِرُ فِي الصَّدْرِ لِقَتْلِي يَوْمَ بَدْرٍ. فَلَا يَسْتَبِطُ فِي بُغْضِنَا  
أَهْلَ البَيْتِ مَنْ كَانَ نَظَرُهُ إِلَيْنَا سَنَفًا وَ سَنَانًا وَ إِحْنًا وَ أَضْغَانًا يُظْهَرُ كُفْرَهُ بِرَسُولِهِ

١. قرآن کریم: س ٣ ی ١٧٨.

٢. در أصل: تحذیرک. بنا بر احتجاج (ط. جعفری) ضبط شد.

٣. در احتجاج (ط. جعفری): يُتَبَرَّزْنَ.

وَ يَفْصَحُ ذَلِكَ بِلِسَانِهِ فَهُوَ يَقُولُ - فَرَحًا بِقَتْلِ وَاَلِدِهِ وَ سَبِي ذُرِّيَّتِهِ غَيْرُ مُتَحَوِّبٍ وَ لَا مُسْتَعْظَمٍ - :

لَا هَلُّوا وَ اسْتَهْلُوا فَرَحًا وَ لَقَالُوا يَا زَيْدُ لَا تَشَلْ!

مُنْتَجِحًا عَلَيَّ ثَنِيَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - وَ كَانَ مُقْبَلِ رَسُولِ اللَّهِ، يَنْكُتُهَا بِمِخْصَرَتِهِ قَدْ اَلْتَمَعَ السَّرُورُ بِوَجْهِهِ!

لَعَمْرِي لَقَدْ نَكَاتَ الْفُرْحَةَ وَ اسْتَأْصَلَتِ الشَّافَةَ بِإِرَاقَتِكَ دَمَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ ابْنِ يَعْسُوبِ الْعَرَبِ وَ شَمْسِ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ هَتَفَتْ بِأَشْيَاخِكَ وَ تَفَرَّبَتْ بِدَمِهِ إِلَى الْكُفْرَةِ مِنْ أَسْلَافِكَ، ثُمَّ صَرَخَتْ بِسِنْدَانِكَ وَ لَعَمْرِي لَقَدْ نَادَيْتَهُمْ لَوْ شَهِدُوكَ وَ وَشِيكَأ تَشْهَدُهُمْ وَ لَنْ يَشْهَدُوكَ وَ لَتَوَدُّ يَمِينِكَ كَمَا رَعَمْتَ سَلْتُ بِكَ عَنِ مِرْقِهَا وَ اَجْدَّتْ وَ أَحْبَبْتَ أُمَّكَ لَمْ تَحْمِلْكَ وَ أَبَاكَ لَمْ يَلِدْكَ حِينَ تَصِيرُ إِلَى سَخَطِ اللَّهِ وَ يُخَاصِمُكَ رَسُولُ اللَّهِ!

اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا وَ انْتَقِمْ مِمَّنْ ظَلَمْنَا وَ اِحْلُلْ عُضْبَكَ عَلَيَّ مِنْ سَفْكَ دِمَانَنَا وَ نَقِضْ دِمَانَنَا وَ قَتَلْ حُمَاتَنَا وَ هَتَكَ عَنَّا سُدُونَنَا!

وَ فَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ وَ مَا جَزَزْتَ إِلَّا لِحْمَكَ!، وَ سَتَرْدُ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَ انْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ وَ سَفَكْتَ مِنْ دِمَائِهِ عَتْرَتِهِ وَ لُحْمَتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ بِهِ شَمْلُهُمْ وَ يَلْمُ شَعْنَهُمْ وَ يَنْتَقِمُ مِنْ ظَالِمِهِمْ وَ يَأْخُذُ لَهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ. فَلَا يَسْتَفِزُّنَكَ الْفَرَحُ بِقَتْلِهِ «وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»<sup>٢</sup>.

١. «و» در اصل نبود. از احتجاج (ط. جعفری) افزوده شد.

٢. قرآن کریم: س ٣ ی ١٦٩ و ١٧٠.

وَ حَسْبُكَ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ حَاكِمًا وَ بِرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - خَصِيمًا  
وَ بِجَبْرَائِيلَ ظَهِيرًا، وَ سَيَعْلَمُ مَنْ بَوَّأَكَ وَ مَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ «يُسَسَّ  
لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»<sup>۱</sup> وَ أَيُّكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ سَبِيلًا!

وَ مَا اسْتِصْغَارِي قَدْرَكَ وَ لَا اسْتِغْطَامِي تَفْرِيعَكَ تَوْهُمًا لِإِنْتِجَاعِ الْخِطَابِ  
فِيكَ بَعْدَ أَنْ تَرَكْتَ عِيُونَ الْمُسْلِمِينَ بِهِ عَبْرِي وَ صُدُّورَهُمْ عِنْدَ ذِكْرِهِ حَرَّيْ،  
فَتِلْكَ قُلُوبٌ قَاسِيَةٌ وَ نُفُوسٌ طَاطِيَةٌ وَ أَجْسَامٌ مَحْشُوءَةٌ بِسَخَطِ اللَّهِ وَ لَعْنَةِ  
الرَّسُولِ، قَدْ عَشَّشَ فِيهِ الشَّيْطَانُ وَ فَرَّخَ، وَ مِنْ هُنَاكَ مِثْلَكَ مَا دَرَجَ وَ نَهَضَ.  
فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَسْبَاطِ الْأَنْبِيَاءِ وَ سَلِيلِ الْأَوْصِيَاءِ بِأَيْدِي  
الطُّلُقَاءِ الْخَيْبَةِ وَ نَسْلِ الْعَهْرَةِ الْفَجْرَةِ، تَنْطِفُ أَكْفُهُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَ تَتَحَلَّبُ أَفْوَاهُهُمْ  
مِنْ لُحُومِنَا، وَ لِلجَنَّتِ الزَّاكِيَةِ عَلَى الْجُيُوبِ الضَّاحِيَةِ تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ وَ تُعَوِّرُهَا  
الْفُرَاعِلُ!

فَلَيْنَ اتَّخَذْتَنَا مَعْنَمًا لَتَتَّخِذْنَا وَ شِيكًا مَعْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ  
مَا اللَّهُ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ؛ وَ إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ الْمُعَوَّلُ وَ إِلَيْهِ الْمُلْجَأُ وَ الْمَوْلَى<sup>۲</sup>؛ ثُمَّ  
كَيْدُ كَيْدِكَ وَ اجْهَدْ جُهْدَكَ! فَوَالَّذِي شَرَّفْنَا بِالْوَحْيِ وَ الْكِتَابِ وَ النُّبُوءَةِ وَ  
الْإِنْتِجَابِ، لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تَبْلُغُ غَايَتَنَا وَ لَا تَمُحُوا ذِكْرَنَا وَ لَا يُرْحَضُ عَنْكَ  
عَارُهَا! وَ هَلْ رَأَيْتَ إِلَّا فَنَدًا، وَ أَيَّامَكَ إِلَّا عَدَدًا، وَ جَمْعَكَ إِلَّا بَدَدًا، يَوْمَ يُنَادِي  
الْمُنَادِي: «أَلَا لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمَ الْعَادِي»؟!!

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَكَمَ لِأَوْلِيَائِهِ بِالسَّعَادَةِ وَ خَتَمَ لِأَصْفِيَائِهِ بِبُلُوغِ الْإِرَادَةِ وَ

۱. قرآن کریم: س ۱۸ ی ۵۰.

۲. کذا فی الأصل. در احتجاج (ط. جعفری): الْمُؤْمَلُ. از ترجمه برمی آید که مرحوم مؤلف، تلقی نظیر «المال» از این کلمه داشته؛ والله أعلم.

آیه‌الله حاج شیخ مهدی نجفی اصفهانی (مسجدشاهی) / یک صد و پنج

تَقَلُّهُمْ إِلَى الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَ لَمْ يَشِقْ بِهِمْ غَيْرَكَ وَلَا  
ابْتَلَى بِهِمْ سِوَاكَ؛ وَ نَسَأَلُهُ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الْأَجْرَ وَ يُجْزِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَ الذُّخْرَ، وَ  
نَسَأَلُهُ حُسْنَ الْخِلَافَةِ وَ جَمِيلَ الْإِنَابَةِ، إِنَّهُ رَجِيمٌ وَ دَوْدٌ.  
تمام شد خطبه زینب - سلام الله علیها.

و قبل از شروع در ترجمه خطبه، این خطابه را تقدیم خوانندگان  
محترم می‌دارم و می‌گویم:

کیست این زن که این کلمات دُرِّبار را به مانند لالی شاهوار و  
جوهر آبدار از زبان بلاغت‌بیان به مانند مروارید غلطان همی نثار  
می‌فرماید؟! گویا امیرالمؤمنین علی - صلوات الله علیه - بر منبر  
مسجد جامع کوفه برآمده است و این سخنان فصاحت‌انگیز  
حکمت‌ریز از دهان مبارکش درآمده است! کیست این زن که با یک  
عالم درد و مِخَن در برابر جَبَّار عَنید، یعنی یزید، او را نکوهش و  
سرزنش می‌فرماید، و از سَطَوَات او باک ندارد و نمی‌هراسد، مانند پدر  
بزرگوارش حیدر کرار که در صِفِّین آهنگ پدر یزید غدار فرمود، اینک  
دخترش با تیغ زبان آن ملعون را لعن می‌کند و طعن می‌زند؛ بلی، این  
زینب دختر امیرالمؤمنین است که مقامات رضا و تسلیم و توکل و  
تفویض را طی نموده و کامل فرموده و - چنانچه پدرش در خطبه  
همامی<sup>۱</sup> وصف فرموده - خالق در نظرش بزرگ آمده و جز او کوچک

۱. مراد خطبه مشهور امیرمؤمنان - علیه السلام - است در پاسخ شخصی به نام همام که  
اوصاف پرهیزگاران را از آن حضرت جويا شده بود.

شده<sup>۱</sup>. اینست [که] در این موقع اینگونه سخنان را با یک قوت نفس و طمأنینه قلب و سعه صدر و علو صبر و رزانت حلم و غزارت علم و سکون خاطر و کمال وقار می سراید و می فرماید؛ فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ<sup>۲</sup>.

و یحَقُّ فی حَقِّهَا قَوْلُ الشَّاعِرِ:

روزی که آفرید تو را صورت آفرین

از آفرینش تو به خود گفت آفرین

صورت نیافریده چنین صورت آفرین

بر صورت آفرین و بر این صورت آفرین!

علی الجملة، زینب - صلواتُ اللهِ و سلامُهُ علیها - پس از حمد و

صلوات فرمود:

راست می فرماید خدای سبحان، چنین فرماید: «از آن پس عاقبت بدکاران بدانجا کشید و بدینجا رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و به آنها سُخریه نمودند».

آیا گمان بردی - ای یزید! - چون که أقطار زمین را بر ما گرفتی و آفاق آسمان را تنگ کردی تا اَسیر تو شدیم و دستگیر تو گشتیم و بر قطار شتران ما را سوار نمودند و به سوی تو می راندند و تو بر ما مسلط

۱. نظر مؤلف (ره) بدین فقره از خطبه است که امیر مؤمنان - علیه السلام - در توصیف پرهیزگاران فرموده است: عَظَّمَ الْخَالِقُ فی أَنْفُسِهِمْ فَصَعَّرَ ما دُونَهُ فی أَعْيُنِهِمْ (نهج البلاغه، خ ۱۹۳؛ چ شهیدی، ص ۲۲۵).

۲. قرآن کریم، س ۲۳، ی ۱۴.

گشتی، این که ما را در حضرت خداوند - عزّ و جلّ - خواریست و تو مشمول کرامت و منت پروردگاری و اینها از روی بزرگی رتبت و بلندی مرتبت تو می‌باشد؟! پس بر خود بالیدی و در جانب خود دیدی، از روی فرح دست به شانه‌های خود می‌زنی و اطراف تهیگاه خود تکان می‌دهی، چون دنیا را از برای خود جمع دیدی و کارها را منظم نگرستی و سلطنت ما برای تو صافی شد و پادشاهی ما برای تو از هر کدورتی مُصَفَّاً گشت!

پس آرام باش، آرام باش، و از در جهالت و سبکی فریفته خود مباش! آیا فراموش شد فرمایش یزدان پاک - عزّ اشمه - : «و گمان نبرند کسانی که کافر شدند که مهلت و إطالة ما برای آنها خوب است، جز این نیست که مهلت و إطالة ما برای آنست که آنها بر اثم خویش بیفزایند و از برای آنها عذاب‌یست خوارکننده»؟!

آیا از عدالت است - ای پسرِ آزاده‌ها! - این که زنان آزاد و کنیز خود را در پس پرده بداری و دختران رسول‌خدا را در حال اُسیری از کربلا به شام برانی؟! بی‌پرده‌شان بداری و روه‌اشان را پیدا داری، دشمنان ایشان را بشدّت از شهری به شهری برانند تا اهل منازل دیده بردارند و آنها را نظر نمایند و مردم نزدیک و دور و غائب و حضور و پست‌رتبتان و بلندمرتبتان در روی آنها نگرند و نه صاحبی از مردان و نه خویشی از یاوران آنها مصاحب آنان باشند. این را از روی سرکشی با خدا و انکار رسول‌خدا و منع آنچه از جانب خدا آورد نمودی. و از

تو و از کار تو عجب نباشد، و چگونه امید توان داشت از کسی که دهانش جگر شهیدان را افکنده و گوشتش از خون سعیدان روئیده است و جنگ با سید انبیا را پذیره گردید و احزاب را در دشمنی رسول خدا جمع آوری نمود و حربه کشید و تیغ تکان داد در روی رسول خدا؛ بلی، این شخص از همه عرب سخت تر بود در انکار خدا و انکار رسول خدا و بیش از همه با رسول اظهار عُدوان می کرد و با خداوند سرکشی از در کفر و طغیان می نمود. بلی، این کارها نتیجه اخلاق کفری و کینه ایست دیرینه که می گردد در سینه برای کشته های بدریه. پس نباید طلب مسامحت نمود در دشمنی ما اهل بیت از کسی که از روی بغضا و کینه به ما نظر کند و کفرش را به رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - آشکار سازد و با زبان خود آن را واضح نماید و از روی سُرور به کشتن اولاد رسول و اَسیری عترت آن حضرت می گوید - بی آنکه گفته خویش را گناهی پندارد یا آن را بزرگ شمارد -:

لَأَهْلُوا وَ اسْتَهْلُوا فَرَحًا      وَ لَقَالُوا يَا زَيْدُ لَا تَسْلُ!

در حالی که توجه به دندانهای ثنایای ابوعبداللّه - علیه السلام - نموده و او بوسه گاه پیغمبر خدا بوده، آن را با چوب دستی خود می ساید و سُرور در رویش روشن گشته است!

به جانم سوگند بر جراحات ما افزودی و ریشه ما را برگندی، از آن رو که ریختی خون سید جوانان اهل بهشت و پسر سید عرب و خورشید آل عبدالمطلب را. مشایخ دیرینه خود را ندا کردی و به



خون حسین تقرّب جستی به پیشینیان کافرت. پس فریاد و داد کردی به صدا و ندا. به جانم سوگند آنها را ندا کردی اگر نزد تو حضور داشتند، و زود باشد حاضر شوی نزد آنان - و آنها نزد تو حاضر نمی‌شوند - و دوست داری دست راست تو - چنانچه گمان کردی - شلّ بود و از بند مرفّق بریده بود و دوست داری مادر به تو آبستن نشده بود و پدر تو را نزائیده بود آن زمان که رهسپار شوی به سوی سَخَط خدا و با تو خصومت کند رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله.

بار خدایا! حقّ ما را بگیر و انتقام از ظالم ما بکش و بفرست غضب خود را بر آن کس که خونهای ما را بریخت و حقّ ما را رعایت ننمود و حامیان ما را بکشت و روپوش محملهای ما را پاره نمود!

بلی، ستمهای خود را نمودی، ولی هرچه بد کردی به خود کردی؛ قطع نمودی جز پوست خود را و نبریدی بجز گوشت خود را، و زود باشد وارد شوی بر رسول خدا با آنکه با خود حمل داده‌ای از ستم به ذرّیه او و هتک حرمت او و ریختی خون عترت چسبیده به او، آنجا که پراکندگی کار آنان به رسول خدا مجتمع و ملتئم گردد و از ستمکار آنها انتقام گرفته شود و حقّشان از دشمنانشان دریافت گردد. پس سُرور به کشتن حسین تو را سبک نکند و از جا نکند «و گمان مکن البتّه کسانی را که در راه خدا کشته شدند مردگانند بلکه زندگانند و در حضرت پروردگار روزی برانند و به آنچه خدا به آنها از فضل خود مرحمت فرموده مسرور و خوشبالانند».

و کفایت می‌کند در مقهوری تو اینکه خداوند ولی و حاکم است و رسول‌خدا - صَلَّى اللّهُ علیه و آله - با تو خصیم و دشمن است و جبرئیل پشتیبان ماست، و زود باشد که بداند آنکه برای تو مهیا نمود و تو را برگردن مسلمانان سوار کرد بد بدلی در زمره ستمکاران برای خود خواسته، و خواهد فهمید کدامیک از شما بدترید در منزلت و رتبت و گمراه‌ترید در راه و طریقت!

و نه اینست که کوچک‌دانستن من قدر تو را و بزرگ‌دانستن ملامت و نکوهش تو به این سخنان که می‌گویم، از راهیست که توهم می‌کنم گفتگو در تو اثر می‌کند یا پند سودی می‌دهد پس از آنکه چشمهای مسلمانان را به کشتن حسین - علیه السّلام - اشکریز نمودی و سینه‌هاشان را در یاد او آتش‌انگیز نمودی؛ پس این دلهای تو و همگان تو دلhائی است خشک و سخت و نفوسی است همعنان با طغیان و بدنهائی است پراز سَخَطِ خدا و لعنت رسول‌خدا، شیطان در او خانه گرفته و بچه گذاشته و از اینها مثل تو به راه افتاد و برخاست.

پس شگفت است به تمام شگفتی از کشته‌شدن اتقیا و سببهای انبیا و اولاد اوصیا به دست طَلَقای خبیثه که از نسل زانیان فاجراند؛ خون ما از دست آنها می‌چکد و دهانشان از خون ما سیلان می‌کند؛ و عجب است از آن بدنهای پاکیزه که در روی زمین درشت و بیابان درافتاده و گرگان سخت‌دو به نزد آن می‌شوند و بچه گفتارها آن را به

خاک می‌مالند. (زینب - صلواتُ اللّهِ و سَلامُهُ علیها - نمی‌دانسته که آن بدن‌ها به خاک سپرده شده بوده است).

پس اگر ما را غنیمت خود دانستی زود باشد غرامت خود دانی، آن زمان که نیایی جز آنچه را که از پیش فرستاده باشی، و خدا به بندگان ستم نفرماید؛ و به سوی خداست شکایت من و به اوست اعتماد من و به سوی اوست پناه من و بازگشت من. پس از این از مکر خود فروگذاری منما و کوشش خود را بنما! سوگند به آن کس که ما را به وحی و قرآن و نُبُوت و اِصطِفا تشریف داد، تو به پایه ما نرسی و نام ما را محو نکنی و عاری که متحمّل شدی از کشتن و ستم نمودن شستشو ندهی؛ مگر نه رای و رویت تو دروغ و ضعیف است و روزگار تو شمرده است و جمعیت تو پراکنده است روزی [که] منادی ندا دردهد: آگاه باشید که خدا لعنت فرموده ظالم عادی را!

حمد خدائی را که از برای دوستان خویش به سعادت و خوشبختی حکم فرموده و از برای اُصفیای خود به نیل مطلوب ختم نموده و آنان را به سوی رأفت و رحمت و رضوان و مغفرت خود تحویل فرموده، و جز تو را به سبب آنها شقی و بدبخت ننموده و غیر تو را به آنها امتحان نفرموده؛ و از حضرت او خواستاریم که اجر آنها را کامل فرماید و ثواب و انعام آنها را جزیل نماید و از حضرت خداوند درخواست می‌کنم که بعد از آنها بر ما نیکو خلافتی فرماید و بخوبی به وطن بازگرداند. بدرستی که اوست رحمت‌کننده دوست‌دارنده.

### خاتمه

کتاب اَسَاوِرِ مِّنْ ذَهَبٍ فِيْ اَحْوَالِ زَيْنَبِ را خاتمت می‌دهم به ترقیم قطعات رائقه از تمجید حضرت خداوندی - عَزَّ اَشْمُهُ - و مدائح معصومین - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِم اَجْمَعِينَ - ، با متابعت عادت خود در اختیار احسن اشعار از هر قطعه و قصیده، و حذف باقی.

در تمجید و ثنای خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - این بنده گفته‌ام و در اُنْهَارِ<sup>۱</sup> مندرج نموده‌ام:

دیشب که بیاویخت فلک عقد گهر بر بربست شه زنگ مُعَسَّکَرِ ز ستاره انداخته کیوان سه حمایل <sup>۳</sup> ز بر دوش گردنده به گرد خور رخشنده نجومی من خیره در آن شعبده‌ها می‌نگرستم کالحق که بسی نغز و لطیف و خوش و مرغوب قیوم جهان شاه جهان نور عوالم <sup>۴</sup> زینت‌ده افلاک به اجرام سماوی فرمانده افلاک و فروزنده اُنْجَم سرخاب‌کش چهره رعنائی شقایق <sup>۵</sup> توقیع‌ده ناز به چشمان نکویان اَلْفَتْحِ اَزْوَاجِ بَهْ پيوندِ مَحَبَّتِ <sup>۷</sup>	افروخت ز هر گوشه فروزنده شرر بر یک لشکر مَوَاجِ <sup>۲</sup> چو دریای خزر بر با هشت سمیرش شده سرگرم سَمَرِ بر همچون پسرانی خُرد بر دور پدر بر با خاطری آمیخته با فکر و عِبَرِ بر انداخته طَرَاحِ جهان طرح صُورِ بر طغرای نویسنده منشورِ قَدَرِ بر زیورده اَبْحَارِ به در و به گُهرِ بر آرام‌ده خاک به کوه و به کمرِ بر غَمَازِکُنِ نرگس شهلا به بصرِ بر یَرْلِیغِ <sup>۶</sup> عَشْوِهْ به خوبان بشرِ بر پیونده جان پدر را به پسرِ بر
---	--

۱. نگر: اُنْهَارِ (چ سنگی)، صص ۸۵ - ۸۷.

۲. در اُنْهَارِ (چ سنگی): چه.

۳. در اُنْهَارِ (چ سنگی): حمائل.

۴. در اُنْهَارِ (چ سنگی): دادارِ جهان، شاه جهان، خسرو گیتی [که از ضبط ما احسن و

اَجْمَلِ است].

۵. در اُنْهَارِ (چ سنگی): شقائق.

۶. «یَرْلِیغِ» واژه‌ای مغولی است به معنای فرمان؛ و به‌ویژه در سده‌های هفتم و هشتم در

فارسی به کار می‌رفته است.

۷. در اُنْهَارِ (چ سنگی): مودت.

در کنه جلالش نرسد صرصرِ اوهام  
 از خوانِ عطایش همه عالم متعم  
 از اوست فرازنده سرِ عرش معلّا  
 از اوست پدیدار هرآنکوست پدیدار  
 از اوست فروزندی چهره جانان  
 از اوست برآزندی سرو به بالا  
 از اوست همان زور<sup>۲</sup> که در دست علی بود  
 از اوست سرافراز هرآنکوست سرافراز  
 از اوست طراوت که در آبت نمودار  
 از اوست بلند افسر شاهان قوی بخت  
 از بار گرانی که زمین از کرمش یافت  
 فرخنده وصالش به شهیدان خبری<sup>۵</sup> کرد  
 تابنده جمالش به حبیبان اثری<sup>۶</sup> کرد  
 از خوف فراقش همه چون دیگ بر آتش  
 با سر وی آمده<sup>۷</sup> دل خویش نهانی  
 هر سر که برافراخت سرافراز شد آن سر  
 کار دو جهانش همه سامان شد و درمان

در نعت<sup>۱</sup> کمالش نبرد راه فکّر بر  
 از بحر نوالش همه خلق ببر بر  
 از اوست فروزنده رخ شمس و قمر بر  
 از اوست نماینده هرآنراست اثر بر  
 از اوست کجیلی غزالان تتر بر  
 از اوست فرازندی تاج به سر بر  
 برگند بدو قلعه خبیر چو مدر<sup>۳</sup> بر<sup>۴</sup>  
 از اوست هنرمند هرآنراست هنر بر  
 از اوست پدیدار حلاوت به شکر بر  
 او داده به شاهان جهان تاج و کمر بر  
 نزدیک شد آنکو فکند ناف و کمر بر  
 اینست که سر ساخته از خود و سپر بر  
 اینست که سرهاست درین راهگذر بر  
 اینست که بر سینه زناند حجر بر  
 اینست کز ایشان نرسد هیچ خبر بر  
 هر خون که ازو ریخت همانست هدر بر  
 هرکس که ز تأیید ازو یافت نظر بر

۱. در آنها (چ سنگی): وصف.

۲. در اصل: روز. بنا بر آنها اصلاح شد.

۳. مدر: گلوخ.

۴. در آنها (چ سنگی): ز اثر بر.

سرآینده، را نظر به حدیثی بوده است که طی آن امیرمؤمنان علی - علیه السلام -  
 اشارت فرموده که بابِ خبیر را نه به قوت جسمانی، که به تأیید ربّانی و قوتی ملکوتی  
 برگزیده است. نگر: سفینه البحار، ط. آستان قدس، ۱۱/۲؛ و: موسوعة الامام علی بن  
 ابي طالب علیه السلام فی الکتاب و السنة و التأریخ، دارالحدیث، ۲۴۰/۱ و ۲۴۱؛ و: دُرّ ثمین  
 شهرستانی، ص ۱۱۱ و ۴۲۸.

۵. در آنها (چ سنگی): اثری.

۶. در آنها (چ سنگی): خبری.

۷. آمودن: آراستن، زینت دادن.

سرشار شد از مکرمتش حوضِ اُمّانی  
از غایتِ اِشفاقِ به هم ساخته مقرون  
از کثرتِ اَلطافِ به هم داشته مُنْضَم  
از بـهرِ مِداوایِ دل مدبرِ دوران  
شاداب شد اَمالِ ازو همچو<sup>۱</sup> شجرِ بر  
درمانِ گناهانِ را با سوزِ جگرِ بر  
دارویِ معاصیِ را با آهِ سَحَرِ بر  
پرداخته معجونِ خوش از دیده تر بر

### ملای رومی - علیه الرّحمة - گوید:

جانا همه عالم را بازار تو می بینم  
عقل همه چالاکان حیران تو می بینم  
با هرکه سخن گویم از وی شنوم بویت  
چون بلبل اگر غلغل از شوق زخم شاید  
در جمله مجلسها آوراد تو می خوانند  
مرد و زن و خاص و عام در کار تو می بینم  
جان همه مشتاقان ایثار تو می بینم  
هرجا که روم آنجا آثار تو می بینم  
زیرا که همه عالم گلزار تو می بینم  
در جمله دفترها اَسرار تو می بینم

### و هم او گوید:

ای جان و قوام جمله جانها  
با تو ز زیان چه باک داریم  
در لعل بتان شکر نهادی  
ای داده به دست ما کلیدی  
گر زانکه نه در میان مائی  
جانبخش در او کن روانها  
ای سود کن همه زیانها  
بگشاده به طمع آن دهانها  
بگشاده بدان در جهانها  
برپسته چراست این بیانها

### محتشم گوید:<sup>۲</sup>

ای گوهر نام تو تاج سر دیوانها  
ای کعبه مشتاقان دریاب که برناید  
آن ابر کرم کز فیض مشتاق خطاشوئیست  
ذکر تو به صد عنوان آرایش عنوانها  
مقصود من گمراه<sup>۳</sup> از طی بیابانها  
حاشا که شود<sup>۴</sup> در هم زآلایش دامانها

۱. در آنهاز (چ سنگی): همچو.

۲. از آغازین غزلی بخش غزلیات دیوان محتشم است (در: ط. مهرعلی گرکانی، ص ۳۱۲).

۳. در دیوان محتشم: گمراه - که آسانخوان تر است.

۴. در دیوان محتشم: بود.

### سعدی گوید<sup>۱</sup>:

مهیمنی که به گُل نکت و به گِل جان داد  
دو کشتی متساوی‌آساس را در بحر  
به هرکه هرچه سزا دید حکمتش آن داد  
یکی رساند به ساحل، یکی به طوفان داد  
به قدّ سرو روان داد جنبشی تعلیم  
که خجالت قد رعناى سرو بستان داد  
ز باغ حُسن سیه‌نرگسی چو چشم انگیخت  
بدان بلای سیه خنجری چو مزگان داد  
به چشمهای نکو شیوه [ای] ز ناز آموخت  
که هرکه خواست بدان شیوه دل دهد جان داد

### هم او گوید<sup>۲</sup>:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم  
وز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و دیده‌ایم  
مجلس تمام گشت و به پایان رسید عمر  
ما همچنان در اَوّل وصف تو مانده‌ایم

### شاعر می‌گوید:

ای به تو مشتاق جان و دل به تو شیدا  
یاد تو در کعبه مونس دل زاهد  
زنده به یاد تو جان عارف و دانا  
ذکر تو در دُبر شمع محفل ترسا  
شور جهان خواستی جو از لب شیرین  
پرده برافکندی از جمال دلارا  
غیرت حسن تو بود آنکه به عالم  
جلوه یوسف رُبود صبر زلیخا  
بر صفت جان پاک در تن خاکی  
از همه پنهان و باز بر همه پیدا

### دیگری گوید:

ای هویدا شده از مهر تو ذرات وجود  
عکس روی تو در آئینه ذات آدم  
وی میرزا شده از شائبه غیب و شهود  
چون بدیدند ملایک همه کردند سُجود  
گر کشتی برقع صورت تو ز چهر معنی  
همه ذرات سوی مهر نمایند صعود  
هست تغییرپذیر اینهمه اَسما و صفات  
آنچه باقیست بود ذات خداوند و دود

### دیگری گوید:

ای به تو مشتاق جان، ای به تو خرم جهان!  
یاد تو ذکر روان، فکر تو ملک بقا

۱. کذا فی الأصل؛ لیک این آیات پنجگانه نه از سعدی، که از یک چکامه محتشم کاشانی است. نگر: دیوان محتشم، ط. مهرعلی گرکانی، ص ۱۸۰ و ۱۸۱.  
۲. این دو بیت از گلستان سعدی است (نگر: کلیات سعدی، ط. مصفا، ص ۲)، و با اندکی تفاوت در ضبط در دیباجه آساور آمده بود.

ماه شب‌افروز را مهر تو بخشد فروغ  
صبح روان‌بخش را نور تو بدهد ضیا  
سوی تو آورده‌ایم روی نیاز ای کریم!  
ای که گدای تو هست در دو جهان پادشا!

در مدح پیغمبر اکرم - صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - ،  
صبحاحی - عَلَيْهِ الرَّحْمَه - :

شباهنگام چون بنهفت رخ این لاله حمرا  
شکفت از چشم آنجم صدهزاران نرگس شهلا  
همه شب چشم من بیدار و چون من محو نظاره  
یکی بر صورت میزان، یکی بر هیئت جوزا  
بناگه دست فراش سحر از جانب خاور  
بزد دامان این فیروزگون خرگاه را بالا  
عیان شد آفتاب و ریخت از قصر فلک آنجم  
چو از طاق حَرَمِ بُتْها ز مولود شه بطحا  
محمد شافع اُمّت، قسیم دوزخ و جنّت  
حیب حضرت عَزّت، شه دین، خسرو دنیا  
به صورت ز انبیا بهتر، به معنی از همه مهتر  
به خلقت از همه برتر، به رتبت از همه والا  
تو گستردی بساط حق پرستی در جهان ورنه  
گرفته بود یکسر کفر روی صفحه غُبرا  
شد از إعجاز مولود همایون تو در عالم  
شگفتیها بسی پیدا و اینک باشد از آنجا  
نم رود سماوه، خشکی دریاچه ساوه  
ندیده بر زمین بی‌سایه شخصی را کسی جز تو  
شبی اندر سرای اُمّ هانی<sup>۱</sup> بودی آسوده  
شویصلست‌هان، برخیز از جلدسیانهر یک  
فشانندی بر زمین دامن، گرفتی دامن گردون  
بود تا دوست را دل از وصال دوست در راحت  
دل یاران تو شادان ز مهر و یاری شادان

مَلای رومی - عَلَيْهِ الرَّحْمَه - گوید:

طوطی طبعم سخن از سر گرفت  
مرغ دلم طمع هوا برگرفت

۱. اُمّ هانی، دختر حضرت ابوطالب - علیه السلام - است. بنا بر نقلی، معراج حضرت رسول اکرم - صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - از سرای او آغاز شد. نگر: التبیان، شیخ الطائفه الطوسی، ۴۴۶/۶.



آیه‌الله حاج شیخ مهدی نجفی اصفهانی (مسجدشاهی) / یک صد و هفده

---

هر که به دل دین پیمبر گزید  
نه فلک از نور نبی آفرید  
نور نبی جان و دلم زنده کرد  
خواند خدایش اُسدالله به نام  
مرتبه از عرش فزوتر گرفت  
چرخ از آن نور منور گرفت  
دست و دلم دامن حیدر گرفت  
او ز خدا دلدل و خنجر گرفت

و هم او گوید:

أحسنَتْ مَهْ يَا مُصْطَفَى  
أَيُّ مُعْجَزِ عَيْسَى ز لَب  
كُفْرٍ أَيْ جَهَانَ بَرْدَاثِي  
تَخْمِ سَعَادَتِ كَاثِي  
أَيُّ أَفْرِيثِش رَا سَبَبِ  
فَخْرِ عَجْمِ، تَاجِ عَرَبِ  
أَزْ هَرِ دُو عَالَمِ بَرْتَرِي  
پَسِيغَمْبَرَانَ رَا مَهْتَرِي  
أَيُّ مَعْدَنِ لَطْفِ وَ صَفَا  
مُوسَى نَمُودَه أَزْ عَصَا  
رَايَاتِ دِينَ اِفْرَاشْتِي  
هَسْتِي سَزَاوَارِ ثَنَا  
وَالْأَتْرَازِ نَامِ وَ نَسَبِ  
هَمْ بَرِ زَمِينِ، هَمْ بَرِ سَمَا  
أَزْ هَرْجَهْ گُوِيْمِ بَهْتَرِي  
دَارَمِ مَنِ أَزْ قِرْآنِ گُوا<sup>۱</sup>

در مدح حضرت أميرالمؤمنين - صلواتُ الله و سلامُهُ عليه -

هم او گوید:

مَرْحَبَا أَيُّ نَفْخَةُ عَنبِرِنَسِيمِ وَالضُّحَى  
أَفْتَابِ عَزَّ وَ رَفَعَتْ، أَسْمَانَ عَدَلٍ وَ دَادِ  
بَحْرِ دَانِشِ رَا وَجُودِ وَ عِلْمِ عَالَمِ رَا مَحِيْطِ  
أَنْ وَصَّى مُصْطَفَى وَ رَهْنَمَايِ جَنَّ وَ اِنْسِ  
أَنْ اِمامِي كَشَّ بِهْ نَامِي هَرِ گَرْوَهِي خَوَانْدَه‌اَنْدِ  
مَادَرَشِ حَيْدَرِ هَمِي خَوَانْدِ، اَبُو طَالِبِ عَلِي  
جان فدای خاکپای شاه مردان، مرتضی  
قاضی دین نبی، مسندنشین هَلْ اَتَى  
گاه بخشش صد چو حاتم، گاه مردی لافتی  
کاشف علم لدنی، ساقی یوم الجزا  
مصطفایش بوالحسن، اُخْیارِ خَوَانْدِ مَرْتَضَى  
شامیانش بو تُرَّابِ وَ رُومِیانش بُوَالْعَلَى

و هم او گوید:

شیر ولیّ خدا شاه سلامّ علیک  
معدن جود و سخا شاه سلامّ علیک

---

۱. چنینش مصاربع در اصل به همین نحو است؛ لیک درست‌تر به نظر می‌رسد که هرچهار مصراع را یک بیت و هر بیت را واجد قافیۀ درونی قلم دهیم.

بودی و آدم نبود بودی و عالم نبود  
صاحب روز غدیر قول رسول بشیر  
فاتح اهل فتوح لشکر دریای روح  
ردّ بلا را خلیل خواست ز ربّ جلیل  
موسی ازو نور دید نام تو بر طور دید  
یوسف مصری نگاه کرد در آن تیره چاه  
مادر گیتی پسر چون تو نزاید دگر  
أول و آخر توئی باطن و ظاهر توئی  
شاه همه اولیا و شمع همه اصفیا  
نام تو بر آسمان زمزمه قدسیان  
سید صدر کرم گفت که: ای ابنِ عم!  
پشت و پناهم توئی در خور جاهم توئی  
صفدر روز غزا صاحب حوض و لوا  
فضل تو جز کردگار کس نتواند شمار  
قبله ما روی تو کعبه ما کوی تو  
بنده فرمانبرت باشم و پیرامنت  
آمده ام شرمسار دیده من اشکبار  
پیش در پادشاه هست تو را دستگاه  
از ره دور آمدم دیده و دل پر ز غم  
شمس بشد چاکرت، نی نی خاک درت

ماه و فلک هم نبود شاه سلام علیک  
شاه و امام و امیر شاه سلام علیک  
رهبر کشتی نوح شاه سلام علیک  
گفت بدو جبرئیل شاه سلام علیک  
خلعت و دستور دید شاه سلام علیک  
نام تو بودش پناه شاه سلام علیک  
در ملک و در بَشَر شاه سلام علیک  
مفخر و فاخر توئی شاه سلام علیک  
تاج سر اولیا شاه سلام علیک  
راحت روحانیان شاه سلام علیک  
لَحْمُکَ لَحْمی و دَم شاه سلام علیک  
رهبر و راهم توئی شاه سلام علیک  
والی امر خدا شاه سلام علیک  
یک صفت از صد هزار شاه سلام علیک  
ما همه هندوی تو شاه سلام علیک  
دست من و دامن شاه سلام علیک  
پیش تو ای شهریار شاه سلام علیک  
عذر گناهم بخواد شاه سلام علیک  
دست تهی چون روم شاه سلام علیک  
گرد ره قنبرت، شاه سلام علیک

#### وله - علیه الرّحمة - :

ای عاشقان! ای عاشقان! من جان جانان یافتم  
ای منکران! ای منکران! حقا که من از جان و دل  
ای عاقلان! ای عاقلان! تا مرتضی بشناختم  
نور نبی مصطفی دارد علی مرتضی

ای صادقان! ای صادقان! من نور ایمان یافتم  
تا چاکر خیدر شدم ملک سلیمان یافتم  
هم درد و هم درمان و هم فخر سلیمان یافتم  
در دولت آل عبا اِنعام و اِحسان یافتم

### سنائی - علیه الرّحمه - ۱:

کار عاقل نیست در دل مهر دلبر داشتن  
از پی سنگین دلی نامهربانی روز و شب  
یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن  
أحمد مُرسل نشسته کنی روا دارد خرد  
ای به دریای ضلالت در گرفتار آمده  
بحر پر کشتیست لیکن جمله در گرداب خوف  
من سلامتخانه نوح نبی بنمایم  
چون همی دانی که شهر علم را حیدر در است  
مر مرا باور نمی آید ز روی اعتقاد  
تا سلیمان وار باشد حیدر اندر صدر ملک  
چو نهال دین به باغ شرع در حیدر نشاند  
از پس سلطان ملکشه چون نمی داری روا  
از پس سلطان دین پس چون روا دارد<sup>۳</sup> همی  
اندر آن صحرا که سنگ خاره چون<sup>۴</sup> گریده می  
گر همی خواهی که چون مهرت بود مهرت قبول

جان نگین مهر مهر شاخ بی بر داشتن  
بر رخ خون از نثار<sup>۲</sup> گنج گوهر داشتن  
زشت باشد چشم را بر نقش آزر داشتن  
دل اَسیر سیرت بوجهل کافر داشتن  
زین برادر یک سخن بایدت باور داشتن  
بی سفینه [ی] نوح نتوان چشم معبر داشتن  
تا توانی خویشتن را ایمن از شر داشتن  
خوب نَبود غیر حیدر میر و مهتر داشتن  
حق زهرا بُردن و دین پیمبر داشتن  
زشت باشد دیو را بر تارک افسر داشتن  
باغبانی زشت باشد جز که حیدر داشتن  
تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن  
جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن  
وندر آن میدان که نتوان پشت و باور داشتن  
مهر حیدر بایدت با جان برابر داشتن

### عُرفی ۵ - علیه الرّحمه - :

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار  
نشدیده ام که فروشد بخت در بازار

۱. از برای این چکامه، نگر: دیوان سنائی، به تصحیح مدرّس رضوی، صص ۴۶۷ - ۴۷۱.
۲. در دیوان ط. مدرّس: بر رخ چون زر [و همین صحیح است].
۳. دیوان ط. مدرّس: داری.
۴. فی الأصل: چون. بنا بر دیوان ط. مدرّس رضوی ضبط شد.
۵. آبیاتی که پس از این می آید، منتخبی است از چکامه ترجمه الشّوق او (چاپ شده در: کَلِّیَّات عُرفی، ط. اُنصاری، ۱۱۹/۲ - ۱۴۶ - با تفاوت در ضبط) که در ستایش امیر مؤمنان - علیه السّلام - است.

کفن بیاور و تابوت و جامه نیلی گُن  
زمانه مرد مصافست و من ز ساده دلی  
دلم چو رنگ زلیخا شکسته در خلوت  
وگر ز بوته خاری شبی کنم بالین  
کسی چگونه به سامان درآورد این سر  
تهی گُن از همه اندیشه خطا و بنه  
زهی صفای عمارت که در تماشایش  
دریچه اش به صفا، دیده سهیل یمن  
غبارِ صحنِ سرای تو اوج هفت اورنگ  
ز شرمِ نورِ جمالِ تو آفتاب هنوز  
محیط بر کف جود تو کرده موج فدا  
بدان خدای که در شهر بند امکان نیست  
به جزر و مدِ محیط عطای او که کشد  
به کلک او که نوشت و بسا که بنویسد  
به لطف او که ز فیضش نمونه ایست بهشت  
به عشق او که به پهلوی جان نشانند درد  
به حق اینهمه سوگندهای مهرا فرورز  
که گر شود سر<sup>۴</sup> کوی تو جمله نشترخیز

که روزگار طیب است و عاقبت بیمار  
کنم به جوشن تدبیر وهم، دفع مضار  
غمم چو تهمتِ یوسف دویده در بازار  
به سعی زلزله در دیده ام خلاند خار  
که گر ز زانو برداشت کوفت بر دیوار  
به خاک مرقد کحل الجواهر ابصار  
به دیده باز نگردد نگاه از دیوار  
نشیمنش به هوا، کعبه نسیم بهار  
شکنج زلف سخای تو موج دریا بار  
به هر جهت که رود، روی هست بر دیوار  
سپهر بر سر جاه تو کرده اوج نثار  
متاع معرفتش نیم دزه در بازار  
به نیم موجه دو عالم گناه را به کنار  
به روی صفحه عالم سطور لیل و نهار  
به جود او که ز دیگش نمک چشبیست بحار  
به شوق او که به بازوی<sup>۳</sup> دل فرستد کار  
که نزد علم تو حاجت نداشتم به شمار  
کنم به مردمک دیده طی نشترزار

#### أَيْضًا عُرْفِي - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - : ۵

آمد آشفته به خوابم شبی آن مایه ناز به روش مهرفزا و به نگه صبرگداز

۱. در کلیات عرفی (ط. أنصاری): ضیا. ۲. در کلیات عرفی: هست روی.

۳. در أصل: پاروی. ضبط نص، بنا بر کلیات عرفی است.

۴. در کلیات عرفی: رَو.

۵. منتخباتی است از چکامه ای در نعت حضرت سید المرسلین - صلی الله علیه و آله و سلم - (چاپ شده در: کلیات عرفی، ط. أنصاری، ۱۵۵/۲ - ۱۶۱ - با تفاوت در ضبط).

وه چه شب؟! سرمه آهوی غزالان ختن دیدم القصه که خوش گرم عنانست روان گریه آوده فتادم دگر اندر قدمش از جبین چین بگشا تا دل من جمع شود بیحجابانه زدم بوسه به دستش از شوق در ثنای شه کونین و امام ثقلین آنکه گر افعی رُمحش رود اندر ته خاک عرش را گفت فلک مسند جاه وی و عقل جوهر طبع من از وصف کمالت روشن

وه چه شب؟! و سمه ابروی عروسان طراز سودم اندر قدمش چهره به صد عجز و نیاز گفتم: ای مایه آرام دل اهل نیاز! که سراسیمه کند مرغ خیالم پرواز گفتم اکنون باجارت که شدم وحی طراز که بود لمعه برق غضبش کفرگداز دل محمود برون آورد از زلف ایاز گفت هیبات یقین شد که نه‌ای محرم راز گوهر نظم من از نسبت ذات ممتاز

#### وله - علیه الرحمه -<sup>۱</sup>

که دارد چون علی شاهی سوار و سرور و صفدر سرگردان، شه مردان، سوار و صفدر میدان قباپیش را ز استبرق لعمرك تاجش از مطلق خدا او را شه دین گفت و احمد أنت متی گفت یقین و بیشک و مطلق امام حق علی را دان خداگفت و نبی گفت و امین گفت و نه من گویم علی طالب، علی مطلب، علی شارب، علی مشرب علی قلزم، علی عثمان، علی موج و علی طوفان علی جسم و علی جان و علی دین و علی ایمان علی شاهنشاه دوران، علی رزم‌آور میدان که برکندی و بدریدی و بیریدی و بشکستی اگر می‌خواست یزدان تا شود بر صورتی ظاهر به گاه امتحان و معجز و برهان او گشته

همایون بخت و فرخ‌فال و ملک‌آرا و دین‌پرور وصی و ابن عم، داماد و نفس و روح پیغمبر عطایش ذوالفقار از حق شراب از شربت کوثر زهی روح‌الهمین این گفت زهی حیدر زهی صفدر به جن و انس و وحش و طیر و مور و مار و ماه و خور علی عقل و علی روح و علی جسم و علی جوهر علی ملت، علی مذهب، علی آن شاه اژدر در علی لولو، علی مرجان، علی کشتی، علی لنگر علی والی، علی والا، علی صاحب، علی سرور علی کعبه، علی مروه که در وی زاد از مادر در از خبیر، لب از اژدر، سر از عنتر، بت از بتگر به چشم خلق ظاهر می‌شدی بر صورت حیدر هلاهل شهد و قطران شمع و نیران سبز و خارازر

۱. این چکامه در کلیات عرفی (ط. محمد ولی‌الحق أنصاری) دیده نشد.

## یک صد و بیست و دو / أساور من ذهب در أحوال حضرت زینب سلام الله علیها

لب مُعْجِزِ نَمَائِشِ گَر بَجَنبَانِد بِشِیرِیْنِی      ببارد در دل آزر<sup>۱</sup> هزاران چشمه کوثر  
سرای دوستانت را به باغ جنة المأوی      قرین حور و وطن خلد و غسل شیر و فلک ساغر

### سید احمد هاتف - علیه الرحمه - :

سحر از کوه خاور تیغ اسکندر چو شد پیدا  
دم روح القدس زد چاک در پیراهن مریم  
میان روضه خضرا روان شد چشمه روشن  
ز دامان نسیم صبح پیدا شد دم عیسی  
ذرافشان کرد از شادی فلک چون دیده مجنون  
مگر غماز صبح از بام گردون دیدشان ناگه  
برآمد تُرکی از خاور جهان آشوب و غارتگر  
نهنگ صبح لب بگشود و دزدیدند سر پیشش  
برآمد از کنام شرق شیری آتشین مغلّب  
چنان کز صولت شیر خدا کفّار در میدان  
هزبر<sup>۲</sup> سالب غالب، علی بن اَبی طالب  
به رتبت ساقی کوثر، به مردی فاتح خیر  
ولی حضرت عزت، قسیم دوزخ و جنت  
زهی مقصود اصلی از وجود آدم و حوّا  
شد از دست قوی دین خدا، آئین پیغمبر  
در آن روز سلامت سوز کز خون یلان گردد  
سرافیلت روان از راست، میکالت روان از چپ  
عیان از آتش رُمح تو ثعبانهای برق افشان  
ز أفعال و صفات و ذات آگه نیستم لیکن  
تو و اولاد أمجاد کرام تُست هاتف را

عیان شد رشحه خون از شکاف جوشن دارا  
نمایان شد میان مهر زرین طلعت عیسی  
کنار چشمه روشن برآمد لاله حمرا  
ز جیب روشن فجر آشکارا شد کف موسی  
برآمد چون ز خاور طلعت خور چون لیلی  
که پوشیدند چشم از غمزه چندین لعبت زیبا  
به یغما بُرد در یک دم هزاران لولو لالا  
هزاران سیمگون ماهی درین سیمابگون دریا  
گریزان آنجمش از پیش روبه سان گراز آسا  
چنان کز حمله ضرغام دین ابطال در پیدا  
إمام مشرق و مغرب، امیر یثرب و بطحا  
به نسبت صهر پیغمبر، ولی والی والا  
قوام مذهب و ملت، نظام الدین و الدنیا  
غرض ذات همایون تو از دنیا و مافیها  
شکست از بازویت مقدار لات و عزت عزی  
چو روی لیلی و دامان مجنون لاله گون صحرا  
ملایک لافتی خوانان برنند تا صف هیجا  
نهان در آب شمشیر تو دریا های طوفان زا  
توئی دانم امام خلق بعد از مصطفی حقا  
إمام و پیشوا و مقتدا و شافع و مولا

۱. کذا فی الأصل. شاید: آذر.

۲. کذا فی الأصل. از حیث لغوی «هزبر» صحیح است و واژه ای است عربی الأصل.

آیه الله حاج شیخ مهدی نجفی اصفهانی (مسجدشاهی) / یک صد و بیست و سه

ألا پیوسته تا احباب را از شوق می‌گردد      ز دیدار رخ احباب روشن دیده بینا  
محبان تو را روشن ز رویت دیده حقیقین      حسودان تو را بی‌بهره زان رخ دیده اعمی

آقا سید محمد صادق - علیه الرحمه - :

ای که دل بسته‌ای به شاهد و یار      سینه‌ات خانه بت و زَنار  
چند جوئی هلال ابرو را      چند خواهی دو چشم پر ز خمار  
گه دوی سوی آب و سبزه رود      گه روی در چمن به فصل بهار  
گاه می نوشی و روی از هوش      گوش هوشت میند و شو هشیار  
دم از آن بند و لب ازین برگیر      می تولاً و ساقیش کزّار  
شه مردان علی ابوطالب<sup>۱</sup>      آنکه فضلش برون ز حدّ و شمار  
آنکه بغنود در فرایش نبی      نقد جان بر به کف ز بهر نثار  
آنکه آمد به شأن او نازل      هَلْ أَتَىٰ از مُهَيِّمِن ستّار  
شرزه شیری که برگرفت و بکند      سر ابّطال و ریشه اشرار  
مرجع مرد و زن به یوم نشور      ولی حق، قسیم جنّت و نار  
آنکه شد باب شهر علم نبی      مفتح زو مدائن اُسرار  
تو نبی را به رتبه چون هارون      کی سزاوار رتبهات اغیار؟!

در مدیح حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا

- صلواتُ الله و سلامُهُ علیها - ، نشاطی گفته:

ای آنکه دختر نبی و جفت خیدری      مادر تو را خدیجه، تو زهرای ازهری  
ممکن کجا مشاهده روی تو که تو      در صد هزار پرده عصمت مستری  
بس ماه و آفتاب و کواکب که طالعند      از برج طلعتت که تو گردون به گوهری  
ای بس شکستها که ز حسرت به سقف عرش      تا مهر گستریده تو در سطح اغبری  
بر یازده ستاره که خورشید رویشان      بر شرق و غرب تافته تو نورگستری  
بر یازده خَلَف که دو گیتی خلیفه اند      در مهد تربیت همگی را تو مادری

۱. کذا فی الأصل. احتمالاً «علی بوطالب» باید باشد (به اضافه بُنُوت).

## یک صد و بیست و چهار / اَسَاوِرِ مِنْ ذَهَبٍ در احوالِ حضرتِ زَيْنَبِ سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا

زین وارثان علم به طوفان جهل خلق  
مریم که برگزیده عالم ز ایزدست  
پیغمبر خدا چو علی شیر پُردلی  
کشتی آسمان و زمین را تو لنگری  
اندر علو مرتبه از وی تو برتری  
داماد یافت از سبب چون تو دختری

### در مدیحِ امامِ حسنِ مجتبیٰ - علیه السّلام - ، صحبت گوید:

سینط نبی حسن که ازو باغ خلد و حور  
آن گوشوار عرش که در دل سپهر را  
ز افعال او قرار و ز اعمال او مدار  
با روی او عقیق ز صافی خویش گفت  
هرکس که فیض صحبت او یافت فیض از او  
با یاد او خلیل روان شد چو بر شرر  
یعقوب چونکه کرد شفیعش مشام او  
هر روز ز آفتاب که عالم پر از ضیاست  
روز عدوت تیره نگویند ساعتی  
گردید با طراوت و حسن حسن گرفت  
چون شوق طوف کعبه کویش وطن گرفت  
احکام شرع انور و فرض و سنن گرفت  
با زور چرخ نور سهیل از یمن گرفت  
صد همچو بایزید و اویس قرن گرفت  
آتش از آن طراوت باغ و چمن گرفت  
بوئی ز موی یوسف گل پیرهن گرفت  
هر شب که دهر ظلمت زاغ و زغن گرفت  
کآئینه محب تو زنگ محن گرفت

### در مدیحِ حضرتِ سیدالشّهداء - علیه السّلام - ، خاور گوید:

سینط رسول و قره عین بتول کو  
سلطان عالمین و شه انس و جان حسین  
خورشید بیکسوف سپهر رسالتست  
در صفحه جهان که کند مدح او رقم  
از دیده غائبست و به دل حاضرست از آن  
ای کعبه حریم تو دارالامان چشم  
قطب جهانی و به طوافت چو آسمان  
شاها بود غبار درت کُحل دیده ام  
از بس که مست عشق توام عندلیب و ش  
در اشتیاق کوی تو گویا که زاده ایم  
خاور! خموش باش که حرمان اشتیاق  
آن راست نور دیده و این راست جان چشم  
کز بهر اوست گریه و آه و فغان چشم  
زانشه همیشه سیرگهش آسمان چشم  
جدول کشد ز خط شعاعی بنان چشم  
دل تازه کرد مطلع نو در بیان چشم  
وی درگه تو سجده گه جاودان چشم  
راغب ترست از همه تن فرقدان چشم  
أجزای خاک وی همه روشن کنان چشم  
خار ره تو هست گل و ارغوان چشم  
در گریه و فغان من و دل تو امان چشم  
در نوحه کرد جمله تن همعان چشم



وصفت برون ز بینش و دانش چو بود از آن شد ختم بر دعای تو این داستان چشم

**در مدیح امام زین العابدین - علیه السلام - ، هم او گوید:**

سیدالساجدین که داد ضیا	مهر را تا ز ساجدین باشد
فخر عباد آنکه از معبود	لقبش زین عابدین باشد
آدم و آل نوح و کشتی نوح	مَنْ رَكِبَهَا نَجَىٰ فِيهَا
شاهد عدل بر امامت او	حَجْرَ الْأَسْوَدِ أَمِينٌ بَاشِدٌ
در سخاوت کسی به عهدش نیست	نه به انعام او رهین باشد
ای که خاک قدوم احباب	سرمه چشم حور عین باشد
ساخت صورت آفرین بیمثل	که بر این صورت آفرین باشد
هرکه سر در ره تو بنهاد	پای بر فرق عالمین باشد
مدح تو انتها ندارد اگر	چون منت صد ز مادحین باشد

**در مدیح امام محمد باقر - علیه السلام - ، صحبت گوید:**

ز هجر تلخ مذاقم، رواست کام رقیب	ز شهد وصل لب هر زمان شود شیرین
نه آنچنان شده تلخ از غم تو کام دلم	که از وصال تو نامهربان شود شیرین
مگر ز منقبت شاه دین لبم یابد	حلاوتی که از آن کام جان شود شیرین
محمد بن علی، وارث نبی و ولی	که از حلاوت نامش زبان شود شیرین
شهی که چون بنگارد به صفحه مدحش را	چو نیشکر قلم اندر بنان شود شیرین
رسول حق لقب باقرالعلومش داد	حدیث از لب لعلش از آن شود شیرین
به کان و بحر چو بارد سحاب بخشش او	چو شهد لعل و در بحر و کان شود شیرین
به باغ نیّر رایش بتابد ار نه همین	ز میوه شاخ شجر در خزان شود شیرین

۱. احتمالاً اشارت شاعر به قضیه تجدید عمارت کعبه است و نقش مهم امام سجّاد - علیه السلام - در آن. نگر: جهاد الامام السجّاد - علیه السلام -، ص ۱۱۵ و ۱۱۶. شاید هم اشاره به راه گشودن مردمان باشد در برابر امام سجّاد - علیه السلام -، به سوی حَجْرَ الْأَسْوَدِ. نگر: همان، صص ۲۱۴ - ۲۱۶.

## یک صد و بیست و شش / اَسَاوِرِ مِنْ ذَهَبٍ در احوالِ حضرتِ زَيْنَبِ سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا

به جای سبزه و نسرين و گل دمد از خاک  
شها ز فيض قدوم وجود مَيْمُونت  
کسی به مدح تو گویا شود اگر نَفْسِي  
شدم به مدح تو ناطق که کام من دم مرگ  
نداشت منقبت<sup>۱</sup> انتها از آن خاور  
نبات و قند و شکر بوستان شود شیرین  
سزد که جمله زمین و زمان شود شیرین  
رواست گر دهندش جاودان شود شیرین  
ز شهد فيض همین داستان شود شیرین  
گشود لب به دعا تا زبان شود شیرین

### در مدیحِ امام جعفر صادق - علیه السّلام - ، خاور گوید:

ولّیّ خدا، جعفر بن محمد  
سپهر خلافت که او در حقیقت  
گلستانِ علمی کزو گلشن دین  
ندارد به دل مهر او گر نباتات  
زهی طاعتت فرض بر خلق عالم  
چو دانسته خاور وثیقت از آن رو  
در این گلستان پُراشوب عالم  
شود بیخزان گلستان محبت  
عدویت نبیند بهاری که در وی  
به روز قیامت شفیع خلائق  
سمائست پر از نجوم حقایق  
پُرسست از گل جعفری دقایق  
چه داغیست پس در دل هر شقایق  
که حکمیست این بر خلائق ز خالق  
به اُطاف عام تو گردیده واثق  
خزان تا که بر هر بهار است لاحق  
شکافد که تا دانه در خاک فالق  
بسوزد تن او ز برق صواعق

### در مدیحِ امام موسی الکاظم - علیه السّلام - ، صحبت گوید:

شبی بودم از فکر بدبختی خود  
که ناگه در آن تیره شب پیر عقلم  
در آن تیره ظلمات شد خضر راهم  
بگفتا که ای بر سر از فکر غوغا!  
چرا تلخکامی چو طوطی طبیعت  
به طور ولایت چو نور تجلی  
ز بهر ثنا گستری گشت طبعم  
به زانوی غم سرفکنده چو عبهر  
مرا رهنما گشت چون ماه آنور  
به آب حیاتی مرا گشت رهبر  
بگفتا که ای بر دل از درد اخگر!  
همیشه فشاند ز کام تو شکر  
مه چرخ اِجلال موسی بن جعفر  
چو سوسن زبان جمله از پای تا سر

۱. در اصل: منقبت.

به دل مهر را ذره [ای] گر ز مهرش  
ز دربانیش فخر صد همچو دارا  
به هر صفحه مدحش نگارنده گردد  
زهی خاکپای تو شاهنشان را  
ز نور بسیط است جسم تو گویا  
ز مدحت به سوی دعا بازآیم  
که با صد زبان عاجز و قاصر آید  
شود تا که پیوسته از ابر نیسان  
محبّ تو همواره سیراب بادا  
نبود از کجا می‌شد او ذره پرور  
که بر پاسبانیش نازد سکندر  
چو صحرای چین نامه پُر مشک اذفر  
شده زینت تارک و زیب افسر  
مرکب نگشته‌ست از چار گوهر  
نگنجد مدیحت چو در هیچ دفتر  
ز اِحصای وصف تو کلک سخنور  
چمن پر ز عبهر، صدف پر ز گوهر  
به دنیی ز حیوان، به عقبی ز کوثر

#### در مدیح امام علی الرضا، میرزا محمدعلیخان شمس الشعرا گوید:

دم بهار بیاراست باغ چون طاووس  
فتاده عکس گل نوشکفته اندر آب  
چنین که بوی خوش آید ز باد نوروزی  
إمام مشرق و مغرب، علی بن موسی  
نثار مشهد او را به دست روح القدس<sup>۱</sup>  
چنانکه هست به کُل بازگشتن اعضا  
فکند نور نبی در ازل دوازده عکس  
اگر بخوانی ناقوس را به ملت حق  
چو تشنه مانم در آفتاب رستاخیز  
به زیر سایه لطف مرا مقرر ده از آنک  
مکن تو فردا مایوسم از شفاعت خویش  
ز من تحیت بادا به جان روشن تو  
شده‌ست شاخ مرصع چو تاج کیکاووس  
چنان هر آینه در آینه‌ست روی عروس  
گذشته گوئی بر تربت غنوده طوس  
که هست حجت یزدان و شرع را ناموس  
طباق نور فرستد مهبین قدوس  
به سوی اوست گرائیدن عقول و نفوس  
تو عکس هشتم هستی از آن ده و دو عکوس  
درست بانگ شهادت برآید از ناقوس  
مرا بپیمای از آب سلسیل کؤوس  
درخت مهر تو در سینه کرده‌ام مغروس  
که من ز خویشتن امروز گشته‌ام مایوس  
فروروند و برآیند تا نجوم و شُموس

۱. کذا فی الأصل. شاید: روح قدس.

**در مدیحِ امامِ مُحَمَّدِ تَقِی - عَلَیْهِ السَّلَام - ، خاور گوید:**

بدان سرم که اگر همّت کند اِمْداد  
به چشم من همه یکسان شود خزان و بهار  
ز دوش خود فکنم بار مَتّ همه کس  
به خویشتن که نمی بینم اینچنین همّت  
مُحَمَّدِ بِنِ عَلِیِّ اَنکَه از نَبِیِّ و ولی  
شود مشکّل اگر جاه او مهندس چرخ  
برات بخشش اگر بر بهشت بنویسد  
که ره نیافته بر وی خیال<sup>۱</sup> و هست برون  
زهی وجود تو زینت به عالمِ اِمکان!  
دهد قدوم تو فَر بر وجود دولت و دین  
صبا ز گلشن خلقت اگر وزد به قبور  
شمیم خلق تو به از نسیم گلشن خُلد  
به ذکر مدح تو بر یکدگر کند سبقت  
زهی امید طواف حریم تو دل را  
همیشه تا که فزونست در حساب و شمار  
حساب عمر مُجَبَّت برون ز عدّ و مباد

ز شادی و غم دوران شوم چو سرو آزاد  
تفاوتی نکنند نزد من دی و مرداد  
که نی بخیل شناسم در این جهان نه جواد  
مگر ز لطف شه دین نمایم استمداد  
ز زهد و جود لقب یافت او تقی و جواد  
کند یقین که تنهای نبوده در ابعاد  
ز دیده حور چکاند به نوک خامه سواد  
حَضِیضِ قِصْرِ جِلالش ز اُوجِ سَعِ شِداد  
خَهِی جِلوُس تو زیور به مسند ایجاد!  
زند وجود تو افسر به فرق دانش و داد  
شمیم خلد بیابند از آن نسیم اُجداد  
نه آن بهشت که نادیده داد جان شِداد  
گذر کند ز لبم چون به گاه مدح اعداد  
همیشه رهبر مقصود و رهنمای مراد  
اَلُوف از عَشِرات و مآت از اَحْداد  
شمار روز عدوی تو قابل تعداد

**در مدیحِ امامِ عَلِیِّ النَّقِی - عَلَیْهِ السَّلَام - ، هم خاور گوید:**

نخست طوطی نطقی که شد ستایش خوان  
شهی که قصر جلالش از آن رفیع ترست  
اِمَام و هادی راه هُدئی، عَلِیِّ نَقِی  
به وقتِ بارش بِرِ کَفَشِ کِجا کافِیست  
قلم به دست همچون عصای موسائی  
یقین به کنگره قصر جاه او نرسد

شد از مدیح شهنشاہ دین شکر دستان  
که عرش را بتوان گفت گر سر ایوان  
که از هدایت او پاک شد ره اِیمان  
تمام ریزش بحر و تمام بخشش کان  
به چشم خامه و بر جان دشمنان ثعبان  
که تا اُبَد پَرِد اَز<sup>۲</sup> شاهباز وهم و گمان

۱. در اصل: خیال.

۲. در اصل: از.

آیه‌الله حاج شیخ مهدی نجفی اصفهانی (مسجدشاهی) / یک صد و بیست و نه

نسیم گلشن خُلقت به گلستان چو گذشت  
اگرچه جرم من از حد برون و افزونست  
از این گناه ندارم ملال از آنکه ز تو  
همیشه تا که عَرَض قائمست بر جوهر  
وجود خصم تو بیصورت از عوارض دهر  
شکست رونق بازار سنبل و ریحان  
ز برگهای درختان و قطره باران  
بود امید شَفاعت مرا دو صد چندان  
همیشه تا ز هیولئ و صورتست نشان  
مصون وجود مُجبت ز عارضات زمان

در مدیح امام حسن عسکری - علیه السلام - ، هم خاور گوید:

حسن عسکری امام اَنام  
مشتری چاکر و زحل دربان  
صاحب شرع احمد مُرسَل  
نوگل عسکری گلشن دین  
آنکه گاه عطا ز دست و دلش  
دل او بحر و بحر گوهرخیز  
کئی شدی با ذبیح اِبراهیم  
گوسفندی فدای اِسماعیل  
حاجبت را ز تاج کسری ننگ  
دل تو لعل بخش همچون کان  
تا که در هر بهار می باشد  
دوستان عزیز باد چو گل  
بحر موج علم و کوه وقار  
آستان عرش و آسمان دربار  
وارث علم خَیدر کَزّار  
سرو باغ محمد مختار  
کان و بحرند هر دو در زنهار  
کف او ابر و ابر جوهر بار  
از ره لطف گر نمی شد یار  
گلستان خلیل شعله نار  
چاکرت را ز تخت قیصر عار  
دست تو دُرفشان چو دریابار  
ذلت خار و عزت گلزار  
دشمنانت ذلیل باد چو خار

در مدیح حضرت بقیة الله امام قائم مهدی

- صلواتُ الله و سلامه علیه - ، مؤلف گوید:

ای روی تو فرخنده تر از مهر جهانتاب  
عمریست که بی روی تو و خوی تو ما را  
ای نور خدا، شمع هدئ، باب هدایت  
ای نخبه تقدیر و برارنده مقدر  
ای مهر فروزنده در آفاق معالی  
وی خوی تو شیرین تر از شکر و جَلاب  
هم جان شده در محنت و هم دل شده در تاب  
وی آیت توحید و دلیل همه ابواب  
وی زبده اِبداع وای حیرت اَلباب  
وی نور درخشنده و ای سید اَنجباب

برخیز که گیتی همه دم منتظر تست  
برخیز که از روی تو آرام پذیرد  
برخیز که عالم به تو مشتاق تر آمد  
برخیز که برخاستنت رونق تازه  
برخیز که تا منتصر آید به تو اسلام  
برخیز که اعدای تو در خواب گرانند  
برخیز که از بهر نثار قدم تو  
برخیز که دنیای پژوهیده پُردرد  
برخیز که پُر عدل کنی روی زمین را  
از جور و ستم، کفر و نفاق و غش و تزویر  
بنمای رخ از پرده و بنمای تجلی  
هرچند که نور تو عیانست و نهان نیست  
تو نور خدائی و صراطی و دلیلی  
گر طلعت میمون تو از پرده درآید  
أصحاب تو أحاب و أعدای تو أَلْغاب<sup>۱</sup>  
مدح تو به توریة و به انجیل و به قرآن  
تمام شد کتاب أساور من ذهب فی أحوال زینب - علیها السلام - با ملحقات فی  
ربیع الأول ۱۳۵۰ بر دست مؤلف فقیر، مهدی بن الشیخ محمدعلی بن الشیخ  
محمدباقر - عَفَى اللَّهُ عَنْ جَرَائِمِهِمْ.

۱. «ألغاب» در زبان عربی به معنای «نادان، بی خبرد، گول» است.

## تعلیقات محقق

\* سنّ حضرت زینب - سلام الله علیها - / اگرچه در باب تاریخ ولادت و وفات حضرت زینب - سلام الله علیها - ابهامهای دیرین وجود داشته است، برخی مورخان تاریخ‌هایی به دست داده‌اند.

شادروان عمادزاده در تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام (۲/۲۰۴) می‌نویسد:

«تولد حضرت زینب - چنانچه در کتاب مستقل جداگانه نوشته‌ام و چاپ شده -، در روز پنجم شهر جمادی‌الاول سال پنجم یا ششم هجرت بود..... یک سال بعد از واقعه کربلا هم رحلت کرده. پس همان مدت عمر برادر را - یعنی ۵۷ سال و ۸ ماه - داشته است.»

نویسنده دیگر ذیل تقویم روز ۵ جمادی‌الاولی گوید:

«ولادت باسعادت حضرت زینب - علیها السلام - در مدینه طیبه در سال پنجم یا ششم هجری در این روز واقع شده است. اقوال دیگر در ولادت آن حضرت عبارت است از ۵ جمادی‌الاولی سال ۶ هـ، اوایل شعبان سال ۶ هـ، ماه رمضان سال ۶ هـ، دهه آخر ربیع‌الثانی در سال ۵ یا ۶ یا ۷ هـ.» (تقویم شیعه، ص ۱۱۹).

همو گوید:

«وفاتِ مظلومانه و غریبانه امّ المصائب حضرت فاطمه صغری عقیله بنی هاشم زینب کبری - علیها السلام - در شب یکشنبه ۱۵ رجب سال ۶۲ هـ به وقوع پیوسته است.

... در وفات آن مُحَدَّرَه مظلومه روزهای ۱۴ رجب و دهم ماه رمضان راهم گفته‌اند.» (تقویم شیعه، ص ۱۷۲ و ۱۷۳).

نویسنده دیگر، تاریخ ولادت آن بانو را بالصراحه پنجم جمادی الاولی سال پنجم هجری می‌گوید، ولی در باب وفات تنها به سال ۶۳ هـ. ق. اشاره می‌کند با افزودن این که به نقل دیگر وفات آن حضرت در سال ۶۵ بوده (نگر: فرهنگ عاشورا، ص ۲۳۳ و ۲۳۴).

دانشور خبیر و دین پژوه کم‌نظیر، علامه شهید، آیه الله سید محمدعلی قاضی طباطبائی - رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ -، می‌نویسد:

«نَسَابَةُ جلیل، یحیی بن الحسن ...، مشهور به عبیدلی نَسَابَه...، در کتاب خود اخبار زینبات تصریح کرده که حضرت زینب کبری - سلام الله علیها - در سال ۶۲ از هجرت در مصر از دنیا رحلت فرموده» (تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهداء علیه السلام، ص ۷۶ و ۷۷).

مرحوم قاضی که - با تکیه بر گزارش عبیدلی - «پانزدهم ماه رجب سال ۶۲ هجرت» را تاریخ وفات حضرت زینب کبری - سلام الله علیها - می‌داند (نگر: همان، ص ۸۵)، عدول برخی را از این تاریخ و سند و در نتیجه اختیار سال ۶۵ را ناشی از شبهات و شکالاتی می‌داند که مرحوم محدث نوری - رضوان الله علیه - در باب زیارت در اربعین نخست مطرح کرده بوده و لذا متأثران از قول محدث نوری، وفات آن حضرت را در همان سال ۶۲ - که مختار محدث نوری در امر زیارت اربعین است - مُسْتَبَعَد شمرده‌اند (نگر: همان ص ۸۶ و ۸۷). ورنه، به تصریح مرحوم قاضی، «کتاب اخبار زینبات عبیدلی قدیمترین مدرک و مصدر و مورد اعتماد است» (همان، ص ۸۶)، در حالی که گزارش سال ۶۵ به عنوان



سالِ وفاتِ زینبِ کبری - سلام الله علیها - «مصدر معتبری ندارد» (همان، ص ۸۷).

مرحوم قاضی در بابِ ولادت آن بزرگوار می‌نویسد: «راجح در نظر آنست که ولادت باسعادت حضرت زینب کبری - علیها السلام - در پنجم جمادی‌الآخره سالِ پنجم از هجرت واقع شده است» (همان، ص ۹۱).

\* خطبه حضرت زینب - سلام الله علیها - در ورود به کوفه، و منابع آن / این خطبه از نمونه‌های ممتاز و رفیع سخن عربی است و - به قول علامه شعرانی (طاب ثراه) - «آن کس که از کلام و مزایای آن اندکی خبر دارد، داند که چنین خطبه از زن پرده‌نشین، بلکه از مردان نیز، بی نیروی الهی و مدد غیبی متعذر است» (ترجمه کتاب نفس المهموم، ص ۳۵۴؛ با تصرف جزئی).

دشواریها و پیچشهای چنین خطبه ادیبانه‌ای حتی برای عربی‌زبانان، سبب گردیده تا در ضبط آن دگرسانیها و دگرخوانیها بسیار گردد - تا آنجا که گروهی از معاصران به دشواری کار خود در ضبط و گزارش و توضیح این کلام رفیع خستو آمده‌اند (نگر: همان، همان ص؛ و: تفسیر تاریخ سرخ، ص ۳۲۲؛ و: مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۳۱۱ و ۳۱۲).

خوشبختانه چند گزارش مکتوب از این خطبه در دست داریم که لختی می‌تواند در ضبط و فهم بهتر آن مددکار باشد.

علامه مجلسی - قدس الله روحه العزیز - در بحار الأنوار چند روایت (/ نقل) از این خطبه را ثبت کرده است (۱۰۸/۴۵ - ۱۱۳: به نقل از ملهوف و با اشاره به روایت احتجاج؛ ۱۶۲/۴۵ - ۱۶۴: به نقل از احتجاج؛ ۱۶۴/۴۵ - ۱۶۶: به نقل از: أمالی مفید و أمالی طوسی).

ابن شهر آشوب - رضى الله عنه - متن تلخیص آمیزی از خطبه را در مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (ط. دارالأضواء، ۱۲۴/۴ و ۱۲۵) ضبط کرده است.

شیخ جمال الدین یوسف شامی - رضوان الله علیه -، برغم استفاده فراوانی که در تألیف الدر المنظم اش از مناقب ابن شهر آشوب برده، روایتی از خطبه را

## یک صد و سی و چهار / أساور من ذهب در أحوال حضرت زینب سلام الله علیها

می آورد (نگر: الدرّ النظیم، ص ۵۵۹ و ۵۶۰) که - برخلاف پندار ابتدائی - مأخوذ از مناقب نیست و - به گواهی اختلاف های مُعتنابه در ضبط نص - از مأخذ دیگری نقل گردیده.

ابن طیفور (۲۰۴ - ۲۸۰ ه. ق.) در بلاغات النساء این خطبه را به عنوان سخن اُمّ کلثوم بنت علی - علیهما السلام - روایت کرده است (نگر: بلاغات النساء، صص ۳۷ - ۳۹)؛ و به قرینه آن که پیش از آن (نگر: همان، صص ۳۴ - ۳۶) گفتاری از زینب بنت علی - علیهما السلام - (/ زینب کبری) آورده، پیداست مرادش از «اُمّ کلثوم»، زینب کبری نبوده است.

در روایت شیخ طوسی هم که تنها به «زینب بنت علی - علیهما السلام -» تصریح شده است، طابع در هامش افزوده: «المراد بها زینب الصغری المکناة بأُمّ کلثوم» (الأمالی طوسی، - جزء ۳، ح ۵۱ - ص ۱۵۲).

البته از نظر اهل تحقیق دور نماند که حضرت زینب کبری - سلام الله علیها - را نیز دارای کنیه «اُمّ کلثوم» گفته اند (نگر: تحقیق درباره اول اربعین حضرت سید الشهداء - علیه السلام -، ص ۱۱۳؛ و: مقتل الحسین - علیه السلام - به روایت شیخ صدوق، ص ۱۸۹) و لذا دور نیست خطبه زینب کبری ملقب به «اُمّ کلثوم»، به جهت همسانی کنیه، به زینب صغری نسبت داده شده باشد؛ فتأمل تأملاً جیداً.

به هر روی، بررسی - ولو اجمالی - منابع خطبه (نیز نگر: مع الرکب الحسینی...، ۱۰۰/۵؛ و: مقتل امام حسین علیه السلام، ترجمه جواد محدثی، ص ۲۲۲ و ۲۲۳) نشان می دهد: این که یکی از فضایی معاصر (نگر: تأملی در نهضت عاشورا، ص ۱۵۵)، منبع اصلی این خطبه را الفتوح ابن اعثم پنداشته است، درست نیست. تفاوت های ضبط نص در منابع خطبه و نیز حضور آن در بلاغات النساء - و (اگر گزارش شبلنجی صحیح باشد) در البیان و التبین جاحظ -، نشان می دهد که سرچشمه این خطبه کتاب نه چندان معتبر ابن اعثم کوفی نیست. این خود بر اهمّیت و سندیت خطبه می افزاید.

\* مدفنِ حضرتِ زینبِ کبری - سلامُ اللّٰهِ علیها - / دربارهٔ مدفنِ حضرتِ زینبِ کبری - سلامُ اللّٰهِ علیها - ، سه قول هست: شام (دمشق)، مصر، مدینه طیبه. هر یک از اقوال سه گانه پیشگفته، جانبدارانی دارد که بعضاً بسختی و مُصرّانه از قولِ مختارِ خود دفاع کرده‌اند.

(از برای تفصیلِ اقوال، نگر: شهر حسین علیه السلام، مدرّس بُستان‌آبادی، صص ۱۴۰ - ۱۴۸؛ و منتخب التّواریخ خراسانی، ص ۹۴؛ و: سحاب رحمت، إسماعیلی یزدی، صص ۸۴۵ - ۸۵۵؛ و: شاهکار آفرینش (مقتل شیخ‌الرئیس)، صص ۳۶۳ و ۳۶۴؛ و: مع الحسین علیه السلام فی نهضته، أسد حیدر، صص ۳۲۵ - ۳۲۹؛ و: تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم، بحر العلوم، ۲۳۵/۱؛ و: تحقیقی در نهضت عاشورا - تحریف‌ها و شبهه‌ها - ، صص ۹۵ - ۹۷).

بر اهل نظر پوشیده نیست که در مثل این مسائل تاریخی، ولو پس از تتبع کافی، اغلب به جزم و یقین نمی‌توان حکم کرد. نهایت آن است که بتوان گفت: به ظنّ غالب، قولِ فلان مورّخ قدیم، اقوی، و بهمان قول، اضعف است.

در این مورد خاص نیز - البتّه - چنین است.

مرحوم آیه‌اللّٰهِ شهید، علامه سید محمدعلی قاضی طباطبائی - طاب ثراه - ، پس از ضعیف‌شمردن قول کسانی که شام یا مدینه را مدفنِ حضرتِ زینبِ کبری - سلامُ اللّٰهِ علیها - دانسته‌اند و توضیح تفصیلی در باب این تضعیف، گوید: «به دفن شدن آن صدیقهٔ صغری در مصر، عالم نسابهٔ عبیدلی در کتابش که قدیمترین مدرک است تصریح کرده و ابن عساکر دمشقی در تاریخ کبیر و ابن طولون دمشقی در رسالهٔ زینبیه و شعرانی در لواقح الأنوار و شیخ محمد صبان در اسعاف الزّاعین و شبّنجی در نورالابصار و شبرای در الانتحاف و شیخ حسن عدوی در مشارق الأنوار و مناوی در طبقات و سیوطی در رسالهٔ زینبیه و آجهوری در رسالهٔ مسلسل عاشورا و زینب فوّاز در الدر المنثور، و از مشاهیر متأخرین از اهل تتبع و اطلاع فرید وجدی و دیگران تصریح کرده‌اند.» (تحقیق دربارهٔ اول اربعین حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - ، صص ۹۴ و ۹۵).

## یک صد و سی و شش / أساور من ذهب در أحوال حضرت زینب سلام الله علیها

مرحوم قاضی سپس بتفصیل به إشکالاتی که بر گزارش عبیدلی وارد شده - و إنصافاً برخی از آنها در غایت سستی است - ، پاسخ گفته (نگر: همان، صص ۹۵ - ۱۰۶).

آن فقیه همچنین می نویسد:

«عمده دلیلی که [مؤلف کتاب وفات زینب الکبری] بر مدفون شدن زینب کبری - سلام الله علیها - در شام آورده آنست که در سال مجاعه که در حجاز واقع شده، عبدالله بن جعفر طیار - رضوان الله علیه - ناچار شد، به شام سفر فرمود، و بانوی عصمت در شام درگذشت و همان جا مدفون گردید.

ولی این ادعا که در حجاز مجاعه واقع شده و جریان مسافرت عبدالله - علیه رحمة الله - پیش آمده، اساس این قول و نقل آن قضیه و تاریخ و مصدرش کتاب نزهة أهل الحرمین علامه کبیر آقا سیدحسن صدر کاظمینی - رحمه الله - است که در سال ۱۳۵۴ هـ. ق. وفات یافته و نیز کتاب خیرات الحسان است... و در هیچیک از آن دو کتاب مدرک آن تاریخ مجاعه نقل نشده... و احتمال قوی می رود که از افواه أخذ و در کتاب ضبط شده است زیرا کتب تواریخ معتبره بکلی خالی از اشاره به آن قضیه مجاعه است...» (تحقیق درباره اول أربعین حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - ، صص ۹۲ و ۹۳).

به هر روی، از مآخذ تاریخی این برمی آید که مزار معروف در شام، حتی اگر مرقد زینب کبری - سلام الله علیها - نباشد، مرقد یکی از بانوان حریم جلالت و وابستگان بیت نبوت است، و شاید مزار خواهر حضرت زینب باشد.  
والله - سبحانه و تعالی - أعلم و علمه أتم و أحکم.

\* زیارت معروفه به «زیارت ناحیه»... / درباره زیارتنامه معروف به «زیارت ناحیه مقدسه»، جای گزارشی تفصیلی هست که چون در این مقام امکان ندارد، تنها خوانندگان ارجمند را به برخی مآخذ بازبرد می دهم:

همره نور (شرح زیارت ناحیه مقدسه)، به اهتمام سیدهدایه الله طالقانی، ج: ۱، قم: سابقون، ج: ۱، ۱۳۷۹ هـ. ش، ج: ۲، ۱۳۸۳ هـ. ش. و: نگاهی به حماسه حسینی

استاد مُطَهَّری، صالحی نجف‌آبادی، صص ۳۸۸ - ۳۹۷؛ و فصلنامه علوم حدیث، س ۸، ش ۴ (زمستان ۱۳۸۲ ه. ش. / پیاپی: ۳۰)، صص ۳۲ - ۶۷ (نقدِ نوشتارِ صالحی نجف‌آبادی، به قلمِ محمدِ احسانی‌فر، تحتِ عنوانِ «اعتبارِ سندیِ زیارت‌های ناحیه مقدسه»).

\* حکایت آن شیر که فُضّه فراخواند... / این حکایت اگرچه در کتابِ شریفِ کافی آمده و موردِ اعتمادِ علامه مجلسی - قَدَسَ اللهُ رُوحَه - نیز قرار گرفته، از سوی گروهی از فضلا - متناً و سنداً - موردِ نقد و إشکال واقع گردیده، و بر تعارضِ آن با قولِ مشهور میانِ مورخان و مَقْتُلِ نگاران - که گفته‌اند سپاهیانِ عُمَرُ بنِ سعدِ ملعون بر بیکرِ مطهرِ سالارِ شهیدان (علیه‌السلام) اسب تاختند -، انگشت نهاده شده است.

تفصیل را، نگر: الأربَعین الحُسَینیة، آیه‌اللهِ إشرافی (أرباب)، صص ۵۴ - ۵۶؛ و: ترجمه کتابِ نَفْسِ المَهْموم، آیه‌اللهِ شَعْرانی، ط. هجرت، ص ۳۳۷؛ و: یومِ الطَّفِّ، هادی النجفی، ص ۲۶۴؛ و: مقتل امام حُسَین علیه السلام، محسنِ بزرگر، صص ۲۰۳ - ۲۰۶؛ و: حماسه حُسَینی، آیه‌اللهِ شهیدِ مطهری، ج: ۳، ۱۷۰/۲؛ و: نگاهی به حماسه حُسَینی استاد مطهری، صالحی نجف‌آبادی، صص ۴۲۷ - ۴۳۲. همچنین گزارشِ مهمِّ شیخِ أبوالفتحِ کَراجکی دیده شود در: التَّعَجُّب، ط. حَسون، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

## فهرستِ گزیده منابعِ موردِ استفادهِ در تحقیق و تحشیه

- \* احتجاج (متن و ترجمه)، أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب طَبْرَسِيّ، ترجمه بهراد جعفری، ۲ ج، چ: ۱، تهران: دارالکتب الإسلامیّه، ۱۳۸۱ هـ. ش.
- \* اسعاف الزّاغیین (چاپ شده در هامش نورالابصار)، محمد بن علی الصّبّان، دارالفکر.
- \* اعلام الوریّ بأعلام الهدی (علیهم السّلام)، امین الإسلام الشّیخ أبوعلی الفضل بن الحسن الطّبرسیّ، ۲ ج، ط: ۱، قم: مؤسسه آل البيت - علیهم السّلام - لإحياء التّراث، ۱۴۱۷ هـ. ق.
- \* الأربعین الحُسینیّة، آیه الله میرزا محمد إشراقی (معروف به: أرباب)، چ: ۲، تهران و قم: أسوه، ۱۳۷۹ هـ. ش.
- \* الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، الشّیخ المفید (أبو عبد الله محمد بن محمد بن النّعمان العکبریّ البغدائی)، ۲ ج، ط: ۱، بیروت: مؤسسه آل البيت - علیهم السّلام - لإحياء التّراث، ۱۴۱۶ هـ. ق.
- \* الإصابة فی تمييز الصحابة، شهاب الدّین أبو الفضل أحمد بن علی بن حجر

- العسقلاني، بيروت: دار إحياء التراث العربي (افست از روي ط. ۱۳۲۸ هـ.ق.).
- \* الأعلام (قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربين والمسـتشرقين)، خيرالدين الزركلي، ط: ۱۵، بيروت: دارالعلم للملـيين، ۲۰۰۲ م.
- \* الأمالي، شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن حسن بن علي الطوسي، صححه وعلق عليه: علي أكبر الغفاري و بهراد الجعفري، ط: ۱، طهران: دارالكتب الإسلامية، ۱۳۸۱ هـ.ش.
- \* البيان والتبيين، الجاحظ، حققه و قدم له: فوزي عطوي، بيروت: دارصعب، بی تا.
- \* التبيان في تفسير القرآن، شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، تحقيق و تصحيح: أحمد حبيب قصير العاملی، ۱۰ ج، بيروت: دارإحياء التراث العربي.
- \* التعجب من أغلاط العامة في مسألة الإمامة، الشيخ أبو الفتح محمد بن علي بن عثمان الكراچكي، تصحيح و تخريج: فارس حسون كريم، ط: ۱، قم: دارالغدیر، ۱۴۲۱ هـ.ق.
- \* التعجب من أغلاط العامة في مسألة الإمامة، الشيخ أبو الفتح محمد بن علي بن عثمان الكراچكي، تصحيح و تخريج: فارس حسون كريم، ط: ۱، قم: دارالغدیر، ۱۴۲۱ هـ.ق.
- \* الدرّ النظيم في مناقب الأئمة الهمام (عليهم السلام)، الشيخ جمال الدين يوسف بن حاتم الشامي، تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي، ط: ۱، قم: ۱۴۲۰ هـ.ق.
- \* السيدة زينب رائدة الجهاد في الاسلام، باقر شريف القرشي، ط: ۱، ۱۴۲۰ هـ.ق.
- \* الطليعة من شعراء الشيعة، الشيخ محمد السماوي، تحقيق كامل سلمان الجبوري، ۲ ج، ط: ۱، بيروت: دارالمؤرخ العربي، ۱۴۲۲ هـ.ق. / ۲۰۰۱ م.

فهرست گزیده منابع مورد استفاده در تحقیق و تحشیه / یک صد و چهل و یک

- \* الكشكول، الشيخ بهاء الدين محمد العاملي، ٣ ج، ط: ٧، بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ١٤٢٠ هـ. ق.
- \* الملهوف علی قنلی الطوف، سيد العارفين و السالكين رضی اللہ عنہم أبو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاوس، تحقیق و تقدیم: فارس تبریزیان (الحسون)، ط: ٢، طهران و قم: دارالأسوة، ١٣٧٥ هـ. ش. / ١٤١٧ هـ. ق.
- \* المنتخب فی جمع المراثی و الخطب (المشتهر ب: الفخری)، الشيخ فخرالدين الطريحي النجفي، ط: ٣، قم: منشورات الشريف الرضي، ١٤٢٢ هـ. ق. / ١٣٨٠ هـ. ش.
- \* أصول كافي، ثقة الإسلام كُتبي، با ترجمه و شرح فارسي آية الله شيخ محمدباقر كمره‌ای، ٦ ج، چ: ٥، تهران: انتشارات أسوه، ١٣٨١ هـ. ش.
- \* أمالی شيخ صدوق، با مقدمه و ترجمه آية الله محمدباقر كمره‌ای، چ: ٧، تهران: انتشارات كتابچی، ١٣٨٠ هـ. ش.
- \* أنصارالحسين عليه السلام (دراسة عن شهداء ثورة الحسين - عليه السلام -، الرجال و الدلالات)، محمد مهدي شمس الدين، ط: ٢، بيروت: الدار الإسلامية، ١٤٠١ هـ. ق.
- \* أنهار، حاج شيخ مهدي (بن حاج شيخ محمدعلي بن حاج محمدباقر) نجفي، چاپ سنگی، بی تا.
- \* بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (عليهم السلام)، العلامة محمدباقر المجلسي، ط: ١، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤١٢ هـ. ق. [إرجاعات بدين چاپ بنا بر صفحات چاپ ١١٠ جلدی است که در هامش أوراق این چاپ معین گردیده].
- \* بلاغات النساء، أبو الفضل أحمد بن أبي طاهر طيفور، ط: ٢، قم: المكتبة الحيدرية، ١٣٧٨ هـ. ش.
- \* تاريخ امام حسين عليه السلام، ج ٤، تهران: سازمان پژوهش و برنامه ريزي آموزشي، دفتر انتشارات كمك آموزشي، چ: ١، ١٣٨٠ هـ. ش.



یک صد و چهل و دو / أساور من ذهب در احوال حضرت زینب سلام الله علیها

- \* تاریخ زندگانی امام حسین (علیه السلام)، عمادالدین حسین اصفهانی (عمادزاده)، ۲ ج، چ: ۲، تهران: انتشارات اسوه، ۱۳۸۱ ه. ش.
- \* تأملی در نهضت عاشورا، رسول جعفریان، چ: ۳، قم: انصاریان، ۱۳۸۱ ه. ش.
- \* تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین (علیه السلام)، محمد صحتی سردرودی، چ: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۳ ه. ش.
- \* تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم، السید جعفر آل بحر العلوم، ۲ ج، ط: ۲، طهران: مکتبة الصادق، ۱۴۰۱ ه. ق. / ۱۳۶۰ ه. ش.
- \* تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهداء - علیه السلام -، آیه الله حاج سید محمدعلی قاضی طباطبائی، چ: ۳، قم: بنیاد علمی و فرهنگی شهید آیه الله قاضی طباطبائی، ۱۳۶۸ ه. ش.
- \* تحقیقی در نهضت عاشورا (تحریف ها و شبهه ها)، تحقیق و نشر: مرکز مطالعات و پژوهشهای فرهنگی حوزه علمیه، چ: ۱، قم، ۱۳۸۱ ه. ش.
- \* تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، اصفهان: کتابفروشی ثقفی، ۱۳۴۸ ه. ش.
- \* تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، اصفهان: کتابفروشی ثقفی، ۱۳۴۸ ه. ش.
- \* ترجمه و شرح صحیفه کامله سجادیه، حاج سیدعلینقی فیض الاسلام، چ: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات فقیه، ۱۳۷۸ ه. ش.
- \* ترجمه نفس المهموم، آیه الله میرزا ابوالحسن شعرانی، چ: ۱، قم: هجرت، ۱۳۸۱ ه. ش.
- \* تفسیر تاریخ سرخ (بررسی انتقادی تاریخ نهضت حسینی)، محمدجواد صاحبی، چ: ۱، تهران: پازینه، ۱۳۸۳ ه. ش. / ۱۴۲۶ ه. ق.
- \* تفسیر نورالثقلین، الشیخ عبدعلی بن جمعة العروسی الحویزی، صححه و علق علیه: السید هاشم الرسولی المحلاتی، ۵ ج، ط: ۱، قم: دارالتفسیر، ۱۴۲۴ ه. ش.

ق. / ۱۳۸۲ ه. ش.

- \* تقویم شیعه، عبدالحسین نیشابوری، ج: ۲، قم: دلیل ما، ۱۳۸۲ ه. ش.
- \* جهاد الامام السَّجَّاد زین العابدین علی بن الحُسَین بن علی بن اَبی طالب علیهم السَّلام، السَّید محمدرضا الحُسَینی الجلالی، ط: ۱، دارالحديث، ۱۴۱۸ ه. ق.
- \* چشمه سار کوثر (سخنان دختران پیامبر - ص - ...)، مهدی عبداللّهی، ج: ۲، قم: پیام امام هادی علیه السَّلام، ۱۳۸۲ ه. ش.
- \* چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه (المآثر و الآثار و...)، محمّدحسن خان اعتمادالسَّلطنه و...، ۳ ج، به کوشش ایرج افشار، تهران: أساطیر، ج: ۲، ۱۳۷۴ ه. ش. (ج ۱) و ۱۳۸۰ ه. ش. (ج ۲ و ۳).
- \* حَماسَةُ حُسَینی، آیه الله شهید مُرتَضی مُطَهَّری، ۲ ج، ج: ۳۳، تهران: انتشاراتِ صدرا، ۱۳۸۲ ه. ش.
- \* خزینة الأمثال (ترجمه منتخب مجمع الأمثال)، حسین شاه (متخلص به حقیقت)، به اهتمام احمد مجاهد، ج: ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹ ه. ش.
- \* خصائص زینبیه (ویژگیهای حضرت زینب علیها السَّلام)، سید نورالدین جزائری، تحقیق: ناصر باقری بیدهندی، ج: ۲، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۷۹ ه. ش.
- \* دارالسَّلام فیما یتعلّق بالرُّویا و المَنام، المحدّث الحاج میرزا حسین النوری الطَّبْرسی، صححه و علّق علیه: السَّید مهدی الّلاجوردی و الحاج السَّید هاشم الرّسولوی و المیرزا محمّدحسین دانش، ۴ ج، قم: شركة المعارف الإسلامیة.
- \* دانشنامه شعر عاشورائی (انقلاب حُسَینی در شعر عرب و عجم)، مرضیة محمّدزاده، ۲ ج، ج: ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳ ه. ش.

**یک صد و چهل و چهار / أساور من ذهب در أحوال حضرت زینب سلام الله علیها**

- \* دایرةالمعارف فارسی (مصاحب)، ۳ ج، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- \* دُرّ ثمین (ترجمه کشف الیقین علامه حلی)، محمدباقر شهرستانی موسوی، تصحیح و تحقیق: علی اوجیبی، چ: ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ه. ش.
- \* دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی، به تصحیح سید محمد تقی مدرّس رضوی، تهران: کتابخانه سنائی، چ: ۵، ۱۳۸۰ ه. ش.
- \* دیوان محتشم ← دیوان مولانا محتشم کاشانی
- \* دیوان مولانا محتشم کاشانی، به کوشش مهرعلی گرکانی، چ: ۳، تهران: کتابخانه سنائی، ۱۳۷۰ ه. ش.
- \* دیوان همای شیرازی (شکرستان)، به کوشش احمد کرمی، ۲ ج، چ: ۱، تهران: تالار کتاب، ۱۳۶۳ ه. ش.
- \* زاد المعاد، علامه محمدباقر مجلسی، چ: ۹، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۹ ه. ش.
- \* زینب الكبرى علیها السلام بنت الامام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، الشيخ جعفر الزبيعي المعروف بالتقدي، ط: ۱، قم: المكتبة الحيدرية، ۱۴۲۰ ه. ق. / ۱۳۷۸ ه. ش.
- \* سحاب رحمت (تاریخ و سوگنامه سیدالشهداء - علیه السلام)، عباس اسماعیلی یزدی، چ: ۳، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۰ ه. ش.
- \* سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، المحدث الشيخ عباس القمي، تحقیق: مجمع البحوث الإسلامية، تقدیم و اشراف: علی اکبر الهی الخراسانی، ۴ ج، ط: ۲، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية (الاستانة الرضوية المقدسة)، ۱۴۲۶ ه. ق. / ۱۳۸۴ ه. ش.
- \* سلمان محمدی أبو عبدالله پارسی، شیخ عبدالواحد مظفر، ترجمه و تحریر و تلخیص: جويا جهانبخش، چ: ۱، خوراسگان و قم: شورای اسلامی شهر خوراسگان و کتابخانه تخصصی تاریخ ایران و اسلام، ۱۳۸۴ ه. ش.

- \* سلمان محمدی أبو عبدالله پارسی، شیخ عبدالواحد مظفر، ترجمه و تحریر و تلخیص: جويا جهانبخش، ج: ۱، خوراسگان و قم: شورای اسلامی شهر خوراسگان و کتابخانه تخصصی تاریخ ایران و اسلام، ۱۳۸۴ ه. ش.
- \* سیر أعلام النبلاء، أبو عبدالله شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الدّهیبی، ربّه و زاده فواید و اعتنی به: حسان عبدالمنان، ج: ۳، لبنان: بیت الأفكار الدّولیة، ۲۰۰۴ م.
- \* سیره و سیمای امام حسین - علیه السلام -، سید محمد رضا حسینی جلالی، ترجمه جويا جهانبخش، ج: ۱، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۳ ه. ش.
- \* شاهکار آفرینش (مقتل شیخ الرئیس)، عباس شیخ الرئیس کرمانی، به کوشش علی أكبر مهدی پور، ج: ۱، ۱۳۸۱ ه. ش.
- \* سذرات الذهب، أبو الفلاح عبدالحی بن العماد الحنبلی، ج: ۸ (در ۴ مجلد)، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- \* شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج: ۴، بیروت: دار إحياء التراث العربی (افست از روی ط. قدیم)، ۱۴۰۹ ه. ق.
- \* شهر حسین علیه السلام، محمدباقر مدرّس بُستان آبادی، ج: ۱، قم: مؤسسه انتشارات دارالعلم، ۱۳۸۰ ه. ش.
- \* عبرات المصطفین فی مقتل الحسین (علیه السلام)، محمدباقر المحمودی، ج: ۲، ط: ۲، قم: مجمع إحياء الثقافة الإسلامیة، ۱۴۱۷ ه. ق.
- \* عظمت حسین بن علی - علیهما السلام -، أبو عبدالله زنجانی، با مقدمه و تعلیقات و حواشی عباسقلی واعظ چرندابلی، ج: ۱، قم: صحیفه خرد، ۱۳۸۲ ه. ش.
- \* علمای معاصر، حاج میرزا علی واعظ خیابانی، به کوشش عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، ج: ۱، قم: دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۸۲ ه. ش.
- \* علمای معاصر، حاج میرزا علی واعظ خیابانی، به کوشش عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، ج: ۱، قم: دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۸۲ ه. ش.

**یک صد و چهل و شش / أساور من ذهب در أحوال حضرت زینب سلام الله عليها**

\* علوم حدیث (فصلنامه علمی - تخصصی)، س ۸، ش ۴ (پیاپی: ۳۰)، زمستان ۱۳۸۲ هـ. ش.

\* علوم حدیث (فصلنامه علمی - تخصصی)، س ۸، ش ۴ (پیاپی: ۳۰)، زمستان ۱۳۸۲ هـ. ش.

\* غریب الحدیث فی بحار الأنوار، حسین الحسینی البیرجندی، تحقیق: مرکز بحوث دارالحدیث، ۴ ج، ط: ۱، طهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، ۱۴۲۱ هـ. ق. / ۱۳۷۹ هـ. ش.

\* فرائد الآل فی مجمع الأمثال، إبراهیم بن السید علی الأحدب الطرابلسی الحنفی، ۲ ج، بی نا، بی تا.

\* فوهنگ عاشورا، جواد محدثی، ج: ۵، قم: نشر معروف، ۱۳۸۰ هـ. ش.

\* كشف الغمة فی معرفة الأئمة (عليهم السلام)، علی بن عیسیٰ أربلی، با ترجمه و شرح فارسی علی بن حسین زوارنی، به تصحیح سید إبراهیم میانجی، ۳ ج، چ: ۳، تهران: انتشارات اسلامیة، ۱۳۸۲ هـ. ش.

\* کلیات سعدی ← متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی

\* کلیات عرفی شیرازی، به کوشش و تصحیح پروفیسور محمد ولی الحق أنصاری، چ: ۱، ۳ (۲ مجلد)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸ هـ. ش.

\* گنجینه أسرار و قصائد عمّان سامانی (به ضمیمه أشعار وحدت کرمانشاهی)، به کوشش علی افراسیابی، چ: ۱، قم: نهاوندی، ۱۳۸۲ هـ. ش.

\* لواعج الأشجان فی مقتل الحسین - علیه السلام -، السید محسن الأمين العاملی، تحقیق: السید حسن الأمين، ط: ۱، بیروت: دارالأمیر للثقافة و العلوم، ۱۹۹۶ م.

\* لؤلؤ و مرجان، محدث نوری (میرزا حسین نوری)، به تصحیح کریم فیضی، چ: ۱، قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۳ هـ. ش.

\* متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، به کوشش مظاهر مصفا، چ: ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۳ هـ. ش.

- \* مدارك نهج البلاغه، رضا استادی، ج: ۱، قم: قدس، ۱۳۸۳ ه. ش.
- \* مطالب السؤل في مناقب آل الرسول (عليهم السلام)، كمال الدين محمد بن طلحة الشافعي، تحقيق: ماجد بن أحمد العطية، ج: ۲، ط: ۱، بيروت: مؤسسة أم القرى للتحقيق و النشر، ۱۴۲۰ ه. ق.
- \* مع الحسين (عليه السلام) في نهضته، أسد حيدر، ط: ۳، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۹ ه. ق.
- \* مع الزكبي الحسيني من المدينة إلى المدينة، الطبسي و...، ج: ۶، ط: ۲، قم: مركز الدراسات الإسلامية لممثلة الولي الفقيه في حرس الثورة الإسلامية (مديرية دراسات عاشوراء)، ۱۴۲۵ ه. ق. / ۱۳۸۳ ه. ش.
- \* معاني الأخبار، الشيخ الصدوق (أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي)، عني بتصحيحه: علي أكبر الغفاري، انتشارات إسلامي (وابسته به جامعة مدرسين حوزه علمية قم)، ۱۳۶۱ ه. ش.
- \* معجم البلدان، ياقوت الحموي، ج: ۵، بيروت: دار بيروت، ۱۴۰۸ ه. ق. / ۱۹۸۸ م.
- \* معجم شعراء الحسين - عليه السلام -، الشيخ جعفر الهالبي، ط: ۱، بيروت: مؤسسة أم القرى للتحقيق و النشر، ج: ۱، ۱۴۲۱ ه. ق.، و ج: ۲، ۱۳۸۱ ه. ش.
- \* مقاتل الطالبين، أبو الفرج علي بن الحسين بن محمد بن أحمد بن الهيثم الأموي الكاتب المعروف بالأصبهاني، النجف الأشرف: المطبعة الحيدرية، ۱۳۵۳ ه. ق.
- \* مقتل الحسين عليه السلام، عبدالرزاق الموسوي المقرم، قدم له: محمد حسين المقرم، ط: ۵، بيروت: دارالكتاب الإسلامي، ۱۳۹۹ ه. ق. / ۱۹۷۹ م.
- \* مقتل الحسين - عليه السلام - به روایت شيخ صدوق (ره): امام حسين - عليه السلام - و عاشورا از زبان معصومان - عليهم السلام -، تحقيق و ترجمه: محمد صحتي سردرودي، ج: ۱، تهران: نشر هستي نما، ۱۳۸۱ ه. ش.
- \* مقتل امام حسين (عليه السلام)، گروه حديث پژوهشكده باقرالعلوم (عليه

**یک صد و چهل و هشت / أساور من ذهب در أحوال حضرت زینب سلام الله علیها**

- (السلام)، ترجمه جواد محدثی، چ: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۱ ه. ش.
- \* مقتل امام حسین علیه السلام، محسن بزرگر، چ: ۱، قم: اشک یاس، ۱۳۸۴ ه. ش.
- \* مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، أبو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب السروی المازندرانی، تحقیق د. یوسف البقاعی، ۵ ج، ط: ۲، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۱۲ ه. ق. / ۱۹۹۱ م.
- \* منتخب التواریخ، حاج محمد هاشم بن محمد علی خراسانی، به تصحیح میرزا أبو الحسن شمرانی، چ: ۶، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۸۲ ه. ش.
- \* منتهی الأمال، حاج شیخ عباس قمی، تحقیق: ناصر باقری بیدهندی، ۳ ج، چ: ۱، قم: دلیل، ۱۳۷۹ ه. ش.
- \* منتهی الأمال، حاج شیخ عباس قمی، تحقیق: ناصر باقری بیدهندی، ۳ ج، چ: ۱، قم: دلیل، ۱۳۷۹ ه. ش.
- \* موسوعة الامام علی بن ابی طالب - علیه السلام - فی الكتاب و السنة و التأریخ، محمد الریشهری (بمساعدة: محمد کاظم الطباطبائی و محمود الطباطبائی نژاد)، ۱۲ ج، ط: ۱، قم: دارالحديث، ۱۴۲۱ ه. ق.
- \* میراث حدیث شیعه، به کوشش مهدی مهریزی و علی صدرایی خویی، ج ۱۳، چ: ۱، قم: مؤسسه فرهنگی دارالحديث، ۱۳۸۴ ه. ش.
- \* نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، نعمة الله صالحی نجف آبادی، چ: ۱، تهران: کویر، ۱۳۷۹ ه. ش.
- \* نورالابصار فی مناقب آل النبی المختار - صلی الله علیه [و آله] و سلم -، مؤمن بن حسن مؤمن الشبلنجی، دارالفکر.
- \* نهج البلاغه، با ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، چ: ۳، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱ ه. ش.
- \* نهضت امام حسین - علیه السلام - و قیام کربلا، دکتر غلامحسین زرگری نژاد،

فهرستِ گزیده منابع مورد استفاده در تحقیق و تحشیه / یک صد و چهل و نه

---

چ: ۱، تهران: سمت، ۱۳۸۳ ه. ش.

\* همّره نور (شرح زیارت ناحیه مقدّسه)، به اهتمام سیدهدایه‌الله طالقانی، قم:

سابقون، ج: ۱، ۱۳۷۹ ه. ش، ج: ۲، ۱۳۸۳ ه. ش.

\* يوم الطّف (مقتل الامام أبي عبدالله الحُسين الشّهيد عليه السلام)، هادی النجفی،

ط: ۱، قم: ۱۴۱۳ ه. ق.